يريد الله ليذهب عنكم الرجس ويطهركم تطهيرا
در مطبع علوی محمد علی بخش خان لکھنؤ طبع گردید

تدبیر آن بود که مرید را همه امراض ازین علائق پیدا میشود اگر مرید را رغبت در طریق باشد فایده کند وگرنه فایده نیست
و شیخ باید که مرید را نگذارد که بی حکم از خانه بیرون آید و هر گناهی که صادر شود او را بدان عقاب و عتاب کند اگر نکرد
حق تمام او نکرده و دلیل آن امام غاشی است در حق رعیت و قائم نیست بحرمت رتبت مرید را نباید که بپوشد هر چه مخطور شود
نفاق را او هر چه گذرد بیرا و اگر از طبیب بیماری را بپوشد دوا چه کند نیز و شیخ دین انبیا و تدبیر اطبا و سیاست ملوک باید
اینچنین شیخ را اوستاد گویند الغرض همه امراض و دوا را شناسد که در کتب [illegible] نبود راه نرفته او مهلک است
مریدان او طالبان اوست است اللهم احفظنا باید که شیخ مرید را قبول نکند تا که مرید شیخ را در کار خود اختیار ندهد
و شرط آنست که محاسبه کند مرید را در انفاس و حرکات و بقدر صدق و اتباع او در مجاهده شدت کند که درین راه
شدت است و جای آرام نیست و رخصت برای عوام است که قانع شده اند بر ایمان و ادای فرایض پس مرید را باید که زیادتی
کند از مرتبه عوام و ضرورت است که سختی بکشد و [illegible] رحمة الله علیه میفرمودند که مرید را نقص چه کار این [illegible]
کشاده همیشه مرید را باید که بی حکم اوستاد [illegible] تشبیه باحکام الهی شود که در سلوک انقیاد کند و شرط او آنست که اگر در مسئله
شکل کند وکسی منازعت کند موقوف نماید که [illegible] وقتی است و از بحث عقول بیرون واجب است استماع کلام
مرید را تصدیق و غیر را تسلیم اگر اجنبی باشد و اگر مرید تصدیق نکند فلاح نیابد و اگر مرید استدلال کند بدلایل شرعیه و عقلیه
و او را شیخ زجر نکند و جان سازد خیانت کرده [illegible] که مرید بدین حال گذاشت او مرشد نیست بلکه ساعی علت است
در هلاک او الغرض در کلام شیخ مرید را تصدیق [illegible] و استدلال و بحث ممنوع اگر شیخ بیند که مرید چنین است
که استدلال و حجت [illegible] بکلام در جمیع میکند تحقیق [illegible] مقام خود دور کند که ابلیس با قیاس اصحاب افاسد کند
و در نفس و فلاح نیابد اگر شیخ بیند که حرمت او از دل مرید ساقط شد او را بشود رد کند که او بدترین [illegible] است
چنانچه گویند که [illegible] یکبار بر پیر [illegible] و شیخ را سه مجلس باید یکی عام که دران همه مریدان حاضر شوند
باید که دران مجلس شیخ از حفظ آداب شرع و احترام آن و از نتایج معاملات بیرون نشود و دیگر مجلس خاص برای
اصحاب خود در آن مجلس از نتایج اذکار و خلوات و ریاضات و ایضاح طریق بیرون نشود و دیگر مجلس علیحده
با هر فردی برای زجر و توبیخ بر حرکات بوقت و یا احوالی رو داده کسی را اطلاع دهد بر تفتیش آن و آنچه بدین ماند شیخ را
باید که وقتی خاص برای حق باشد و اعتماد بر حضور خود ندارد آنچه حاصل شده در خلوات نشود که از صحبت [illegible]

زایل شود چرا که آنچه حاصل شده است از برکات خلوت و ترک ما سوا بود و اگر این کسب حضور نگذارد و وقت خود برای
اینکار نگذارد طبیعت نفس مجبول است باز عود کند انقباضات بسیار کس را چنین دیدیم که بسبب خلق از مرتبهٔ خود
بیفتاد نعوذ بالله منها حق تعالی ما را و او شان را حسن عاقبت روزی کناد جناب رسالت مآب علیه السلام
از اینجا رمز مود لی مع الله وقت لا یسعنی فیه ملک مقرب ولا نبی مرسل همان نگاهداشتن است وقت
خاص خود را برای کسب حضور که نفس مجبول است بر رذایل و غفلت و فضایل کسبی است بی تحفظ نمی ماند و فا حسب
است حفظ آن و اگر مریدی با او مکاشفه یا مشاهده نقل کند چیزی نگوید بلکه علی فرماید که ترقی از آن با علی ترکند
والا نفس بسبب آن مغرور شود و حرمت شیخ از دل وی بیفتد و بسبب آن آهسته آهسته از طریق خارج گردد و مطرود
و محجوب گردد نعوذ بالله منها و شیخ را باید که مریدان را گفتن دهد با اخوان دینی خود و سخن نکند با آنچه بر و وارد شود و اگر منع
نکرد حق او را ضایع کرده باید که مریدان او در شب و روز یکبار نزد خود راه دهد و بیشتر در گوشه باشد که کسی آنجا دخل
نکند از اولاد خیر لیکن که مخصوص باشد بهتر آنست که کسی نرود که اکثر آنست که حال متغیر شود از آمدن او و این
هر کس نشناسد و برای اجتماع اصحاب او دیگر باید و شرط شیخ آنست که برای مریدان او دیگر سازد که آنجا کسی نرود
غیر آن و چون خواهد که بنشاند مرید را در گوشه اول خود داخل شود و دو رکعت نماز بخواند و نظر کند در روحانیت و مزاج
و حال مرید دیدن و برکت شیخ راجع شود جمعیتی که لایق حال مرید است و موجب برکت و فتح او شتاب شود هرگز مریدان را
با هم جمع شدن ندهد مگر وقتیکه نزد او جمع شوند اگر چنین کرد در حق آنها بد کرد و غرض مریدان را صحبت اغیار
منع است اگرچه برادران دینی باشند و شیخ را باید که مرید را از حرکات و سکنات و خوردن و خفتن خود واقف نکند
که بسبب ضعف عقیدهٔ خود در ذوق و یقین شیخ را حقیر خواهند دانست و این موجب ضرر است در حق او شان
و در مجلس حاضر شدن ندهد بلکه اگر از زاویه بیرون آید بپرسد که برای چه بیرون آمدی پس آنچه بر وی طاری شده
شیخ بیان کند و شیخ او را توبیخ کند و بگوید که ما را در زاویه بهر صدق و همت طلب کن تا ما را حرکت دهی و نزد تو برسم
و تو از زاویه بیرون مشو همچنین نقل است که یکی را خطرهٔ مسئله پیش آمده در زاویهٔ بود ابو یوسف همدانی را
که شیخ وقت بود چیزی پیدا شد خود را با آنجا رسانید و جواب مسئله داد و گفت ای پسر اگر چنین وعده در شهر بیا و تا
کلین مانده که بیا اینجا جواب دهم [illegible] گفت اگر ما را چنین [illegible] شیخ ابو یوسف است پس دانستم

که مرید صادق حرکت سیه شیخ را بسبب صدق و باید که شیخ مرید را ابتدا تربیت کند بیقین نه بنای رزق
توکل تعلیم کند و جای او را نشاند که کسی او را نشناسد و خود هم خبر نگیرد مگر صحبت و سیاست اگر مرید صادق است
درین جلوس البته فیضیاب شود و او را از رزق و یقین باید که مریدان را نشستن بنزد شیخ دیگر و اصحاب شیخ دیگر
که بسیار سریع المضرت است که تفصیل این دراز است و این منع در حق آنهاست که مریدان [illegible] اصحاب خلوات
و اذکار اند که آنها را سوای شیخ اجتماع با دیگران ممنوع است آنکه کسانی که حاضر میشوند در مجالس عامه و جمع میشوند
بعضی با بعضی در حق ایشان چندان نیست از زیارت شیوخ و تبرک بزیارت ایشان و منع شیخ اصحاب خود را که صاحب
خلوات و ذکر الهی اند برای حب ریاست و حسد با شیخ دیگر است که در حق شیوخ بدگمان نباید شد بلکه
ضررهای بسیار است که تفصیل آن دراز است بلکه شیخ را باید که اگر شیخی فوق خود یابد بخدمت او لازم گیرد اگرچه
فرماید که خدمت او کنند اگر نکنند منصف نیست و نه صاحب همت بلکه صاحب ریاست است و ناقص بطریق
الهی است شنیده که حضرت صلعم فرموده اگر موسی علی نبینا و علیه الصلوة والسلام زنده بودی در متابعت ما
می درآمد و الیاس و عیسی علی نبینا و علیهما الصلوة والسلام پس باید شیخ را تغییر باید [illegible] مرید را
نگاهدارد اوقات و انفاس مرید را تا [illegible] چیزی واقع شود و شیخ بحث نکند پس در حق مریدی که [illegible]
نباید انسب بعضی حرمت شیخ را باید [illegible] والدی [illegible] شیخ محی الدین ابن عربی در فتوحات
باب صد و هشتاد و یکم در احترام شیوخ آنچه میفرمایند ترجمه آن اینست که پیران مثل پیغمبران اند و نیابت
حق پس ایشان نواب حق اند در زمان خود و لیکن پیران حفظ شریعت باشند بسبیل الهام و اما
شریعت بخلاف پیغمبران و پیران حفظ قلوب و مراعات آداب باشند و خصوص حال ایشان [illegible] باشند مثل
حال طبیب باشد قیاس بر جمیع عالم باشد بعلم طبیعت پس طبیب ناظر است بسوی طبیعت [illegible] که طبیعت
بدنست بخلاف عالم بعلم طبیعت گاهی شیخ جمع میکند میان هردو امر ای علم باشد [illegible] بتحقیق [illegible] آنچه از لوازم ای
شیخی ضروری است آنست که بداند شیخ مواد حرکات مردم را از تلامذه خویش مصادر حرکات را و بداند حرکات که
از مذموم و داخل تلبیس مذموم در صورت محمود و تلبیس شدن محمود را در صورت مذموم و بداند انفاس و نظرات را و
آنچه آن هردو حاوی باشند که خیر باشد یا شر و بداند علل و ادویه نفس را و ازمنه و امکنه و اغذیه که صلاح مزاج

ومفسدان راه فارق باشد در کشف حقیقی وکشف خیالی وعالم باشد بتجلی آثار وکونی بترتیب وانتقال مرید از طفولیت
بسوی جوانی واز جوانی بسوی پیری وعالم باشد باحکام نفس وشیطان وانچه در تحت قدرت شیطان باشد وعالم
باشد بعجب که عاصم است از القای شیطانی بر قلب مانند چیزی که از نفس مرید را مانع می آید از میل بسوی حق وتمییز
دهد میان امر یزدی وفتح روحانی وفتح الهی ووقتیکه مفتوح شود امری در باطن وی وبداند بشناسد وقوت شناخته شود
اهل طریق را که صلاحیت آن دارند از آنانکه صلاحیت آن ندارند ودانا باشد بتجلی زیور که بدان مر نفوس
مریدان را زینت وآراستگی بخشد که آن مریدان عرایس اسانه ایشان چون مشاطه اند مر عروس را که زینت می بخشند
عروس ایشان را وبای خدا اند که سبب آستان اداب درگاه ما لیستیقه من الحرمة تعرض محل آنکه شیخ را نسبت
که جامع جمیع ما یحتاج الیه مرید باشد در حال ترتیب کشف وی تا آنکه شخص مستحق شیخیت شود پس شیخ صاحب
تخلیص مرید باشد از شبهات او واز تحلیل حرام وتحریم حلال واگر در چیزی از ما یحتاج مرید نباشد نباید که بر مسند
شیخیت نشیند که افساد بیشتر روی از اصلاح باشد چنانکه طبیب جاهل که صحیح را بیمار گرداند وبیمار را بقتل رساند
هرگاه که شیخ باین مقام که مذکور شد برسد آنزمان او شیخ شد در طریق الله وواجب است مر مریدان طالبان حق را
احترام آن شیخ والتزام خدمت وحرمت او وواقف باشد هر واحد از شیخ نزدیک [illegible] تنبیه شد از چیزی
چیزی را که بداند که خدای تعالی [illegible] از آزادی [illegible] اسلام خواهد [illegible] بدان [illegible] قوم اند
یکی عرفا کتاب الله وسنت رسول الله که ظاهر وباطل باشد ودر باطن تحقق بدان [illegible] احد [illegible] باشند
بعلم شریعت برحق صاحب [illegible] احتیاط باشد ومحترز از اهل تخلیط که حق را بباطل خلط کنند [illegible] باشند
برای [illegible] خویشتن نگیرد شیخ احدی را [illegible] ایشان برای خدا باشد [illegible] ایشان نشود
از فضل خدا امر کند بمعروف ونهی کند از منکر که جمیع متفق علیه باشد نه مختلف فیه واعراض واعتراض کند [illegible] صغیر
واماتت آن [illegible] کند از طریق حق واز طرق مردم [illegible] الامور کنند [illegible] حقوق را با اهل آن
واحسان کند در حق اخوان بلکه بر جمیع مردم وقصر کند معونت وجود خود را بر آشنایان چه احسان وجود ایشان مطلق
باشد وکبیر را بجای پدر بیند وصغیر را بجای پسر وبرادر وتفقد بحال جمیع مردم کند وحاجت ایشان را برآرد اگر
طاقت آن داشته باشد [illegible] مردم حق باشد در طاعت عبادت واگر معصیت واقع شود

شیخی آنست که کسی خود را بنظر مریدان متجمل بتجمل تواند گردانید زیرا که تا جمال نباشد رابطهٔ مرید با مراد بر وجه
محبت که موجب جذب و تصرف ها ست محکم نمیشود و این را ما بتدبیر عقل میدانستیم لیکن بار فرصت
آن نیست که همیشه تکلف کنیم و خود را باتجمل نمایم تا سبب فتور عقاید مردمان نشود ازینجاست که سنت
شد شانه کردن محاسن و نیکو بستن دستار و غیر آن از چیزهائی که تعلق بزینت ظاهر دارد انتهی
و دروازهٔ اختلاط با آنها مفتوح نسازد تا مهابت او در دل مرید جا گیرد و باعث عقیدت و ادب گردد و موجب
ترقیات شود و از توجهات بطلبه و تفقد آنها بتساهل نگذراند که از اعظم عبادات است و بعد از فراغ
ازین امور و ادای حق آن بقدر طاقت بطاعت دیگر مثل درس و اذکار پردازد و مسترشدان را بوظایف
طاعات و اذکار سرگرم دارد و برعایت آداب ترغیب کند و معطل نگذارد امید که از نسبت خاص بزرگان
بهره یابد نسبت چون بتانی حاصل شود قدر و عزت دارد و آنچه بزودی و سهولت بدست آید چندان
قدر و عزت ندارد و اگر کسی استعجال نماید بوالهوس است طالب نیست و قابل صحبت نه مردم در
طلب دنیا چه رنجها که نمی کشند طلب حق جل و علا آنست که بزرگان درین طلب ریاضتها کشیده
و عمرها گذرانیده اند ع او حدی شصت سال سختی دید + تا شبی روی نیکبختی دید + و نه ظهور ثمره
علامة نقصان استعداد نیست گر دهی باشند تام الاستعداد که باین مبتلا اند و از شکایت
بوالهوسی و عدم استقامت طالبان و افسردگی از تلقین آنها که نوشته بودند مخدوما اکثر طالبان
این زمان همین حال دارند طالب صادق کم است لیکن بعد استخارهٔ خود و استخارهٔ او و بعد
حصول انشراح طریقه را باید گفت بعد از آن اگر بی استقامتی کسی ظاهر شده گوشه باشد
ضرر او ست انتهی و میرزا مظهر جانجانان میفرمودند که شیخی را مصالح بسیار در کار است علم
منقح و عقل سلیم و کشف صحیح و ذوق صریح و شرف نسب و حسن ادب و کمال سیرت
و جمال صورت و تجمل ظاهر و تحمل باطن و قوت ارشاد و هدایت و دولت فقر
و قناعت و جذب قلوب طالبان و تهذیب نفوس ناقصان انتهی و آنچه
در قول الجمیل شرایط شیخ است مجملا این است که پیر را باید که عالم باشد

که این هر دو سنت است او هر پنج نماز با اذان و اقامت و جماعت ادا کند و تعدیل ارکان نگاه دارد و آنچه بدین ماند و اگر سایر انواع
عبادات عالم نبود و عامل نتواند شد زانچه شریعت نیفتد پس پیر را نشاید زیرا که هر که از مقام حقیقت بیفتد بر طریقت قرار
گیرد و هر که از طریقت بیفتد بر شریعت قرار گیرد و هر که از شریعت بیفتد گمراه گردد و هم گمراه پیری را نشاید که پیر مرجع خلایق باشد
که اکثر خلایق بر بیعت و انابت او رجوع آرند پس وی را احتیاط در جزئیات شریعت لازم و فرض است و فرض است که
اگر دقیقه از دقایق شرع از وی فوت شود وسیله گمراهی مریدان گردد چرا که مرید از احتجاج گیرد که پیر ما چنین کرده است
چنانچه نقل است که خواجه حسن بصری مردی را در حالت مستی دید که در راه میرفت و پایش میلغزید فرمود قدم استوار دار
تا نلغزد وی گفت تو قدم خود استوار دار تا نلغزد و اگر من چنینم از مستی معذورم و اگر پایت بلغزد وسیله ذلت کل عالم باشد
که از پیروی اعمال بر اقتدا است فقط و دیگر شرط آنست که عقاید درست داشته باشد موافق مذهب اهل سنت و جماعت
سنی باشد بی تعصب که رسول علیه السلام از جمله هفتاد و سه گروه همین یک گروه را رستگار فرموده است شعر
شد اصل شرع ای مومن صاف + کتاب و سنت و اجماع اسلاف + قیاس راسخون العلم بر حق + بود با هر سه اصل شرع
ملحق + تو گر بیرون روی زین هر سه یک گام + بر افتادی ز راه دین اسلام + اینقدر شرایط رسمی ضرور است
اما در طریقت شرایط پیری بسیار است از انجمله بعضی می نویسیم اول پیر را باید که در اکل حلال احتیاط کلی کند و اصلاً
و قطعاً گرد لقمه با وجه شبهات نگردد زیرا که کل لحم نبت من الحرام فالنار اولی بها دوم صدق
مقال است پیر را باید که از کذب و غیبت و فحش بر زبانش نرود که الصدق ینجی والکذب یهلک شعر آنکه
افق هم و کاستی + واز همه بد رستی اگر راستی + راستی آور که شوی رستگار + راستی از تو ظفر از کردگار سوم ترک
حرص دنیا ست و لذات و شهوات آن و عدم التفات بر رجوع و قبول خلق و اگر اغنیا و سایر خلق رجوع کنند پیر را باید که
برای عجب و رفاهیت نباشد بسبب قبول ایشان فخری و مباهاتی در ظاهر و باطن او نبود چهارم ترک جمیع مال است
اگر او را فتوحات فراوان متواتر میرسد باید که جمیع را خرج کند و ذخیره نگرداند چنانکه گفته اند شعر بر وفای زمانه کیسه
مدوز + بگذرانش بخرج روز بروز + و اگر فتوح متواتر نمیرسد اما فتوحی بسیار از جائی رسیده باشد و از آن نگاه دارد
بنیت جمع خاطر از فقر و فکر اهل و عیال و فراغت در عبادت روا است پنجم حسن خلق است و نیکخواهی خلق پیر را باید که
در ایذای و رنجانیدن ایشان نباشد و ترش رو و بدخو نبود که هر که مردم آزار است حق تعالی ازوی بیزار است ششم

آنست که بچشم عزت هرگز در خود ننگرد و وصف خودبینی را بمقام صدق فرود آرد و صفت خودنمائی را بمقام اخلاص ۔ اگر خواهی که گردی بندهٔ خاص + مهیا شو بجای صدق و اخلاص + هفتم آنست که برگرفتن مریدان حریص نبود اگر کسی بصدق به بیعت او رجوع آرد او را مرید کند و اگرنه فارغ البال در عبادت رب متعال مشغول ماند و اوقات عزیز که سرمایهٔ عمر است ضایع نگرداند پیغمبران علیهم السلام که مخصوص بجهت دعوت و هدایت خلق فرستاده‌اند بعضی از ایشان یک کس امت داشتند و بعضی یک کس هم نداشتند هشتم تحمل جفای خلق است و صبر بر ایذای مردم زیرا که خرقهٔ درویشان جامهٔ رضا است هر که درین خرقه تحمل نامرادی نکند مدعی است و خرقه بر او حرام نهم ترک فوت معاصی است باید که از ارتکاب بر فرموده حق سبحانه و اجتناب از نا فرمودهٔ او بر وجه اتمام بر خود لازم گیرد دهم آنست که طالب کشف و کرامات نباشد بلکه طالب استقامت بود زیرا که کشف و خوارق نیز حجاب این راه میشود از انجا گفته‌اند اَلاِسْتِقَامَةُ فَوْقَ الْکَرَامَةِ ۔ ما براه استقامت میرویم + نی پی کشف و کرامت میرویم + هر که او از کشف خود گوید سخن + کشف او را کفش کن بر سر بزن + آنکه او دارد کرامتهاش لاف + چون سگی باشد که گوید عاف عاف + در شد از نیکی بعالم شهره + او بخود شرکی بود خر مهره + غرض شرایط پیری نا محصور است بدین شرایط که بیان کردیم محصور نیست اما چون طالبی صادق پیری را باین شرایط که مذکور شد یا بعضی پیدا نماید و بصدق ارادت حسن اعتقاد کند و چندانکه صدق ارادت و حسن اعتقاد کند مرید او در کارش فایده زیاده بود که پیر پرست خدا پرست باشد انتهی و حضرت شاه مجا قلندر قدس سره در مکتوبی نوشته‌اند که محب من پیری تواند که بیچو را زلی را موصول گرداند نمی بینی که بیچاره دلیل مصطفی علیه السلام نتوانست ابو طالب را به راه آرد لیکن چون کسی را دولت قبول در ازل رفته است بدعوت پیغمبران و پیران ظاهر گردد و همچنین اگر کسی را دولت وصول و قرب در ازل رفته است بخدمت و صحبت پیران ظاهر گردد که بیان سنت الهی بر آنست بر پیران همین مقدار بس که هر بار اراده نمایند در ریاضت و مجاهده فرمایند و از آفات نفس خبر دار نمایند و بر مریدان واجب بلکه فرض است که صحبت پیر را همچو جان بلکه جان همچو جان نگاه دارند و آنرا در عمل آرند انتهی و در مکتوبی دیگر نوشته‌اند ای برادر مقصود و مطلوب جملهٔ طالبان و سالکان معرفت خداوند و وصل است نه حصول [illegible] و کشف و کرامات چه احتیاج [illegible] اگر [illegible] شو گو مباش [illegible] خدا را شناس که کشف و کرامات [illegible]

کردی عین کرامات است بلکه از کرامات الله تعالی آنرا دریابد بر جادهٔ شریعت استقامت کرامت کناد
هیچ مرتبه بالاتر ازین نیست که بمتابعت حبیب حق میسر آید انتهی در محبوب السالکین است که اَلشَّیْخُ هُوَ
الْاِنْسَانُ الْکَامِلُ فِیْ عِلْمِ الشَّرِیْعَةِ وَالطَّرِیْقَةِ وَالْحَقِیْقَةِ وَالْمُرِیْدُ هُوَ الَّذِیْ تَجَرَّدَ عَنْ
اِرَادَتِهٖ نقل است از مرصاد العباد اَلشَّیْخُ فِیْ قَوْمِهٖ کَالنَّبِیِّ فِیْ اُمَّتِهٖ و در کتب مشایخ معتبر نوشته است
مَنْ لَیْسَ لَهٗ شَیْخٌ فَشَیْخُهُ الْاِبْلِیْسُ پس شیخ کامل و واصل بصفات انبیا موصوف باید انبیا را وحی جلی بود
و شیخ را وحی خفی انبیا نواب و خلفای حق بوده اند شیخ کامل نیز نایب و خلیفه رسول باشد انبیا را حق تعالی
بی واسطه غیری علوم تعلیم کرده چنانچه حضرت آدم علیه السلام را علم اسما عَلَّمَ اٰدَمَ الْاَسْمَآءَ کُلَّهَا و حضرت داود را
علم زره وَعَلَّمْنٰهُ صَنْعَةَ لَبُوْسٍ و حضرت سلیمان را زنبیل بافتن و حضرت رسالت پناه را قرآن از راه دل تعلیم کرد
نه از راه صوت از آن گفت اَلرَّحْمٰنُ عَلَّمَ الْقُرْاٰنَ پس شیخ هم باید که عالم ربانی باشد شیخی بصورت جبه و
دستار و طاعت و عبادت ظاهر کردن نباشد شیخ حقیقی آنست که در مقام عبدیت فِیْ مَقْعَدِ صِدْقٍ
عِنْدَ مَلِیْكٍ مُّقْتَدِرٍ رسیده باشد همچنین حق تعالی حضرت خضر را مقام شیخی داده حضرت موسی را با وجود آنکه دولت
وَکَلَّمَ اللّٰهُ مُوْسٰی تَکْلِیْمًا سعادت وَکَتَبْنَا لَهٗ فِی الْاَلْوَاحِ مِنْ کُلِّ شَیْءٍ مَّوْعِظَةً وَّتَفْصِیْلًا رسیده بود
بمریدی تعلم علم مِنْ لَّدُنِّیْ به حضرت خضر فرستاد و متابعت خضر قبول کرد و درینجا تفصیل از بود ترک کردم و در رساله
مرزا ... آورده که شیخ کامل و مرشد آنست که هم محب و هم محبوب هم طالب و هم مطلوب هم عاشق و هم معشوق
و هم کامل و هم مکمل و هم سالک مجذوب و هم مجذوب سالک و هم متحیر و هم مستغرق بود و هر زمان سیر او دیگر وقتی در سکر وقتی در
صحو گاهی در استغراق بود گاهی در محو بود و شیخ هادی و مقتدا و مرشد را اوصاف چهار ملک مقرب باید اول صفت جبرئیلی
که اَلْجِبْرَئِیْلُ اَمِیْنُ اللّٰهِ فِیْ اَدَآءِ الْوَحْیِ پس شیخ هم امین وحی خفی باید آنچه از اذن حق شود مرید را بآن امانت ادا کند و
تصرف ... جایز ندارد و شیخ حمل کلمات حق باید که اَلْجِبْرَئِیْلُ یَحْمِلُ کَلَامَ اللّٰهِ لِلْاَدَآءِ عَلَی الْاَنْبِیَآءِ
یعنی اسرار و رموز کلام الهی که آنرا حامل است بی اذن حق بیرون نهد و شیخ یاری ده انبیا باید بدعوت و هدایت که اَلْجِبْرَئِیْلُ
نَاصِرُ الْاَنْبِیَآءِ وَالْاَوْلِیَآءِ و شیخ هلاک اعدا باید تا دفع شر دشمنان دینی و دنیاوی مریدان کند و هلاک نفس اماره
مریدان ... اَلْجِبْرَئِیْلُ ... اَعْدَآءَ اللّٰهِ و دوم صفت میکائیلی که اَلْمِیْکَائِیْلُ مَلَکُ الرَّحْمَةِ وَالْمَخْلُوْقِ ...

شیخ را باید که مرید را برحمت خاص عبدیت حق رساند و از مهربانی و رافت ظاهر و باطن مرید را بانوار عبادت و معرفت منور کند
و از حق تعالی برای ایشان آمرزش خواهد و اعانت کند مریدان متعبد و مطیع را تا بعبادت ظاهر و باطن مستقیم باشند سیوم صفت
اسرافیل که الاسرافیل حامل عرش الله وصاحب الصور والمنتظر لامر الله شیخ هم باید که از دلهای مریدان
در مبدا ارادت دائم بردارد و در آخر حمایت آرد تا نظر ایشان از ابتدا اول چو که اسرافیل دمیده بدمد و هم چو که دمیده بنده
شوند شیخ بر حق هم بصفت محیی و ممیت باید تا باذن الله تعالی نفخه روحی دلهای مریدان را بنور محبت و معرفت حق زنده گرداند و نفخه
دیگر بتاثیر قهر جلال و جمال نفوس اماره مریدان را بمیراند تا بهوای انفس و حجابهای ظلمانی ممانعت و مدافعت پذیرد و شیخ هم وقت
منتظر فرمان حق باشد تا هر چه از واردات غیبی بر دل شیخ نازل شود بمریدان تبلیغ کند چهارم صفت عزرائیل که
العزرائیل قابض الارواح شیخ هم باید که متجلی بقهر جلال باشد تا بر سر که بقهر نظر کند جان آن کس را قبض کند یعنی میان
روح و انوار قدسی حجابی پیدا شود و بعضی افنای قالب هم روی دهد ازان تاثیر جلال شود و قال المحققون لفظ الشیخ
خمسة احرف الالف واللام والشين والياء والخاء الالف الف بين قلوب الخلق وطاعة الحق
واللام لا يلوم احدا من خلق الله تعالى والشين شاع نصيحته وحلمه وعلمه بين العباد
والبلاد والياء يقينه بالله ولا سواه والخاء خلا قلبه من غير الله تعالى بدان ای عزیز که اسباب
مرصاد العباد میگوید در شیخی شرایط بسیار است فاما چندی ازان یاد کرده شد نخست شیخ عالم و عامل بعلم شریعت
و طریقت و حقیقت و معرفت باید کسبا و موهبة و اکمل العقل باید عقلی حقیقی که حق تعالی
با او خطاب کرده و اعاجیب ربوبیت بدو بازنموده و محل ارواح مقدس است تا مقتدای طوائف مختلف
تواند کرد و شیخ باید که نعمت دنیا و عقبی بمریدی تواند عطا کرد و شیخ احمد غزالی فرموده است که شیخ خدابخش باید و شجاع بود
تا بجز حق تعالی التفات بهیچ چیزی ننماید و جمیع مخلوقات را معدوم تصور کند و عالی همت باید تا اگر جمیع مرادات دنیا و عقبی بهرو
دهند التفات بدان نکند تا بصفت مازاغ البصر وما طغی موصوف شده باشد و همه وقت بظاهر و باطن بتجرید
و تفرید آراسته باشد و حلیم و بردبار گشته و با بندگان خدا تا مریدان را از نفرت ننماید و عفو را مایه سازد تا اگر مریدی بد خوی
کند به نصیحت و مصالحت پیش آید نه بسختی و درشتی کما قال الله تعالی ولو کنت فظا غلیظ القلب لانفضوا
من حولك فاعف عنهم و متوکل باید که در حیله و تدبیر باید و تسلیم ارادت غیبی بود و یقین حق راضی باشد

وبا هیبت و وقار تمام بود تا مریدان گستاخ نشوند و شیطان ایارای تصرف بر مریدان نباشد شرط دوم قال الشیخ
المحقق لایق شیخی و درخور ارشاد کسی است که از سه عالم عبور کرده و بچهارم وصول یافته باشد و آن عالم ناسوت و ملکوت و
جبروت است و چهارم عالم لاهوت است و در عبور این سه مقام ترهات وساوس نفسانی و صدمات کوفته ضلال
نیز از یمین و مخافت شرک و آفت سکر کفر بسیار باشد که شیطان دعوی لاغوینهم اجمعین درین مقام کرده است شیخ برحق و مرشد
مطلق باید تا مرید را ازین مرحله هایل و واقعه هلاک بگذراند و بمقام چهارم که آن عالم لاهوت است برساند که مکان لامکان
ذات پاک حق جل و علا است لامکان آنرا گویند که تعددات و تعینات اعتباری چنانچه نفس و شیطان و قلب
و جان اینجا آن دران گنجایش اسمی ندارند ازین چیزها منزه است مقصود عالم و آدم هوست الا عبادک منهم
المخلصین سر اینمعنی است شرط سیوم اگر سالک از ریاضت و مجاهده بسیار کشف و کرامت وی نماید و باجذبه
از جذبات رحمانی دهد مقامات حاصل شود و به تجلی انوار قلبی روحی عالم علوی مشاهده کند تا از شیخ کامل و پیر واصل
و مرشد برحق مجاز از شیخی مجاز اجازت و خلافت نیافته باشد مرید گیرد و دست به بندگان خدا دهد مضل باشد شرط
چهارم در توقیع العارفین میگوید شیخ برحق اوست که طریق وصول به الوهیت شناخته باشد و دران سلوک
کرده باشد تا مرید را بدان ارشاد تواند کرد و اگر خواهد که مرید غیر را ولایت دهد تواند کرد چنانچه شیخنا و مخدومنا
سید میر کیا بار خواجه اسحاق گفت که اگر بگویی ترا از حق ولایت شیخی دهم شرط پنجم در رساله تنزیه همدانی می آرد تا شیخ
باوصاف براهین عقلی و مکاشفات قلبی و مشاهدات سری و معاینات روحی موصوف نشده باشد دست
دادن و مرید گرفتن او را حرام بود شرط ششم شیخ قطب الدین بختیار اوشی در کتاب خود فرموده است چون کسی
به شیخ بجهت بیعت آید نظر باطن خود در نگار سینه او کند که بینا و خبردار بوده باشد صیقل دهد تا هیچ کدورتی از غل و غش و حسد
و غش و آلایش دنیا که در سینه است نماند بعد ازان دست گیرد و بخدا رساند اگر اینمقدار قوت پیر را نباشد پس آنکه پیر و
مرید هر دو در بادیه ضلالت اند چنانچه حضرت شیخ بابرکت با این ضعیف میفرمودند هر که برین مسکین ای بیعت آید
در لوح محفوظ نظر میکنم یا از خدا میخواهم اگر او سعید است فی الحال دست بدهم و اگر برعکس است چندگاه توقف کنم که او
سعید شود بعده دست بدهم انتهی و در مجمع السلوک است که اگر مرید مبتدی جاهل بود شیخ را شاید که نخست وی را
احکام شریعت از طهارت و صوم و صلوة بیاموزد بعده شناسا گرداند و پیرا کیفیت بازگشتن بسوی خداوند تعالی

و دلالت کند او را بر راهی که آسان بود بر وی سلوک آن یعنی بقدر استعداد وی بلطف و نرمی فرماید و اگر با وی
مالی از حرام باشد بترک آن گوید که بهترین چیزها مرید را صفا کردن مطعم و مشرب و ملبس است و آنچه از فرایض مانند صوم و صلوة و حج و زکوة
که بر وی واجب بوده و ادا نکرده باشد بقضای آن فرماید و اگر بر مرید خصمان باشند بگوید تا آنها را راضی گرداند که بدون
خوشنودی خصمان ازین راه او را هیچ چیز گشاده نشود و اگر مرید را مالی فاضل از ضرورت ببیند بگیرد و در راه خدا صرف کند بعده
مرید را بر نفس وی آشنا گرداند و نفس او را مهذب بریاضت گرداند و از مکائد نفس او را آگاه باشد و او را بر مخالفت هوای
او باز دارد و از آرزوها و عادت گردانیدن بحیله تحقیقها و چشانیدن تلخیها و بیداری و درود و اوراد و التزام روزه نفل
با پشیمانی بر مخالفتهای سابق و از جمله عادتها چیزی آرد که عادت بت پرستی است چنانکه اگر وی را هوای جامه
درشت بود با جامه نرم پس عکس آن فرماید و اگر بر طعام راغب ببیند صوم فرماید و بگوید که طعام لذیذ پخته پیش سگان
برد و خود نخورد و اگر بر خواب راغب بود به بیداری شب عادت گرداند و بفرماید تا بی غلبه خواب نخوابد و اگر وی را
غضوب ببیند حلم و سکوت فرماید و بر وی بد اخلاق را مسلط گرداند تا حلم کند و اگر بر لطافت جامه و تن راغب ببیند بفرماید
تا جاهای پلید را جاروب زند و مطبخ و محلهای خانه را است کند و مانند آن چیزها در هر چه مخالف نفس ببیند همان
بازی و لطف آمر باشد و شناسنده مخالفت نفس هر کسی نبود جز عارفی کامل که درین راه رفته باشد تا گفته اند عارفان
طبیبان را مانند چون طبیب بصحت بیمار جاهل بود بیمار را بطبیعت هلاک کند از پرورش نماند و خطر کار نشناسد
و دوا و اخلاق علت سازد که هر علتی را دوای دیگر است و هر دوای را خاصیتی دیگر بهر کیف مرید طالب را چاره نیست از علم
تا [illegible] باشند در راه سلوک گمراه نشود لاجرم سالک را علم باید اگر چه علم وقتی حاصل است که علم [illegible] است
کشد و میان حق و باطل خیر و شر و الهام و وسوسه فرقی کردن تواند و نرفتن علم کوری دل است که جهال [illegible]
اند و میان حق و باطل خیر و شر و الهام و وسوسه فرقی کردن نتوانند چنانچه قوله تعالی است مَن کَانَ فِی هٰذِهٖ اَعْمٰی
فَهُوَ فِی الْاٰخِرَةِ اَعْمٰی یعنی بعضی گفته اند سالک عالم باید و اگر عالم نبود بصحبت عالمی صالح و شیخی کامل باشد اگر مرید را
علم نبود همان صحبت بسنده است با کلام شیخ اشارت میکند و او در صحبت شیخ باشد یا نباشد علم باید وَهُوَ الصَّوَاب
عند [illegible] سالک را اگر چه صحبت شیخ کامل باشد [illegible] در هر واقعه [illegible] عالم [illegible]
[illegible] پس نیست که وقتی باشد که وی از وی آزرده گردد بلکه وقتی باشد که شیخ کامل از وی [illegible] باشد.

و مرید علمی را که حاجت در همه واقعه بود و بضرورت نباید و نداند که وی در حالت است بی مناسب مقام رسیدن
گیرد و براه آن حرام است عجب نیست که بمفرقی رسد که هیچکس رفع آن مضرت تواند پس لاجرم سالک را باید که علم لابد تحصیل کند پس
در علم سلوک درآید و صحبت شیخ کامل گزیند که مشایخ کبار اهل علم بوده اند و در فنون علم مکمل بوده اند در علم تصوف و تفسیر
و احادیث و فقه و نحو و صرف و لغت و معانی و بیان و بدیع و علم کلام بلکه در منطق و جمیع علوم کامل بوده اند عجب است
که بعضی صوفیان جاهل که تن آسانی اختیار دارند گویند هیچ علمی حاجت نیست بعضی گویند که فقه باید بعضی گویند
که دانستن سلوک شاید علمهای دیگر قال و قیل است و اینهمه محض غلط است و بدانی که هر چیز را حاجت است انتهی
باختصار العبارت درینجا حکایات بسیار مرقوم بود ترک کردم و بجای دیگر درین کتاب بیان مذمت
صوفیان جاهل است که در خزانه جلالی مذکور است که حضرت سید السادات فرمود یکی از علامات قیامت آنست
که علما فاسق گردند و صوفیان جاهل باشند اعاذنا الله من ذلک الغیر ازین در بستان ذکر است که صوفیان
بسیار پیدا شوند که بی علم و بی تربیت طریقها و روشها نو پیدا کنند تلقین و ذکر چنانکه سلسل از رسول
علیه السلام و در کتب صوفیه می آید ترک گذارند از بهر معتقد گردانیدن خلقی را هر گونه دیگر پیدا کنند و عوام را و طالبان را
در حیرت اندازند و از راه راست دور کنند شنیدم بعضی را با هوای که میان آسمان و زمین است طالبان خدا را هم در
ساعت آن بدانند و آنرا مشاهدات خدا کنند و طالبی که هم درین معاینه بماند و برا واصل گویند زهی ضلالت و
بطالت تاب الله لهم و اذیب لهم سواء السبیل انتهی قول حضرت امام غزالی است که وقتی پدید آید که
بعضی شیخی بسیاری مال کنند و خلقی را دعوت کنند و انعامات و تشاریف و هدایا دهند و معتقد گردانند و خلقی از عادت
اخلاق و چاپلوسی ظاهر بزبان هدایا و برا شیخ کامل و قطب شامل خوانند و بعضی شیخی بزرگی و فربهی جسد کنند که عند الناس
معظم و مکرم نمایند و دست و پا از خلقی ببوسانند و مردم را بخدمت خوانند و بعضی شیخی را بزیادتی قوت کنند چنانکه امروز
مشاهده و معاینه است هیهات هیهات شیخی کجا و درویشی کجا پیری کجا و مریدی کجا در کتاب جوامع الهدایت
مصنفه میر فضل الله نبیره سید محمد ساکن کالپی مسطور است که پوشیده مباد که آدمی در حفظ آداب بر سه طبقه است
طبقه اولی اهل دنیا اند و آداب آنها در فصاحت و بلاغت و حفظ علوم و اسامی ملوک و اشعار است طبقه دوم
سالکان راه دین گرفته استرشدان و مریدان خوانند و آداب آنها نوزده[19] اند که بیان آن خواهد آمد طبقه سوم

شیخان حقایق آگاه و مرشدان هادی راه آلہ اند و آداب آنها هم نوزده اند اول حسن تخلق است باید که خوی شیخ خوب
باشد تا مریدان از وی اخلاق خوب فرا گیرند که نهاد مرید آئینه افعال و احوال و اخلاق شیخ باشد شعر من ندیدم
در جهان جست و جو + هیچ اهلیت به از خوی نکو + در پی خوباش و با خوش خو نشین + چون بدیدی نقش گل را
ببین + دوم توجه نمودن سوی استعداد سالک است باید که پیش از تصرف در استعداد مریدان نظر نماید اگر در آنها
استعداد سلوک طریق مقربان بیند و از طریق حکمت و تلویح احوال اهل قرب دعوت کنند و اگر نه آنها را به جهت
ترغیب و ترهیب و ذکر بهشت و دوزخ دعوت نماید سوم سکون است باید که آنها سکونتی باشد تا مرید در کارها تعجیل نماید
و آهستگی در مریدان منتشر کنند چهارم ثبات است باید که در کارها ثابت قدم و درست عزیمت باشد تا مریدان بی [illegible]
و بدعهدی حقوق مریدان فرو نگذارد پنجم هیبت است باید که به هیبت باشد تا مریدان از ان شکوهی [illegible] در دلها
و در غیبت و حضور محجوب باشند ششم رفق با ضعفا است هرگاه که مریدان مشاهده ضعف عزیمت کند که در نا الفت
نفس شرک یا لوفات صدق عزیمتی ندارند باید که آنها مدارات کنند و بر حد رخصت شان تجاوز نماید تا بتدریج
از حضیض رخصت باوج عزیمت سانند هفتم شفقت است باید که بر مریدان مشفق باشد و آنها را بتدریج [illegible]
نماید و باری بر وی ننهند که آنرا تحمل نتوان کرد و پیوسته از احوال مریدان غافل نباشد چون آنها در قبض باشند هشتم تصرف در
ولایت قبض آنها بردارد و آنها را بسط بخشد و اگر در بسط باشند تعدی قبض بر آنها نهد و بسط از آنها ستاند نهم
عفو است باید که از زلات مریدان عفو کند و برفق و مدارا و تعطف و تلطف آنها را بدان خدمت و آداب که ترتیب
اهمال آن مقصر شده اند تحریص فرماید نهم کلام به تعریض است هرگاه در مریدان چیزی مکروه و مستنکر معلوم کند باید که
به تصریح به آنها سخنی نگوید بلکه بکنایت در مجلس سخنی در آرد که مفهوم آن بمراد دلالت کند دهم قضای حقوق
مریدان است باید که در حالت صحت و مرض از قضای حقوق اصحاب تقاعد ننماید و بسبب اعتماد بر صدق
ارادت ایشان اهمال جایز ندارد یازدهم تسلیم است باید که مستسلم غیب باشد هر که با آنها چه هست او را
آورده حق شناسد و خدمت او خدمت حق داند و هر کس بر وی او را برده حق خواند تا مریدان [illegible]
و در جمیع احوال مستسلم باشند خلیفه گی باشد
که بتقاضای حق رضا دهد در تربیت مریدان بشرایط شیخی قیام نماید

و نایافت و رد و قبول راضی باشد و بر احکام الٰہی اعتراض نکند و ہرچہ پیش آید از جملۂ عطیات الٰہی شناسد سیزدہم
موافقت فعل است با قول در دعوت پیرگاہ مریدان را بافعلے دعوت کند اول باید کہ آن معنی در حال آنہا ظاہر گردد
مجرد زبان قول در نفوس تاثیر و نفعی ندارد چہاردہم تصفیۂ کلام است باید کہ کلام خود از شائبۂ ہوا صافی دارد
تا در مریدان اثر منفعت آن پدید آید پانزدہم رفع قلب است بحضرت الٰہی تا در کلام زبان او بحق ناطق باشد و کلامش
در افادت صادق شانزدہم حفظ اسرار است از مریدان ہفدہم زوال است از حق خود باید کہ از مریدان
طمع و توقع تعظیم و تبجیل ندارد اگرچہ حق آنہا آنست ہیژدہم ایثار است باید کہ بر شیخان ایثار حظوظ و قطع تعلقات ظاہر
غالب بود تا بمطالعۂ آثار صدق و یقین مریدان زیادت گردد نوزدہم تنزہ است از مال مریدان باید کہ بہیچ وجہ طمع
بمال و خدمت آنہا نکند و تعلق بدان نسازد و تربیت ارشاد را در مقابلۂ قبول عوضی باطل نگرداند انتہی ما فی
جوامع الہدایات و در فقرات خواجہ عبید اللہ احرار است الٰی آیۂ پیر کیست پیر کسی است کہ آنچہ مرضی
رسول علیہ السلام نیست از و نیست شدہ باشد و آنچہ نہ از دوست صلی اللہ علیہ وسلم نماند بلکہ او و بایست
او از و تمام گم شدہ و او آئینہ شدہ باشد کہ جز اخلاق و اوصاف نبوی در وی ہیچ نباشد و در نیم مقام بواسطۂ اتصاف بصفات
نبوی مظہر تصرف حق سبحانہ گشتہ و بتصرف الٰہی در بواطن مستعدان تصرف کردہ و تمام از خود خالی شدہ و بمراد حق سبحانہ
ایستادہ باشد انتہی غرض اینہمہ کہ مذکور شد شرائط شیخ بطور متقدمین بود اما آنچہ در زمانہ برای لیاقت پیری کہ
کمتر از ان نباید اینست پیر باید کہ بر عقاید اہل سنت و جماعت باشد و علم ضروری از عقاید و فقہ و طریقت داشتہ باشد
خواہ بخواندن خواہ بصحبت عالمی حاصل کردہ بود و اذکار و افکار و اشغال سلسلۂ خود از مرشدی اخذ کردہ باشد و بران
بحسب استعداد خود عامل شد و مجتنب از کبایر و غیر مصر بر صغایر بود و در مسکن و ملبس و مطعم و دیگر حاجات دنیوی
قانع برانہا بود و بتحصیل راغب باشد در آخرت از مواظبت بطاعات موکدہ و اذکار ماثورہ و نوافل مشہورہ مثل
اشراق و چاشت و صلوٰۃ الاوابین و تہجد و جز آن کہ معمول حضرات مشایخ است و آمر بمعروف و ناہی از منکر باشد
و صاحب مروت و سخاوت و حلم و عقل تام بود و نہ سبکرای و در طریقہ مجاز باشد از شیخی کہ سلسلۂ اجازتش تا بہ پیغمبر
صلی اللہ علیہ وسلم رسیدہ باشد و در انیس العاشقین حضرت شاہ مجا قلندر قدس سرہ نوشتہ اند اگر کسی
از لذات نفسانی و وسوسۂ شیطانی با سلک صحیح مرید گیرد فردای قیامت کہ آن روز عدل و انصاف است

آنشخص یا شخص را بحضور جمیع انبیا و اولیا علیهم السلام روسیاه کرده خواهد گفت که این شخص آنست که بی اجازت
مرید گرفته انتهی و با مریدان باید قادر و متحمل باشد و در اختلاط با آنها مسدود نسازد و هر وقت نزد خود بار ندهد چنانچه حضرت
شاه باسط علی قلندر قدس سره والدم میفرمودند که با مریدان اختلاط بسیار نباید کرد و چیزی تلقین کرده باید گفت که
در کار خود مشغول باشند که بجا نماز پنجاه وقت ادا خواهی کرد که مریدان آنرا دیده با تو در اعتقاد ترقی پیدا خواهند کرد در حضور
مریدان آنوقت که اعتقاد مریدان بر قدری تنباکو بیازمائی و اگر آنها را کم دهی و خود زیاده گیری در حال متغیر شوند فقط
و نیز پیر را باید که در سوال بر خود نگشاید نه از مرید خود و نه از غیر دیگر در مخمصه بلکه همه طمع در مال مرید و توقع منافع دنیوی از دو مانع
رشد مرید است و باعث خرابی پیر که اقال المجد و بلکه متوکل بر خدا باشد و راضی بقضای او و یا کسبی اختیار کند تا در احتیاج
والا بدی خود مضطر نشود و اگر کسی چیزی بطوع خود دهد رد نکند اگر داند که حرام یا شبهه نیست و باید که بر مریدان شفیق باشد
و باید که قصور مریدان از بجاه و اگر قصوری واقع شود عفو کند و یا در خلوت بطور معقول نصیحت کند حتی المقدور
مریدان امرود و نسازد چنانکه یکبار با حضرت والد خود گفتم در حق شخصی فلانی که چنین و چنان وضع دارد و آمدن
وی در حضور مبارک مصلحت نیست که موجب بدنامی است فرمودند آمد و شد وی پیش خود جاری باید داشت که از
اختلاط و آمیزش روزی تائب خواهد شد و اگر بدبختی است و رنه محجوب باشند هر دو در هر دو جهان شوند گر چنین نباید که این
نصیحت یاد دارم و تا بمقدور بران عمل است فقط و موید اینست آنچه در شرح تعرف در بیان تاویل معنی قول سهل
بن عبدالله که عَلَيْكَ بِالصُّوفِيَّةِ فَإِنَّهُمْ لَا يَسْتَنْكِرُونَ شَيْئًا وَلِكُلِّ فِعْلٍ عِنْدَهُمْ تَأْوِيلٌ فَهُمْ
يَعْذِرُونَكَ عَلَى كُلِّ حَالٍ نوشته است که شاید تاویل آن باشد که چون مریدی با پیر صحبت کند و پیر از آن مرید
تغیری بیند بخصومت با وی بیرون نیاید چه اگر دل پیر بر وی متغیر گردد و شومی آن در دل وی مر مرید را اندر یابد از مقام تعصب
بمقام کفر افتد ولیکن او بوی بچشم شفقت نگاه کند تا برکت شفقت آن پیر او را از مقام معصیت بمقام طاعت باز آرد و از نیز تاویلی نیکو
تاویلی هست و آن اینست که آن مرید طالب صحبت پیر است و پیر طالب صحبت حق پس اگر مرید را بسبب خیانت
از خویشتن برانم شاید که حق جل و علا بخیانت من مرا از خویشتن براند انتهی و در امر معروف و نهی منکر برفق پیش گیرد
با فقرا و طالب العلم تا ممکن مواسات کند و با امرا و ملوک صحبت ندارد و بخانه اوشان نرود مگر بوقت ضرورت و نفع
مسلم حضرت شاه باسط علی قلندر قدس سره میفرمودند که درویش را روا نیست که بخانه امرا دعوت نماید

ومراد دوست امرا ندو درویش مضائقه نیست و میفرمودند که والد فقیر سید شاه محمد ماه قلندر میفرمودند صحبت امرا
و ملوک درویش را زیبا نیست مگر کسیکه مثل این فقیر باشد که یک عصای محمدی و مرتضوی با خود دارد اگر وی سر بردارد همانجا
بسرش زند تا سرنگون شود بعوض درویش را بخانه اغنیا رفتن ذلت است چنانکه مشهور است بِئسَ الفَقِیرُ عَلیٰ بابِ
الاَمِیرِ وَنِعمَ الاَمِیرُ عَلیٰ بابِ الفَقِیرِ فقط در تذکرة الاولیا است که بشر حافی رح روزی علی مرتضی کرم الله وجهه
را بخواب دید پرسید یا امیر المومنین مرا پندی ده گفت نیکو است شفقت توانگران بر درویشان از برای طلب ثواب آخرت
و از آن نیکوتر تکبر درویشان بر توانگران و اعتماد کردن بر کرم خدای تعالی انتهی و پیر را باید که وقتی برای خلق مقرر کند
نه همه وقت با خلق باشد اوقات خود را ضایع سازد که صحبت عام دل را پریشان میسازد چنانچه معمول حضرت شاه
باسط علی قدس سره بود که پیش از آنکه حضرت ... از خواب دو یک سخن پرسیده میفرمودند برو و آنجا بنشین و رب
از صحبت شان بهره مند میشوند ... این ... درویش ... نشستن نیز هم صحبت ایشان را ... سایه ... و پیر را باید
در ارادت چنانکه ارشد بسیار ... چیست باشد این قدر اوصاف ای شیخی ناگزیر است و همچنین مرد قابل اجازت ارشاد
تلقین بود ... مر شیخی نیست چنانچه حضرت مجدد در بعضی مکاتیب خود نوشته اند که ظهور خوارق شرط ولایت
نیست چنانچه علما مکلف بحصول خوارق نیستند اولیا نیز بظهور خوارق مکلف نه چه ولایت عبارت از قرب الهی است که بعد از نسیان
ماسوا باولیا بخشند و کرامت میفرمایند شخصی را این قرب بخشند و از احوال مغیبات مخلوقات هیچ اطلاع ندهند و شخصی دیگر باشد
که باو این قرب را بخشند و هم اطلاع بر مغیبات و شخصی را از قرب هیچ نه بخشند و اطلاع بر مغیبات بخشند این شخص ثالث از اهل
استدراج است که ... نفس او را بکشف مغیبات مبتلا ساخته و در ضلالات انداخته یَحسَبُونَ اَنَّهُم عَلیٰ شَیءٍ اَلا
اِنَّهُم هُمُ الکاذِبُونَ و شخص اول و ثانی از اولیا الله اند نه کشف در ولایت شان را فزاید نه عدم کشف در ولایت
کاهش ... احدی ... در کشف از صاحب کشف افضل باشد بواسطه قرب خود آلهی و موید اینمعنی است آنکه شیخ
ابو سعید ابو الخیر را گفتند فلان کس بر روی آب میرود گفت سهل است مرغی و صعوه بر روی آب میرود گفتند فلانکس در هوا میپرد
گفت زغن و مگسی در هوا میپرد گفتند فلانکس در یک لحظه از شهری بشهری میرود فرمود شیطان نیز در یک نفس از مشرق
بمغرب میرود اینچنین چیزها را بسی قیمتی نیست مرد آن بود که در میان خلق به نشیند و داد و ستد کند و زن خواهد و با خلق
در آمیزد و یک لحظه از خدا غافل نباشد ابو محمد دمشقی گوید چنانکه فریضه است پیغمبران را اظهار آیات و معجزات همچنان فریضه

است مر اولیا پنهان داشتن کرامات تا خلق در فتنه نیفتند و شیخ محی الدین عربی فرموده که کرامات دو قسم است حسی و
معنوی عوام جز حسی کرامات دیگر نمی شناسند مثل بر هوا رفتن و بر آب گذشتن و طی الارض نمودن و منکشف شدن بر خواطر
و از مغیبات و از ماضی و مستقبل خبر دادن و از نظر غائب شدن و جز آن که خلاف عادت باشد اما کرامات معنوی
جز خواص آنرا نشناسند و آن حفظ آداب شرع است و بیان مکارم اخلاق و اجتناب از اخلاق ذمیمه و محافظت بر ادای
واجبات بر وقت خودها و مسارعت بسوی خیرات و ازاله غل و حقد و حسد از دل و بدگمانی از خلق و طهارت قلب از هر صفت
مذموم و آراستن آن به مراقبه هر دم و جز آن پس تمام اینهمه کرامات معنوی اولیا است که در آن مکر و استدراج
را راه نیست انتهی در این محل بیان معجزه انبیا و کرامات اولیا و استدراج و معونت و طلسمات و نیرنجات ضرور افتاد
تا علم باشد و تفرقه کرده باشیم که اکثر جهلا استدراج را دیده معتقد می شوند ای بسا ابلیس آدم روی هست پس بهر دستی
نباید داد دست ٭ بدانکه در فوائد الفواد است که معجزه انبیا را بود که ایشان را علم کامل بود و صاحب حیثیت هر چه اظهار کنند معجزه باشد
و کرامت اولیا را بود ایشان نیز علم و عمل کامل دارند فاما مغلوب باشند هر چه از ایشان ظاهر آید کرامت بود اما معونت
آنست که بعضی مجانین که ایشان را علم کامل نباشد و از ایشان چیزی خارق عادت معاینه افتد و اما استدراج طایفه
بیدینان بی ایمان را باشد از سحر و غیر آن که چیزی معاینه افتد و در کشف المحجوب است که معجزه اظهار است و کرامت
کتمان و ثمره معجزه بغیر باز گردد و کرامت خاص مر صاحب را باشد و صاحب معجزه قطع کند که این عین اعجاز است و ولی قطع نتواند
کرد و تواند بود که ناقض عادت غیبت است و غیبت مکان هم معجزه باشد و هم کرامت چنانچه که در زمان حبشه برادر کشیده
رسول صلی الله علیه و سلم در مدینه بود و حجب از پیش برگرفتند و حبشه او دید و در حبشه هم رسول الله را دید و سلام گفت
و حق سلام او در گوش رسول صلعم خود رسانید پس آنجا میان معجزه و کرامت فرق نماند هم کرامت است هم معجزه کرامت
پیغامبر است تا شریعت او باقی باشد حجت او نیز باقی باشد و همچنین حق یگانه رعانا باشد و در عقاید نسفی است
کرامت اولیای برحق است و آن خارق عادت باشد چنانچه قطع مسافت بعیده در مدت قلیله و بر آب رفتن
و طعام و آب و جامه جز آن وقت حاجت پیدا توانند آورد و این معجزه رسول علیه السلام باشد که کرامت از خادم ظاهر شود
و در تمهید ابو شکور سالمی است که معجزه آنست که اگر کسی از انبیا بدعوی چیزی طلبد که آن ناقض عادت باشد باید که متصل سوال
جواب گوید یا دیگران از آوردن آن عاجز باشند تا اگر مخالف باشند بعد اظهار کنند خصم را وهم و شبهه نرسد

جایز بود چه حکم معجزه قطعا و یقینا باید که آن برهان و حجت دعوی است و آنانکه معجزه طلبند آنچه مستحیل الامکان باشد اظهار
کردن آن واجب نباید چنانچه یک شخص اوروزنان و اعدهم زنده و هم مرده طلب یا جواهر اعوض کردن گویند و مثل
مانند این و اگر کسی بطلسم و تدویروزور خارق عادت چیزی پیدا کند و با معجزه مساوات نماید دروغ و لا اعتبار با
چنانچه سحرهٔ فرعون ریسمان ها را مار کردند و به عوی پیش آمدند چون طلسم و تدویر بود عصای موسی همراه او بر زد و خود باطل
خود بماند نقصان شد نه زیادت سحرهٔ فرعون بیقین دانستند که این معجزه است و برحق است ایمان آوردند در کفایه شرح
هدایه صاحب کفایه میگوید معجزه و کرامات و نیرنجات و طلسمات و استدراج همه خارق عادات اند میان هر یکی فرقی هست معجزه
بدست نبی آید بدعوی نبوت و تحدی انکار آن کفر باشد و کرامت بدست ولی در وجود آید بیرون و متابعت شریعت
با خوف مکر و استدراج و طلسمات بتاثیر اشیا و خواص کواکب مسعوده باشد و استدراج آنست که از عوام ایشان چیزی خلاف
شریعت در وجود آید و بدان مرادات او بدو دهند و درجه درجه و رالعذاب نزدیک کنند او آنرا کار می اندو و تحریست
کافران و بعضی مسلمانان فاسق در وجود آید چنانچه سحرهٔ فرعون و غیر آن عقیده خوارق عادات چهار اند معجزه و
کرامات و استدراج و معونت یعنی معونت باری کردن از مومنان باشد و تحسیل حوایج مشکل مسلمانان پس ظاهر
شود که چیزی برخلاف عادت از دست او در وجود آید و استدراج آنکه یکی بفعل قبیح خود مشغول و عذاب بتدریج نزدیک
شود و او معلوم نکند کما قال الله تعالی سَنَسْتَدْرِجُهُمْ مِنْ حَيْثُ لَا يَعْلَمُونَ قول عین القضات کشف و
کرامات انعام حق تعالی است هر که را خواهد بی واسطه نماز و روزه و خیرات عطا کند چنانچه پدر من قاضی رشوتی بود
و ولی صاحب کشف و کرامات بود انتهی از کتاب محبوب السالکین و در رساله اقبالیه است که حضرت
شیخ علاءالدوله سمنانی فرمود لازم نیست هر که را شیخ بمریدی گیرد او صاحب کمال گردد چه در اصل فطرت باید
که او را مایه کمال باشد و همچنین سنت مشایخ نیست که در هر که کمال مشاهده نکنند او را از در برانند بلکه بسیار کس را
تربیت میکنند تا یکی بدرجه کمال میرسد و شیخ همچو صیاد است دامی نهد لازم نیست که همه شاهباز در دام افتد اگرچه
صیاد را اختیار بود که همه شاهباز گیرد لیکن گاه باشد که تمکین است چون شاهین و باز و جبرعه بگرفتن آن مرغ حریص باشد
اول نگیرد و از گرفتن آن مرغ مقصود نه آن مرغ است بلکه بسبب آن مرغ شکار بدام افتد و او را در دام بند چون شاهین
اندر بینند و لیقه ... او ... اید و در دام افتد و غیره که هر گنجور و ایشان اگر بس آمده اند که رتبه مقصود هم دیده فرما ... م

و شرع را در دلهای مریدان یعنی صاحب قوت باشند و صالح نیست شیخی را اگر کسی که رفته است راه و دیده است
مذموم و محمود او را و عیب یعنی شناسا شدن به مذمومات و محمودات شناسائی باطن آنهم شده است و مذموم را از خود دور کرده است
و محمود را بر خود ثابت داشته است و صالح نیست برای شیخی مجذوب فقط اگرچه واصل شده است لیکن سلوک نکرده است
پس وی که عارف بود مرشد نبود و تام مرشد نبود و صلاحیت ارشاد نبود و همچنین صلاحیت شیخی سالک فقط ندارد که مجذوب سالک
و سالک مجذوب شایان شیخی و مقتدائی باشند اما مجذوب سالک از سالک مجذوب اعلی تر باشد که وی خاص و نائب
رسول الله صلعم بود و ریاضت کرده باشد و صاحب سلوک بود در شریعت و در طریقت و در حقیقت و اقتباس نور کرده باشد
از نور پیغمبر علیه السلام که معنی شیخیت رهنمائی کردن طالب است و سبک کردن راه بر طالب پس شرط شیخی آنست که باشد
عالم بکتاب خدا و سنت رسول الله و نیست هر عالمی مشیخت را اهل بلکه عالمیکه موصوف بود بصفات کمال و معرض
باشد از حب دنیا و حب جاه و حب مال و جز آنچه مانند اینست از صفات ذمیمه و مر این عالم را عالم بالله گویند و در حق اوست وَالَّذِينَ
أُوتُوا الْعِلْمَ دَرَجَاتٍ و در حق او این حدیث است يَشْفَعُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ ثَلَاثَةٌ الْأَنْبِيَاءُ ثُمَّ الْعُلَمَاءُ ثُمَّ الشُّهَدَاءُ
و عالمیکه بدین صفت نباشد و مر این عالم را عالم دنیا گویند نه عالم بالله و اهل شفاعت که عالم دنیا شایان مریدی نباشد چه جای شایستگی شیخی
بلکه اهل عداوت و وبال بود و نعوذ بالله و نیز از شرط شیخی است که شیخ این راه پاکیزه را اخذ کرده باشد از شیخ محقق که مسلسل
متصل بود و متابعت او با رسول علیه السلام و دور شده باشد از وی اخلاق ذمیمه مانند کبر و حقد و حرص و طول امل و خفت
و جاری باشد بر طالب در صحبتهای مجاهده و اعمال شریعت و طریقت بی مشقت و رنج بلکه بلذت و خلوت که در آن نشاط و خوشی
کمال بود و روشن بود دل شیخ با نوار مشاهده و کشاده بود سینه آن بنوری که افگنده شده است در دل او و دور باشد وی از
دار غرور و مقبل باشد بسوی دار آخرت و بیرون آورده شود از درخشیدن رنج بسوی شادمانی و کامرانی حال یعنی بعد رنج
مجاهده و ریاضت لذت و شوق مشاهده و مکاشفه نماید و بمشاهده وصال قرب متعال محظوظ گردد و راحت نگیرد از شیخ
بوهای وصال فرد ذو الجلال و بیرون آید وی از تنگی رنج و مشقت بسوی فراخی و آسانی و اراده داده شود وی بجوششهای قرب
و وصال و کشاده گردد بر وی دری از مشاهده و بیاید دار وی خود و پیدا شود دلش آنوقت بعلم و حکمت و فیض و فضل و صفا
شود از وی کلمات حکمت و معرفت و مالک امر گردد و رجوع کند بسوی او دلهای بندگان و بتعالی رسد بر وی فتوح
غیبی و الهی از واردات ظاهری از رجوع دلهای خلق و کشاده شدن فتوح غیبی نشان قبولیت خداوند است اگرچه

بواسطه تردد و تواضع و چاپلوسی بود واگر نه بسبب بال و خذلان وی گردد و بگیرد و ظاهر آن شیخ بسته شده بر شبهای تابعت
و طریقت و بگیرد و باطن او مشاهده تجلیات حق را و صالح گردد بر خلوت یعنی شایسته آن گردد بر ملا و نشیند میان
مردمان و مشغول شود بدعوت ایشان و جلوت و خلوت او برابر گردد و درین اشاره است که سالک را در ملا نشستن و بدعوت
و تربیت خلق مشغول شدن وقتی درست بود که موصوف بصفات مذکوره شود و خلا و ملا نزد وی برابر شود و چون آن شیخ چنین بود
غالب شود بر حال و نگردد مغلوب احوال و شکار کند عدو خود نفس و شیطان او خود شکارگاه آنها نشود که اِنَّ عِبَادِیْ
لَیْسَ لَکَ عَلَیْھِمْ سُلْطَانٌ همین معنی دارد و مستحق بود این شیخ مشیخت و مقتدای را و دعوت و تربیت او و فائده یابند
از وی متابعان او و پیروی کنند مقتدیانش و برکت یابند از وی مردم و نرم شود پوست وی چون دل وی که اَلظَّاهِرُ
عُنْوَانُ الْبَاطِنِ و نشان نرمی پوست اجابت کردن قالب او ست عمل را چو اجابت دل و پس بخواند خداوند تعالی
او را ولی خاص و روزی کند مر او را محبتی خاص از محبت محبوبان مراد و آن شیخ عالم بود در شریعت بفرائض و سنن و نوافل
و طاعات و انواع محرمات و ممنوعات تا جدا کند میان حلال و حرام و فرض و سنت و نوافل او را در طریقت و اجب است
که باشد وی عالم بانواع علاجها در راه خدا و بانواع مجاهدات مریدان که لایق است بهر یکی از ایشان تا هر کرا هر چه
لایق بیند بدان تربیت کند و در مجاهده دارد چنانچه اگر کسی را لایق ریاضت سفلی بیند ریاضت علوی نفرماید و ریاضت سفلی
کم خوردن و کم گفتن و کم با خلق بودن و دوام ذکر است و ریاضت علوی نفی خواطر و پاس انفاس است و باشد آن شیخ نهایت
بزرگ و کامل در یابد مزاجهای مریدان و صفتهای مریدان که ذمیمه باشند مانند حقد و کبر و عجب و بخل و حب ریاست و جاه و
مال و حب شهوت تا هر صفتی را بعد ادراک آن علاج کند و یکیک را دور گرداند و بمقام ذمیمه محموده نشاند و باشد
آن شیخ صاحب العلم و المعرفت که محتاج اند مریدان بدان در راه خدا و آماده حقیقت پس باشد آن شیخ عارف از مقامات
عالم حقیقت و منازل حقیقت و تلوینات و تمکینات و آفات و فواید راه و باشد بنهایت رسیده در مکاشفات و بالا رونده
از مکاشفات کسبی و مشاهدات و از مشاهدات کسبی و معاینات انوار و تجلی صفات و ذات تمام و برتر رونده باشد از فنا کسبی
بقا و بقا البقا و باشد آن شیخ جامع هر معرفت و عظمت و بزرگی خداوند تعالی با وحدانیت و فردانیت تا صالح شود شیخی را
که تربیت کننده سالکان راه خدا باشد و ارشاد کننده و بیدار خدا او نیز از شرایط شیخی است که باشد شیخ رحیم و کریم بر همه
مریدان و عامه خلق و صبور باشد بهر بلاها و جفاها و حلیم باشد بر مریدان و عامه مسلمانان و درشت و کم فهم و سخت دل نباشد که مردود

دکم فهم و سخت دل لایق شیخی نباشد و قابل مقتدائی نبود و از چنین کسی بهره دین نباشد. و نباشد آن شیخ که بر گرد
سیاری بازارها که از سیر بازارها لا یعنی و نا مرضیه دیده و شنیده میشود و موجب کم اعتقادی مریدان نافهم گردد که مقتدا را کاری نباید
کردن که دران خلل مریدان و تابعان نشود و اگر گاهی بکاری ضروری در بازار رود مضایقه نیست بلکه سنت مصطفی است
چنانچه بعضی درویشان به نیت خواندن کلمه توحید در بازار رفته اند که ثوابش بسیار است و نیز از شرایط شیخ است که نباشد
جامع دنیا و نه طالب دنیا و زینت دنیا و جاه و طالب شهرت هم نبود که اَلشُّهرَةُ آفَةٌ وَالخُمُولُ رَاحَةٌ و نباشد
طالب اتباع یعنی طلبگار مریدان و معتقدان نباشد و نباشد مغلوب الحال و نه شطح گوینده و باشد در شفقت کردن به
مریدان مثل مصطفی علیه السلام با یاران خود و چون باشد شیخ متخلق باخلاق نبی علیه السلام طاعت وی بر مریدان فرض و
لازم باشد و تارک طاعت وی گنهگار بود و آن شیخ خلیفه رسول بود در تربیت کردن مریدان چنانکه وی بود با یاران انتهی
باختصار المضمون و العبارت و در نفائس الفنون است که یازده آداب است که بر شیخ رعایت آن
لازم است اول آنکه شیخ بنابر رعونت تقدم و محبت تفوق که در نهاد آدمیان مجبول اند نباشد و تا وقتیکه بشرت انابت
و تضرع و حضرت الهی بر و منکشف نشود که او حق است در حوالت مریدان و جمعیت آن شروع نماید دوم آنکه پیش از تصرف
در استعدادات مرید نگرد اگر وی استعداد طریق مقربان بیند که استعداد طریق [illegible] بمواعظ حسنه ترغیب و ترهیب
کند و مستعدان مرتبه قرب را بعد از تحریص بر اعمال قوالب و عبادات ظاهر به اعمال باطن بمواظبت فرماید و همچنین اگر صلاح
حال مرید در تجرد از اسباب بیند یا در حفظ و امساک آن و در ابدان فرماید که فراخور استعداد و مناسب حال او بود
سیوم آنکه هیچ وجه طمع در مال و خدمت ایشان نکند و خاطر ایشان تعلق نسازد و اگر مرید بیکبارگی از اموال و املاک بیرون آید
شیخ را اجازت آن وقتی مسلم بود که در مقابله آن حالی که موجب تسلی و جمعیت خاطر او گردد عوض آن امداد چهارم آنکه
فعل او موافق قول او باشد هر چه مرید را بفعلی یا ترک دعوت کند اول خود در حال و ظاهر باشد پنجم آنکه با ضعفا طریق رفق
پیش رو و هر گاه که از مریدی مشاهده ضعف عزیمت ارادت کند و داند که در مخالفت نفس و ترک مالوفات عزیمتی صادق
ندارد با وی مدارات نماید چه شاید که بطول مدت و کثرت مخالطت با فقرا جستی بیابد بعد از آن داعی عزیمت و رغبت وی شود
ششم آنکه کلام خود را از شوائب هوا صافی دارد تا که در مریدان اثر منفعت آن پیدا آید هفتم آنکه چون با مرید
سخنی خواهد گفت اول التجا بحضرت الهی برد و از او طلب کند که متضمن فائده صلاح حال مستمع بود تا زبان او بحق

ناطق بود و کلامش به افادت صادق هشتم آنکه چون از مریدی بر گروهی یا بر کسی اطلاع یابد و خواهد که او را تنبیهی
نماید نه به تعیین و تصریح گوید بلکه بطریق تعریض و کنایت با جماعتی که حاضر باشند سخنی در اندازد که فهم مراد از آن کنند
نهم آنکه اسرار مرید نگاه دارد و آنچه از مکاشفات و واقعات و علوم کند اظهار ندهد و اذاعت آن نکند یا به مشافهه یا در خلوت
تحقیق احوالات بکند دهم آنکه اگر از مرید تقصیری بیند یا شد ترک حقی یا اهمال ادبی آنرا عفو کند به رفق و مدارا و تلطف
و تلطف او را به ادای خدمت و ادب حریص کند یازدهم آنکه نسبت با مرید از حق نزول کند و از وی توقع تعظیم و تبجیل ندارد
اگرچه حق آن نسبت مرید را قیام نمودن بدان از اهم آداب است اما توقع آن نزد وی پسندیده نباشد دوازدهم آنکه قضای
حقوق مرید کند و در حالت صحت و مرض از آن تقاعد ننماید سیزدهم آنکه اوقات خود را بر خلوت و جلوت توزیع
کند و بنا بر قوت حال و کمال تمکین خصوص همه اوقات خود را بمخالطت با خلق بسر نبرد چهاردهم آنکه غلبه حال و رواز تعهد
اوقات بصالح اعمال مانع نگردد و با خود تصور نکند که مرا بدین احتیاج نیست چه رسول علیه السلام با کمال حال بنوافل
طاعات مواظبت نموده است از نماز تهجد و روزه تطوع و دیگر نوافل مستغنی نبود پانزدهم آنکه ایثار حظوظ و قطع
تعلقات بر وی آسان بود نه آنکه تعلق نسازد تا بکلی از حظوظ اعراض کند و اگر در تمامی آداب صحبت و آداب معیشت
و مسافرت و غیر آن شروع رود بتطویل انجامد انتهی **فصل دوم در نعت و نشانهای جوانمردان**
که مراد از مشایخ صوفیه است و آداب سماع و دیگر صفات درویشان بدانکه
نزد اینقوم مواخذه است بزبان و عدم صفح از زلات که در شرع مسامحت آن نیست و مسامحت نکنند در حقوق
خود و آنچه با ایشان باز گردد و از شرائط طریق است که انصاف دهند از نفس خود و از کسی انصاف نستانند و انصاف خود و
عذر کنند و عذر نخواهند و یاری دهند و یاری نخواهند و معامله کنند با مردم بر جهت شفقت و نصیحت مسلم بدند خلاف
طریق از مصاحب مگر آنکه مصاحب اهلی باشد آنرا بیان تسلیم نمایند و نیست اینقوم را بغض و حسد با کسی در نعمت خدا
و نیست در طریق ایشان که بگویند که این پاپوش من است و نعل من است و متاع من است چنانچه ابو احمد قلانسی گفت
که روزی در میان قومی بودم گفتم ازار من پیش از من ببرند که تو گفتی آن من و شیخ الاسلام گفت نه ادب است
در میان صوفیان که گویی ازار من یا نعلین من و آداب ایشانست که خود را در میان یاران چیزی ملک نه بینند
مگر بضرورت ظاهر شیخ شیروانی گوید که چون صوفی گوید که نعلین من یا ازار من باید که در وی منگری یعنی اینان از ملک تجرد

شیخ ابو ریحان حضرت رسالت پناه صلعم را بخواب دید پرسید التصوف فرمود ترک الدعاوی وکتمان المعانی فقط و از صفت
ایشان انست که هرچه فتوح رسد برابر بپاشند در ملک خود ندانند و از طریق ایشان انست گذاشتن زفاف با نساء و نشستن
با آنها و صحبت امردان و همکلام شدن با ایشان و شاهدبازی از احداث قوم فاجر آنست که در طریق قوم رجوع بصورت دارند
بی حقیقت بسبب طمع اوقاف و خانقاه و رباط آنها مفسدان اند که نیست دین ایشان را و نه مروت و نه همت در لباس
بزرگان دین درآمدند و در خانقاه نشستند برغبت اینکه بنام بزرگان فتوح یابند و از حلال و حرام نپرهیزند و سماع را عبادت
دانند فهم الَّذِينَ اتَّخَذُوا دِينَهُمْ لَهْوًا وَلَعِبًا نباید که مسلمانی با انسان اقتدا کند و نبود شیخی که عمل بسماع کند و
کسی اقتدا باید اگرچه در حال خود صادق باشد و این حال صدق با او بازگردد و چون زمانه فاسد شده مومن را احتیاط باید
نفس راغب است در ابتداء السماع که از شهوات اوست و بایزید میگفت در مناجات که الهی این اهل سماع در معصیت اند و من
ترا برای اینکار طالب نیستم همه قوم را در حق سماع از اول تا آخر همین اشاره است که سماع از حظ نفس است در حقیقت و
فعل مباح در حکم و مردان حق پرهیز نمایند و حرکات خود را در فریضه گذارند یا فضیلت و اما شاهدبازی از کلان ترین
لغزش است و سخت ترین فسق خواجه حسن بصری وقتی ابوسعید ابوالخیر الفضیلت میکرد که سه کار نکنی یکی قدم بر بساط سلاطین
نهی اگرچه محض شفقت باشد بخلق دوم با هیچ زن بخلوت نه نشینی اگرچه رابعه عدویه باشد و تو او را کتاب خدا آموزی
سوم آنکه گوش خود را عاریت مده مزامیر را اگرچه مردان مرد داری قول یوسف ابن الحسین است که آفت صوفیان
در صحبت کودکان در مباشرت اضداد و فتور در رفاقت زنان است ابوعبدالله دینوری گوید که صحبت خوردان با بزرگان
از جمله توفیق الله است مر خوردان را و از بزرگی ایشان است در رغبت بزرگان بصحبت خوردان علامت خذلان
بزرگان است و حماقت و بیخردی ایشان و مظفر کرمانی گفت هرکه صحبت کرد با امردان بشرط سلامت از فساد
[illegible] آنچه بودی نشود و سال [illegible] صحبت پیر چگونه باشد صحبت کسی که بسلامت و عفت نباشد ابوالقاسم قشیری رحمة الله
علیه گوید سخت آفت است در طریق صحبت امردان هرکرا ابتلا کرد حق تعالی بچیزی ازان باتفاق خوار شد و مخذول
بلکه از خود باز داشت او را فتح موصلی گوید سی کس از ابدال صحبت کردم وقت جدا شدن گفتند پرهیز از آمارد
و قشیری گوید اگر کسی در حال خود ترقی یابد اتفاقا نیز از بلای ارواح است پس مرید حذر کند که همنشینی با آنها فتح باب
خذلانست نعوذ بالله منها اما سماع و آداب آن باید دانست که نفس همیشه عاشق است تا که حال اعلی تر از آن نیاید

رغبت او نبوده کسانیکه در طریق بمرتبه رجال نرسیده اند آنها صاحب قلوب و احوال اند باید که این آداب نگاه دارند

اول آنکه در مجلس ایشان منکری نباشد و نه چیزی از لعب و غیره اسباب منکر کم و بیش که موجب پریشانی است در وقت حال

و برنخیزد در وجد تا که شعور بماند اگر با شعور برخیزد منافق است مگر برای تواجد و جماعت را آشنا ساگرداند تواجد نمود برای

موافقت او جماعت نیز برخیزد و از اوصاف ایشانست که از کسی وعده نکنند و اگر از سهو کنند وفا نمایند و بر عهد زیادت کلام

و نظر و طعام و خواب آن الازم دانند و هر چه از شرع ندانند از علما بپرسند و آنچه حق تعالی در حق ایشان در کتاب خود و زبان

رسول خود اختیار کرده اختیار نمانند که چنین نکنند او صاحب هوا است و از شرط ایشان است که بر مباح خوش نشوند هرگز و

تضییع وقت دانند و هر که اهل طریق شود اگر صاحب عروج است طلاق ندهد و اگر نیست نکاح نکند تا وقتیکه کامل شود

بعد تکمیل هر چه القای الهی شود بعمل آرد و شرط سالک آنست که اعتراض نکند بر کسی که اعلی باشد از وی و اگر کم باشد برای

تادیب مضایقه نیست و اگر از برادری شود چیزی که بفهم نرسد خود را داند که از نقصان فهم من است توجه شود و بصدق همت تا حق تعالی

او را روزی کند تا خدمت او کند نفع یابد شرط مرید آنست که با دل فارغ نزد پیر نشیند و قبول کند آنچه شیخ القا کرده باشد

اگر برون آید هیچ انکارش نباشد اگر چیزی بخاطر آید بر نادانی خود حمل نماید و شیخ را نسبت بخطا نکند و الا از [illegible] قوت

آن نسبت و بی وضو در خدمت نه نشیند ابو مدین بی غسل در خدمت شیخ نمیرفت و از شان ایشانست که باخدا باشند

همیشه چرا که حق تعالی ناظر ما است بر زبان و بر دل عباد پس عطا میکند معارف خود بهر که قایم باشد در حضور حال شود و با

ازان معارف اگر غافل باشد محروم ماند و این مقام عزیز است کم کسی ذوق دارد و نیز از صفات ایشانست که در حق عاصیان

گمان بد ندارند شاید که توبه کرده باشد یا از آنها باشد که [illegible] اصرار نکنند و اگر کسی خود را بهتر از ایشان [illegible] یا

بکشف عاقبت او جاهل است یا نه اند و مندرج و نیست خیر در و اگر چه معارف بسیار داند و این صفت از شان قوم

و انیست قوم با هم رحیم باشند و سخت باشند با کفار و فریاد رس باشند برای خلق بعضی از آنها مشار الیه بغوث است و ا

ساری است در مشایخ پس از ایشان طلب کشف هواجس کلام دران نباید کرد بلکه همان باید طلبید آنچه گفته ایم

از امراض نفس و دوائی آن که مکاشفات احوال مریدان است نه حال عارفان و از اوصاف ایشان است ریاضت

تهذیب اخلاق پاک کردن نفس از همه خلق بد و آراسته شدن بخلق نیکو و از خادم خود طلب اغراض خود نکنند و اگر خلاف

غرض ایشان کاری کند عتاب نکنند اگر چه بر مریدان عتاب کنند برای تادیب لیکن در معامله خود ایذا برداشته

وایذا ندهند و راه نمایند و یاری دهند بر نیکی و علم دهند جاهل را و تنبیه کنند غافل را و منع نکنند سایل را و امان دهند
خایف را و آب دهند تشنه را و نان دهند گرسنه را و برهنه را پارچه و مدد کنند خادم را و از فضیلت باز نگردند
و بر بلیه پیش بیایند بعضی چنان باشند که از آداب ایشان چنان باشند که هر چه در کون جاری شود بی تخصیص همه مراد
ایشان باشد مگر محارم خدا که رضا ندهند بآن و هر چه خادم ایشان کند یا خلق هر چه کند در حق ایشان همه مراد ایشانست
چراکه فانی اند از حظ نفس خود و همیشه از محارم و شبهات پرهیزند و استغفار همیشه نمایند و کناره نمایند از مواضع تهمتها و از شهوات
نفس دور باشند بطوع تمنی در طلب آن اگر بی تعب برسد تناول نمایند مگر در وقت مجاهده
و همیشه نفس را محاسبه نمایند و بر میزان شرع بسنجند و با نفس مجاهده نمایند در جوع و عطش و لباس و غیره و هر دو کون
در نظر نیارند هر چه در دست باشد بر مردم ایثار نمایند و در هر کار بر خدا اعتماد دارند و هر چه کنند بدان راضی باشند
و سیاحات کنند در جبال و بیابانها و کنارهای دریاها و از مردم جدا باشند بی اعتقاد سوی در حق ایشان و بعد فراغ
وقت خود سعی کنند در حوایج مسلمانان و هر که بیفراشت از نفس خود سعی کند ازین قوم نیست بلکه طالب ریاست است آ
نامردم او را خدمت نمایند و از اوصاف ایشانست قناعت برزق و فقر و ذلت و خضوع و تواضع برای خدا و شکر
در سراء و ضراء و همیشه در هر حاجت التجا بخدا نمایند نه از خلق و نه موتراشند و نه ناخن چینند و نه پارچه دهند بکسی
مگر بر طهارت بسبب اینکه آن را نگویند نگذاشتم ایشان او نماز و این همه بیعت و تفتیش باشند از دیدن خلاف شرع
و حکم قنوط بر ایشان نباشد بلکه رجا بر ایشان نباشد و از عیب مردم نابینا و از عیوب نفس بینا باشند و از زبان
ایشان خبر نیاید و در مشی جلدی نکنند و از نظر فضول چشم بپوشند و بدید هیبت حق فانی باشند و امر معروف و نهی منکر
نمایند اگرچه سلطان باشد و در میان دو کس اصلاح نمایند و دعا در حق مسلمانان پس پشت نمایند و سینه صاف باشند
و حیا از خدا دارند و بر فقرا رحمت نمایند و خدمت کنند و نیکوئی بخلق خدا کنند و بدیها بپوشند و بر همه ذی روح رحمت
کنند گویند ظالمی سگی را دید در شدت سرما بخانه برد و تیمار پیش کرد در خواب دید که گوینده گفت ای فلان تو کلب بودی و بر کلب
رحمت کردی بسبب کلب ترا بخشیدیم و در حدیث است اگر کسی خاری از راه بردارد حق تعالی شکر او میکند و حق خود بر کسی ندیدن
و حق همه بر خود دیدن و جهد کردن در ادای آن صفت ایشان است و غیبت خود بخلق بخشند مال و خون خود مباح
و معاف نمایند و اگر کسی قرض طلبد بدهند و هرگز ذکر نه نمایند و اگر باز دهد تا مقدور نخود نگیرند و اگر بگیرند خیرات

نمایند اگرچه هزار دینار باشند و اگر از ایشان بیفتد طلب نکنند و در نفس ایشان چیزی نگذرد و اگر بگذرد و حسابها
علت است که اگر مال غیر افتاده باشد برای آن ایستاده شوند تا باو رسانند مضایقه نیست و برای مال خود توجه
نشوند و التفات نکردن پس پشت اگر کسی ندا کرد جواب ندهند از وصف ایشان است و فال نیکو گیرند و طیره ترک
نمایند فعل مباح از طعام و شراب و ملبس و مرکب و منکح و مسکن بضرورت اختیار نمایند مگر در اضطرار چه مباح در اضطرار
بجای فرض میشود و پس کجا مرتبه مباح و کجا مرتبه فریضه رنیم تنها است بعضی اظهار عبودیت و عجز نمایند و بعضی شب
اعانت بر فریضه نمایند بعضی طلب آن معانی نمایند که از این افعال وارد میشوند و لباس بعضی مخصوص برای آخرت پوشند
بضرورت دفع سرما و گرما و ستر عورت که حکم این هر ستر و پوشیدن صاحب تمکین اند و بعضی بحکم وقت پوشند هرچه میسر آید
لیکن از غیر شرع پرهیز نمایند اول ابوالوقت است و کامل از دوم و باقی اهل هوا اند و تفصیل این دراز است و از اوصاف
ایشان است اختیار کردن فقر را بر اغنیا چنانچه کسی مستعد کرامتی شد از اهل دنیا و فقیری آمد و هم برو این نباید که متغیر
شود و نه قلب فقیر را متغیر سازد و از فضل خود اگرچه چیزی نزد خود نداشت غیر آن و هر که فقیری را بسبب غنی بر بجا نداند این
قوم بیفتاد و خوش کردن دل فقرا واجب است باو فا بعهد الله لیکن کجا اند این قسم مردم و شه جانیست که مال ندارند
بعضی دارند و فقیر باشند چه فقر حالی است که اوصاف بعضی از آنها ذکر کردیم از مکارم اخلاق حالا ذکر کنیم از کرامات
کرامات ارباب احوال اظهار میشود اعلی از آن لذت است بطاعات در خلوت و رعایت انفاس با خدا و حفظ ادب و وارد
که در اوقات تلقی نمایند و بعضی از آن بشارات است بسعادت ابدی و بعضی اطلاع غیب است بعضی حتی که دیده میشود
بحسی هر گونه شکل یا کسی متکبر و عجوبه روحانی مثل ملائکه و جن که از حس مدرک نشود و عالم مثال در بیداری مطلع شدن
بمراد از صورتهای خیالی و اطلاع بر جمیع مطالب از عالم لطیف و کشف روحانیان مهیمنان و غیب معنوی چون قدرت
و ارادت و علم محبوب الهیه از معارف و تنزلات این همه کرامات خاص است اگر کشف حسی که برای عوام است و دیگر طی ارض
و مشی بر آب و هوا و کسی که همت او حاکم است بر بدن از تصرف خروج از ارادات او را سیاحت هرجا میسر آید
بعضی را احیای موتی و ایجاد معدوم اگر از انگشت اشاره کند سر برود و اگر درخت از دره از پا اشاره کنند
از اصل بیفتد و دیوار را دست بزند پاره شود و آنکون بخورد یعنی هرچه در دل آید از غیب برسد بی سعی و خطابات
بشنوند و اعیان را منقلب سازند و این نزد عوام کرامت است و نزد ما کرامت عنایت الهی است که قوت داد

تا خرق عواید نماید و آنچه عوام آنرا کرامت گویند پس مردان ازان پرهیز نمایند و بترسند نشود که حظ نفس اینجا یافتند
و حظ عمل در دار آخرت سست اصل کرامت نوشتیم و فرع از حصر بیرون است والسلام انتهی اینقدر حضرت
والدم از کلام شیخ محی الدین عربی که در زبان تازی بود و فارسی کرده بودند چنانچه بر تمامی اینجا خود نوشته اند که باید دانست
که این فقیر راقم از رساله که عربی بود معانی ترجمه تا جائیکه فهمیده و بعضی جا بسبب غموض عبارت و بعضی جا بسبب خطای
کاتب نسخه نفهمیده همچنان گذاشت بعد ازین اگر کسی بفهمد آنچه خلاف باشد اصلاح دهد و داخل کند خدا ایشان جزای خیر دهد
و اینکلمات بعینها ترجمه نیست بلکه حاصل عبارت ست بموجب فهم خود حق تعالی ما را و شما را ازین اوصاف نصیب کند
والسلام انتهی و فقیر نیز [illegible] آنرا بعینه نوشته است مگر دو یکا قول دو یک بزرگان مثل ابو احمد قلانسی و حسن بصری
وغیره که مناسب آن مقام بود داخل کرده و آنجا دیگر اوصاف درویشان که از کتاب محبوب السالکین و اقوال شیخ
جمال الدین هانسوی انتساخ میکند اینست در رساله ترجمه عوارف میگوید صوفی متشبه صاحب مجاهده و مجاهده
بمقام نفس باشد و صوفی متصوف صاحب مراقبه بمقام حال بود و صوفی حقیقی صاحب مشاهده و بمقام روح بود
صوفیه اعلمای الآخره و علمای بالله گویند قول خواجه محمد جریری است معنی تصوف در رفتن با خلاق پسندیده و بیرون
آمدن از اخلاق دنی و نامحمود است کشف المحجوب است که تصوف اسم درجه است یکی متصوف بود که برای
جاه و منازل خود را مانند صوفی حقیقی کند و برای خوردن و آشامیدن سرگردان شده گردد که المتصوف
عند المتصوف کالذباب وعند غیرهم کالذئاب که همه چون گرگ بطلب مردار باشد و دوم متصوف
که بمجاهده اند [illegible] صوفی حقیقی بود که از خود فانی گردد و بحق باقی شود و از قبضه
طبایع رسته بحقایق تصوف [illegible] است که بقرب حق تعالی [illegible] صفا دل باشد و با وصاف
امیر المؤمنین ابوبکر صدیق [illegible] گردد لان الصفة [illegible] الصدیق انکه محبت صفا
صافی بود و آنانکه مستغرق محبت باشند آنرا صوفی گویند در رساله میگوید التصوف صفاء القلب مع الله والتصوف قیام
القلب بلا واسطة قول ابو علی دقاق است بهترین وصف صوفی آنست که چون عزرایل بگذرد تا بیرون روح او عزرایل
سلطه گردد و در رساله راحت القلوب است که حضرت موسی علیه السلام را هوس شد تا گلیم پوشد مناجات کرد و فرمان
آمد ای موسی لباس عاشقان [illegible] حضرت موسی در خانه رفت هر ملک اسباب و مال که داشت در راه خدا

بداد بجد یکه جامه تن هم داد فرمان شد اکنون حق آنست هوش پس تا آنزمان که صاحب نصابست تصوف نا اجابه
نیست قول خواجه است الفقد رتبت مبدل الروح فتعال والا فلا تشتغل بترهات الصوفیة الصوفی
لا یملک ولا یملک صوفی هیچ چیز را مالک نباشد وکسی او را مالک نبود قول خواجه جنید است التصوف ان
یمیتک الحق عنک ویحییک به تصوف آنست که حق تعالی میراند ترا از تو و زنده گرداند ترا بخود وتقطع النظر عن الغیر
در رساله شیخ ابوبکر شبلی میگوید التصوف شرک لانه صیانة القلب عن رؤیة الغیر ولا غیر و در رساله عمدة الابرار
می آرد قال علیه السلام من سره ان یجلس مع الله فلیجلس مع اهل التصوف هر کرا خوشی و شادی باشد
که جلیس حق شود برو با نشستن با اهل تصوف در رساله عین القضاة میگوید اگر خواهی ترا سعادت ابدی میسر آید
یکساعت صحبت یک صوفی دریاب تا بدانی که خلوتی کیست خلوتی صوفی باشد الشیخ بزرگوار اینجا گفت که الصوفی فی
هو الله هر چه در موجودات باشد از وی پوشیده نماند انحلول نماید حدیث تخلقوا باخلاق الله اینست در
آداب المریدین میگوید اخلاق اصحاب التصوف الحلم والتواضع والنصیحة والشفقة والاحتمال والموافقة
والبشاشة والالفة وبذل الجاه والمروة والعفو والصفح والحیاء والوفاء وحسن الظن والتصغیر لنفسه
وتوقیر الاخوان والرحمة علی الصغیر والکبیر والظالم والعالم وقول سلطان بایزید ان الله صفا الصوفیة
عن صفاته فاذا اصفاهم فسموا صوفیا مقام تصوف اعراض از جمله موجودات است بصفات حق صوفی را
از همه صفا و بیا بالصفات الله موصوف گردد آنگاه صوفی حقیقی شود و فقر روی نماید اذا تم الفقر فهو الله این باشد
الفقر فخری اینجا فرمود صفت فقر و فقرا قال الله تعالی للفقراء الذین احصروا فی سبیل الله الایة قول خواجه
سهل تستری است الفقیر الصادق لا یسأل ولا یرد ولا یحبس فقر نشانه اولیا و پیرایه اصفیا است فقرا
برگزیدگان حق اند که به برکت ایشان روزی بر خلق فراخ گردد فقرا مقربان حق اند قال علیه السلام الفقراء احباء
الله یوم القیامة حقیقت فقر آنست که بنده مستغنی نگردد بغیر حق از ابراهیم ادهم پرسیدند که درویش چه باشد گفت ترس
از درویشی کردن گفتند توانگری چه باشد گفت ایمن بودن بخدای تعالی در رساله قشیریه گوید که حضرت صلعم فرمود
فقیر و مسکین آنکس نبود که در بدر گردد و لقمه و خرمای بخواهد فقیر آنکس است که او را عیش نباشد و شرم دارد که از مردمان سوال
کند یعنی از خدا شرم دارد که از غیر او سوال کند قول مشایخ است الفقیر لا یسأل من الله استغناء ومن الناس —

استغناء والفقر خلو الید من المال وخلو القلب من الآمال وخلو الذهن من الاشکال یعنی فقر کسی است که در خاطر
او هیچ حیله و چاره نباشد مگر که اعتقاد بر حق کند والتجا بحضرتش از مسلم و کافر محتاج کسی نبود و در رساله معارف مولانا روم
میگوید فقیر بر پنج وجه است اول آنکه با نوا و بی نوا عند الله فقیر است کما قال الله تعالی یا ایها الناس انتم الفقراء الی
الله والله هو الغنی الحمید دوم فقیر فضول است که در دنیا بود و طالب حق نبود او فقیر فقیر است و خود دون همت
سوم فقیر جابر است یعنی معیوب و مریض و ضعیف البدن باشد او را در اموال مومنان حق است کما قال الله تعالی
وفی اموالهم حق معلوم للسائل والمحروم چهارم فقیر قانع است آنکه او را محبت طاعت حق در دل غالب باشد
و دنیا را باختیار ترک کند و بقدر کفاف بسنده کند چنانکه از قدر کفاف زیادت طلب نماید در عذاب زید کما قال علیه السلام
کل فقیر اکتسب بلا حاجة عذبه الله الف عام پنجم فقیر خاص الخاص است که غیر حق هیچ چیز راضی نباشد
او در همه جهان از همه برتر بود و در آداب المریدین است لیس الفقر عند التصوف الفاقة وعدم الاسباب بل الفقس
المحمود الثقة بالله والرضا بما قسم الفقر نوعان عموم وخصوص المذموم الاضطراری والمحمود
الاختیاری یعنی هر که بفقر بی کند مذموم باشد و هر که اسباب املاک نباشد و دل از جهت قوت مستغرق نشود محمود بود الثقة
بالله والاعتماد علیه درویشی نیست در رموز الواصلین است فقر عشق است و فقیر او در حقیقت و طریقت عاشق نام
است یعنی عاشق لقاء الله است و هیچ از دنیا و دیگر بقاء الله چون مستغرق لقاء الله است خود در آن محو شود و صفت
محویت قرب با حق یابد اینجا فقر تمام شود اذا تم الفقر هو الله این باشد الفقر فخری سر این فقر است و در رساله حضرت
غوث الاعظم است قال لی یا غوث لیس الفقیر عندی من لیس له شیء بل الفقیر الذی له امر فی کل شیء
اذا قال لشیء کن فیکون یا غوث قل لاصحابک واحبابک فمن اراد منکم صحبتی فعلیه باختیار
الفقر ثم فقر الفقر ثم الفقر عن الفقر فاذا تم فقرهم فلا هم الا انا یا غوث قل لاصحابک اغتنموا دعوة
الفقراء فانهم عندی وانا عندهم یا غوث الاعظم اذا رایت المحترق بنار الفقر المتکسر بکسر الفاقة
فتقرب الیه لا حجاب بینی وبینه از محبوب السالکین و انچه در اوصاف درویشان شیخ جمال الدین احمد هانسوی
در رساله خود نوشته اند این است قوله العلماء اشرف الناس والفقراء اشرف الاشراف والامراء عسکر النهار
والعلماء جنبلاء الیل والفقراء مقدمة الجیش قوله ان کنت حالما فصیح الکلام لا فخر به وان کنت

زاهداً في الحلال والحرام فلا افتخر به وان كنت غنياً شاكراً بين الانام لا افتخر به ولكن ان كنت فقيراً حقيراً
مسكيناً حزيناً فافتخر بهذا افتخر بهذا قول الفقر فخر للفقير وانما عار الذي مال لاجل غناءه
ان الغني يحبه اهل الدنيا وان الفقير يحبه مولاه قوله الفقير بين العلماء كالبدر بين كواكب السماء قوله
الفقر مختار النبي عليه السلام فاختره تصير خير الانام قوله الفقر ثلثة احرف الفاء والقاف والراء فالفاء
عبارة عن الفناء والقاف عبارة عن القرب والراء عن الرؤية فاذا فني الفقير يقرب من الله تعالى واعطى
نعمة الرؤية قوله الفقر شيء لا يعرف قدره الا الفقراء الفقر شيء عظيم يرغب فيه الاقوياء ويرغب عنه الضعفاء
قوله الفقر شيء كريم يباهي به الفقراء ويستنكف عنه الاغنياء قوله الفقر شريف يتولد منه الصلاح والزهد
والعفة والورع والتقوى والطاعة والعبادة والجوع والفاقة والمسكنة والقناعة والمروة
والفتوة والديانة والصيانة والامانة والسهر والتجدد والخشوع والخضوع والتذلل والتواضع
والتحمل والكظم والعفو والاغماض والاشفاق والانفاق والايثار والاطعام والاكرام والاحسان والاعراض
والاخلاص والانقطاع والانفصال والصدق والصبر والشكر والحلم واصغار الرجاء والحياء والبكاء
والجود والسخاوة والخشية والخوف والرجاء والرياضة والمجاهدة والمحاسبة والمراقبة والموافقة والمرافقة
والمداومة والمعاملة والتوحيد والتهذيب والتجريد والتفريد والسكون والوقار والمدارات والمواسات
والعنايات والرعاية والشفقة والحقارة والشفاعة [illegible] التفقد [illegible] الفكر والذكر والجهد
والادب والاعتصام والاختيار والطلب والرغبة والغيرة والعبرة و[illegible] القناعة والحكمة والخشية
والفهم والمعرفة والمحبة والتسليم والتفويض [illegible] والابتهال والحقيقة واليقين والثقة والتصابر
والاستقامة وحسن الخلق وكل فقير وجدت فيه هذه الصفات يسمى فقيراً كاملاً واذا فقدت لم يسم قوله
من احب الفقراء فهو قد ملك ومن ابغضهم وقع في البئر فقد هلك قوله صحبة الفقراء من المنجيات و
عداوتهم من المهلكات قوله حب الفقراء يقود الى الجنان وبغضهم يسوق الى النيران قوله الفقراء امراء
الملوك والسلاطين قوله الفقراء كبراء اهل الدنيا قوله الفقراء ارباب القلوب قوله الفقراء مبغضوا
النفوس قوله الفقراء تارك الراحات وقابل البليات قوله الفقراء لا يخافون الملامة قوله لباس [illegible]

والفقراء ودع الاغنياء والرؤساء قوله لعمري ان الفقراء قطعوا المراحل وبلغوا المنازل ووجدوا ما طلبوا
فسكنوا في مقعد الانس بالله قوله لعمري ان الفقراء جلساء حضرة الله تعالى قوله لعمري ان الفقراء
احباء الله قوله يا احمد اخليهم المشايخ والفقراء واترك الاغنياء والرؤساء قوله التصوف في ثلثة احرف
الصاد والواو والفاء فمن الصاد يتولد الصفاء ومن الواو يتولد الوفاء ومن الفاء يتولد الفناء وكل فقير
ليست فيه هذه الصفات فمنعه الفقر من لبس الصوف قوله من لبس الصوف فيشق الناس لو تحمل فليعلك
على نفسه قوله يعني اذا قهر النفس فعليه ان يلبس الشعر لان عيسى عليه السلام كان يلبس الشعر لقهر
النفس قوله للوبر لباس الحلماء فمن لبس الوبر ينبغي ان يكون حليما وحمولا كاملا قوله لبس الصوف
والشعر والوبر لا يصلح الا الفقير الحليم الحمول قوله ينبغي للفقير ان يلبس الخرقة بالعقل لا بالهوى قوله اذا لبس الفقير
خرقة مرقعة او صفرية او بيضاء او سوداء او خضراء يطالب دنيا ويقال له بما لبست قوله لا يحل
للفقير ان يلبس الخرقة ليعرف بها ويشتهر بين الناس قوله لا يحل للمريد ان يلبس الخرقة بغير اذن الشيخ
قوله الولي موصوف باوصاف النبي الا ان الولي كرامة وللنبي معجزة فالولي يخفي الكرامة والنبي يظهر المعجزة
لان الولي ما امر بالدعوة والنبي امر بها قوله الاولياء نواب الانبياء لان الاولياء يقتدون بالانبياء ويسيرون
بسيرتهم قوله من لبس الصوف فهو صوفي لباسي ومن صفا قلبه فهو صوفي معنوي قوله من لبس الصوف
ولم يصف قلبه فهو صوفي عند الناس لا عند الله قوله الفقر فقران فقر ضروري وفقر اختياري فالفقر الضروري
اذا ابتلى به انسان لا يصبر على شدته ويشكو من عسرته ويطلب الدراهم والدنانير والاختياري اذا ابتلى
به رجل يقبل اعتنائه ويرضى به ويمدحه ويفتخر به ويصبر على جميع المحن والآفات تصيبه في مدة الفقر ويكتفي
بالرب ويانس به ما دام حيا قوله الفقير فقيران فقير سواد الوجه في الدارين وفقير بياض الوجه في الدارين
اما الذي هو سواد الوجه فقير ياتي بالكفر والطغيان والذي هو بياض الوجه فقير يحصل به رضاء
الرحمن قوله الفقير عند اصحاب النفوس صغير وعند ارباب القلوب كبير قوله من حقر الفقير فهو لئيم ومن
عظم الفقير فهو كريم قوله تعظيم الفقراء من شيم الكرام وتحقيرهم من عادات اللئام قوله ان الفقير مؤدب ومهذب
ومبجل ومعظم ومكرم قوله من حقر الفقراء حقر في الورى ومن عظم الفقراء فهو يعظم قوله من احب الفقراء

حبه الله ومن ابغض الفقراء ابغضه الله قول الفقير اذا اوذی غفر واذا ابتلی صبر خلاقه سیئة واعماله
مرضية قوله صدق وفعله رفق واكله قليل وجسمه هزيل ولباسه التقوى واليه المولى قول الفقير
يهوى الخمول ولا يهوى الشهرة لان الخمول توجب الراحة والشهرة توجب الآفة قوله بقي العلماء في الحرف
وخرج الفقراء من الحرف واني لست منهم ولا من هؤلاء فكيف ابقى فيها وكيف اخرج منها قوله بقي العلماء
في القرطاس والانفاس والفقراء خرج من القرطاس والانفاس قوله العالم صاحب البحث والمقال والفقير
صاحب الوقت والحال قوله العالم صاحب البيان والعبارات والفقير صاحب الرموز والاشارات قوله العالم
طالب للشهرة والعرفان والفقير طالب الخمول والكتمان قوله العالم يعرف نفسه بالنطق والفصاحة والفقير
تعرف نفسه مع العلم والبلاغة قوله العالم يجتهد في اقتباس الزيادات والفقير يجاهد في الطاعات
والعبادات قوله العالم يحب ان تجمع الفاقة لديه والفقير يرجى بان لا يشاء اليه قوله دعاء العالم ضعيف
لا يستجيب منه الا شيء قليل لانه يتكلم عن المقروات والمحفوظات ودعاء الفقير وسيع يستجيب فيه كثير من الاشياء
لانه ينطق عن الملهمات والواردات انتهى و شیخ عبدالله بلیانی گفته که درویشی نماز و روزه نیست و نه احیای
شب است بجز اسباب بندگی است درویشی نه رنجیدن است اگر این حاصل کنی واصل گردی و شیخ ابو سعید ابو الخیر پرسیدند
که تصوف چیست گفت آنچه در سر داری بنهی و آنچه در کف داری بدهی و آنچه بر تو آید نجهی [illegible] عبدالله تستری گوید تصوف
اندک خوردن با خدای تعالی آرام گرفتن و از خلق گریختن است و در رسالات حضرت خواجه قدس سره است که درویشی
تراشیدن قسم هستی است از لوح وجود که هر چند از خود دور شود چیزی طلب ننماید اگر هر دو عالم او را طلب نماید اگر صفتی در وی پیدا
آن از او نیست بلکه از آن دیگر که بطریق انعکاس در وی ظاهر شده است یا صفتی از پیشگاه است که ظهور آن صفت گشته
وجودک ذنب لا يقاس عليه ذنب انتهى و در مجموعه میر عبد الاول است که حضرت خواجه احرار میفرمودند که درویشی
خلوت نشستن و بر آسمان برآمدن و در کوه و غار بودن نیست درویشی دل خود را از ماسوای جدا ساختن است
انتهى و هم قول وی است که درویشی و فقیری همین گرگفتن نیست درویشی متخلق شدن است باخلاق نبوی صلعم از حلم
و کرم و سخا و تواضع و ایثار و سایر اوصاف کمال خصوصا در ان کوشیدن که هیچ جز از مکونات دل را التفات نماند
انتهى و قول شیخ عبدالله انصاری است درویشی خاکی است بیخته و آبی بران ریخته نه کف پا را از ان دردی و نه پشت پا را

ازان گرد رحمی اقتدای این صفت صورت درویشی بیان کرد حقیقت درویشی با خدا بودن است که مولانا سعدالدین
کاشغری چنین گفت ابو الحسن خرقانی گوید صوفی تنی است مرده و دلی هست فرسوده و جانی است سوخته ابو سعید ابو الخیر
گوید خدای را نتوان دیدن تا درویش را نتوان دیدن که خدای هست است و درویش نیست است قول حضرت شاه حجا
قلندر قدس سره صوفی آن بود که خود نبود و در هر که این بود صوفی بود و بورزش شریعت صوفی شده و هر که صوفی است
هرگز از دائره متابعت رسول خدا صلعم قدم بیرون نخواهد نهاد بود مردانگی در حال تمامی کند با خود نیکی کار خلاصی
خواجه ابو علی رودباری گفت صوفی آنست که صاف باشد بر صفا و بچشاند نفس را طعام جفا و پندارد دنیا را پس قفا
و سلوک کند بطریق مصطفی صلعم و گفت صوفی آنست که پیش او حجر و زر یکسنگی نماید و اگر بنالد او را بازار خر بینند و کسب
نمایند ابو الحسن حصری گوید تصوف کاری است سخت گدائی باید کرد و گرسنگی باید کشید و جفای برهنگی و خواری باید کشید
اگر اینهمه سرداری بطریقت در آئی و اگر نه بکار خود باشی ابو عثمان مغربی گوید تصوف قطع علایق است و رفض خلایق
و اتصال بحقایق عبد الله تستری گوید صوفی آنست که صافی بود از کدر و پر شود از فکر و در قرب خدا منقطع از بشر و یکسان شود
در چشم او خاک و زر و ابو حفص حداد گفت صوفی چون زمین باشد که همه پلیدی بروی افگنند و همه نیکوئی ازوی بیرون آید بوالحسن
خرقانی گوید درویش کسی بود که او را دنیا و آخرت نباشد و رغبت نکند باین هردو صوفی روزی است که با آفتابش
حاجت نیست و شبی است که با ماه و ستاره اش حاجت نیست

فصل سوم در شرایط آداب مریدان با پیران

بعضی از آن حضرت والدهم از کلام شیخ محی الدین ابن عربی انتساخ کرده نوشته است
مرید را باید که صحبت کند با شیخی که در دلش حرمت او باشد و بیعت نکند بکره و هر چه بیند اعتراض نکند و تبدیل شیخ
اعتقاد نکند بلکه بداند که حکم آن در حق تعدی نکند و تاویل نکند کلام او را بلکه واقف باشد و استقامت کند بر ظاهر کلام او
تا که ترقی کند به بشارات و فتح شود این باب و مطالبه نکند مراد را خواه قصدیانه و یا وسب قبول کند و خود را از کمترین
مریدان خود داند و نبیند برای خود حق بر کسی و نه حق کسی بر خود که واجب الادا باشد بلکه اعتقاد کند که نیست در وجود دیگر حق و شیخ او
واصفه مشغول نکند نفس را بچیزی سوای مرسوم شیخ خود و پای بر سجاده شیخ ننهد و پارچه او نپوشد مگر بحکم شیخ که پوشانیده باشد
و سوال نکند از شیخ که جواب طلب باشد بلکه آنچه در دل گذرد عرض نماید اگر جواب دهد بهتر و اگر نه طلب جواب نکند که سوء
ادب است و آنچه در دل دارد از شیخ نپوشد اگر بپوشد مضرت و ضرر خواهد رسید بلاک خواهد شد چرا که همه بیماریهاست اگر از طبیب

ظاهر نکند او دو واجب کند و قلب را معمور دارد و بذکر یکه شیخ فرموده وقتیکه غافل شود و خطره بد گذرد رجوع بذکر کند اگر غفلت
نمی بود خاطر بد نمی آمد که قلب را یک زمان تحمل دو کار نمیکند که ذکر باشد و خطره بد و گردن نهد بحکم شیخ وقتیکه بیفتد
در ذلت فعل بد و آنکه بنده که صادق باشد ترک شهوت برای خدا تعالی آن شهوت از دل میبرد وقتیکه صحیح شد توجه
مرید بسوی حق بقصد تمام اگرچه قصد او فوق معرفت شیخ باشد ضرور است که شیخ اول از معرفت شود و ترقی کند بسبب صدق
مرید و وقتیکه مسئله بخاطر مرید گذرد باید که از شیخ سوال نکند بلکه همت تام رجوع بحق کند که کشوده شود و در آن مسئله با شیخ
در ان امر سخن گوید و اگر نه شیخ گفت و نداد و اگر نه شنید بدانکه همت او تمام است و اهل آن مسئله نیست بسبب علو و عدم
استعداد و قبول آن را بسبب عدم صدق او و توجه طالب او و توجه همت را مشارکت نباید در دو کار بلکه در یک کار
همت قوی میشود چون مری دیگر شد یک شد ضعیف میگردد و مرید را باید که همت خود شیخ ما حرکت دهد در مسئله کشف
شد از شیخ فی نیست بلکه کشف از مصلحت الهی است که اراده کرده حق اعتقاد در حق آنکس باید در حق شیخ و غیر آن لهذا کشوف
کرده و اگر اراده کشف باشد سالک صاحب هوا است با نفس خود است نه با شیخ و باید که با شیخ چنان باشد که مرده بدست
غسال که تمیز ندارد برای نفس خود بلکه اراده او اراده شیخ باشد در اینحال بهتر آنست که مریدش نگویند چه او را اراده نمانده
یا اراده شیخ و فانی است در اراده شیخ و مرید نام مبتدی است که طالب طریق بود و نیز هم آنست راه و طلب مرشد کرد پس
تسلیم باید و انقیاد و ترک اعتراض پس همیشه مرید در ابتلا باشد تا کشف شود و چون شیخ دانست که مرید او در تربیت کامل شد
پس جوا او بجدا کند و بگذارد در برخدا پس خدا خواهد که قیام و بدایت امداد خود بر گیرد و بعد ازین شیخ را بروی حکم نیست لیکن
مرید را باید که ادب نگاه دارد و حرمت شیخ از دست ندهد و ارشاد از حکم او کند یا بحکم الهی و شرط مرید آنست که بجوع و سهر
و خموشی و عزلت ملازم دارد و بعد حصول احکام توبه اگر مرید بخلوت نتواند صحبت صالحی بصدق طلب کند و حاجت
بجا آرد تا وقتیکه مرید عارف نباشد بنفس خود ضروری است صحبت مرشد و اکل حلال و اگر نیابد مشتبه نیز حلال است
در اضطرار و شرط مرید آنست که در کلام شیخ جدال نکند اگرچه حق بجانب مرید باشد و شیخ بگوید چنین کلام مگر برای
مصلحتی پس جدال انبر قبیح از اعتراض است و اعتراض از شیخ حرام است و مرید صاحب جدال مسخره شیطان باشد
و رونده در هوای نفس و بدی اینکار ظاهر است نزد اهل طریق و از شومی مرید است فعل مباح که شیخ منع فرموده بر اقوال
علما حجت آورده و منع باز نشود چنین مرید هرگز فلاح نیابد و از شرط مرید است بیرون آمدن از خلاف بطرف اجماع اگر

نباید و به بعض مسایل بیرا شد و احوط اختیار کند و به رخصت نرود و هر که مرید شیخ اول باشد منقاد او باشد
اگرچه کم علم باشد و مرید را باید که از مال و جاه بیرون آید خصوصاً از جاه که بیرون آمدن از آن زیاده موکد است و معتقد
باشد که طریق شیخ او اشرف طرق است و گرنه شوق دیگر طریق شود و این در حق او نیکو نیست و مرید را باید که از فضول
نظر پرهیز د چنانکه از فضول کلام آنچنانکه اکثر از اقوال همنشینان پسندند اند پس چگونه داند خلیفه شیخ بلکه و بر درِ شیخ چنان نشینند که در روی
برای عقوبت آورده اند آنچنان خایف باشد و اگر مرید با شیخ خود اتفاقاً در سماع حاضر شد و شیخ در حق او بد کرد و که
در سماع همراه برد اگر واردی بر وی آید تا مقدور ضبط کند و حرکت نکند مگر آنکه کار از اختیار رود و شور شان نماید مجلس
یا از زمزمه قوال پس لا جابت و حرکت وقتی است که آید به نشیند و الا منافق باشد و آنچه از وی بیفتد به قوال دهند باز یاو نده
و نکسی یکه تبرک کند و شرط مرید آنست که هر چه خود را به شریعت حق داند اگرچه صورت ناجوم بیند از شیخ بظاهر پس آن خود
است در حقیقت پس تسلیم واجب است بسیار مردان بوده اند که با ابتدا به دست گرفته اند و تا رفتن دور دهن
حل بر دو حکایت شیخی بهشت کار کرد هر دوم دیدند که فلان جنین کار کرد و او بری بود و آن حالت قضیب البان را
بود ما چنین اشخاص بسیار دیدیم و این اسرار الهی اند در عالم اگر باشد هر کس طول گر دد و مرتبه ولیا الله را در مقام عوام
دانند پس علمای ره چه دانند اسرار الهی را که گفتیم چنانچه بشارت خبر که عسل شده پس کجاست میدان ظاهر بجا و اگر
مرید از شیخ کاری فرماید بی توقف بکند و بازنماند بسبب چیزی بلکه اگر نماز پیش آید بگذارد و کار را مقدم کند و هر چه شیخ او را شرط
کند وفا لازم گیرد خواه کار سخت باشد یا آسان و چون شیخ هیچ شرط نکند که برده ابر غسال هیچ شرط نباشد تا وقتی که کار خود
تا آنکه کسی را تکلیف به کاری نماید هرگز مگر آنکه نظر کند در آن کار که این کار از مرضیات حق است یا نه و حظ نفس کند
و مریدان اگر به تعظیم وی پیش آیند و بوی تبرک کنند و الافلاح نیست و را و در حق شیخ خود معتقد باشد با آنکه
و الله بالله نیست مگر آنکه معصوم داند که معصومیت در حق بعضی از انبیا مشکل است نقل است که از شخصی کاری
با شد از مرید گفت ما را چنین کار دیدی جدا شو و شیخی دیگر بگیر مرید گفت ما را هیچ بخاطر نیست من صحبت تو نسبت علم بالله
اختیار کرده ایم که ترا عالم در طریق خدا دانستیم نه معصومیت گویند با این اعتقاد آن مرید را چنین فتح باب شد که یکی از کمل زمانه
و هر مرید که در شیخ نقصانی بیند و محبت دارد منافق است و مرید وقتی که به منزل شیخ رود در نفس خود خیال کند که قبر
است از آنجا زنده بیرون آمدن نتواند و مرید را پارچه شستن بی نجاست و سرمه کشیدن و موی تراشیدن و چیز ان

بی ضرورت و حکم مرشد نباید اگر بکند صاحب علت است و مرید را امانت باید و کتم اسرار نماید و ظاهر نکند بی حکم وی که
نقل است مریدی شیخی دعوه امانت کرد و از شیخ خود طلب اسرار نمود شیخ او را امین ندانست و نزی آزمود و مرید
دیگر را بخانه طلب کرد و اخفا نمود و گنجشکی ذبح نمود و از خون آن خود را بیالود و گنجشک در حجره دفن کرد همان مرید
مدعی کاذب بیامد و شیخ را خون آلوده دید پرسید گفت فلان مرید مرا بغیظ آورد و او را کشتم و آنجا دفن کردم آن شخص
سعار شده که بهوای نفس او تا کاذب نباشد و ازین مدعی گفت زنهار از کسی مگوی که این امانت است آخر وی زید پیدا
گفت که شیخ پسر را کشت و نوبت بفریاد رسید تا پادشاه وقت و فقها هر چند کسی باور نکرد لیکن تجسس واقع شد جهت
کاوید گنجشک مرده بر آمد مدعی خجل شد آنچنانکه ندامت سودی نداد و مرید را باید که در نفس او چیزی غیر شیخ را مقدار نباشد
و جامع کلام در حق مرید اینست که حرکت و سکون او بحکم شیخ باشد و بر وی باید که بداند که طریق الهی مقدس از مناسبت
و مجادله و مراد نیست مسامحت در چیزی که برساند بیرون آمدن از طریق **انتهی ما انتسخ والدی** و نیز از کلام شیخ
محی الدین ابن عربی است که مرید را ادب است مادامیکه حرمت شیخ در باطن وی باشد قیام نماید در خدمت وی و اگر
نه کناره کند و دور شود از صحبت وی و ساعتی ننشیند اندر خدمت وی که تغافل در حق حصول منفعت از خدمت شیخ
و صحبت وی مشروط باین شرط است که انتسخ نیز باشد در باطن مرید پس چون بازده نظر از شیخ متغیر شود باز ایستادن
نباید بخدمت او و جای دیگر در فتوحات است که حرمت حق سبحانه تعالی و حرمت شیخ یکسان اند در حقوق
ایشان پس کسیکه صحبت دارد با شیخ که بوی اقتدا کند و احترام آن نکند پس حقوق و عقوبت آن بیشتر دل
خود را با حق نباید غافل باید از حق سبحانه بی ادب باشد با حق سبحانه چنانچه حق ادب باشد باب
و هیچ حرمان برای مرید بالاتر ازین نیست که احترام شیخ نکند و در ترک آن شیخ میاند حق سبحانه تعالی در ایمان از تارک آن
انتهی و آنچه حضرت شیخ الدم قدس سره از کتاب المرصاد انتساخ کرده بود اینست که مرید را باید که باوصاف مرید
آراسته باشد و بشرایط آداب ارادت قیام نماید و اگر بی شیخ بنظر علم و عقل سلوک نماید خطر آن باشد که
ببیند و بجای نرسد بلکه از غرور و تسویل نفس و شیطان در مزلات افتد و خوف زوال ایمان گردد باید که مرید به بیست صفت
موصوف باشد تا سلوک راه درست کند **اول مقام توبه است** باید که توبه نصوح کند که اول از جمله خلاف
شریعت بعد ازین هر مقامیکه پیش آید توبه را کار فرماید چرا که در هر مقام گناهی است موافق آن مقام توبه هم مناسب

انتقام خواهد شد و این توبه اساسی است محکم اگر در این خلل شود همه باطل گردد و تفصیل آن دراز است دوم
زهد است باید که از دنیا بالکل اعراض نماید اگر چیزی داشته باشد از همه مال بموجب فرایض بر آنها قسمت کند و اگر ندارد
نزد شیخ نهد تا در مصالح مریدان صرف کند و برای خود هیچ ندارد مگر آنقدر که شیخ دهد بر آن قانع باشد سوم تجرید است
باید که مجرد شود از همه علایق نسبی بالحسن الوجوه تا خاطر بآنها مشغول نشود ان من ازواجکم واولادکم
عدوا لکم فاحذروهم چهارم عقیده است باید که بر اعتقاد اهل سنت و جماعت باشد از بدعتها
دور و بمذهب ائمه سلف رود اما لا و تقلید ایشان پنجم تقوی است باید که پرهیزگار باشد در لقمه و لباس احتیاط
کند تا تواند بعزایم کار کند و گرد رخصت نگردد و در طهارت بکوشد در راه زیدان متابعت نکند که بهوا
کشد دع ما یریبک الی ما لا یریبک در نظر آرد ششم صبر است که بر مقامات شداید کند و ملالت را
بخود راه ندهد هر چه در راه پیش آید و بر حکم شیخ صابر باشد هفتم مجاهده است باید که با نفس جنگ کند و مراد او ندهد
که نفس چون شیر گرسنه است اگر او را تربیت کنی قوت گیرد و ترا بخورد هشتم شجاعت است باید که مردانه و دلیر
باشد تا در محاربه نفس قیام تواند نمود و از حیله و مکر شیطان نترسد که در راه شیاطین الجن والانس بسیار اند
و قطع آنها بی شجاعت ممکن نبود نهم بذل است باید که در بذل و ایثار باشد که بخل قیدی عظیم و حجابی بزرگ
است در بعض مقام دنیا و آخرت بذل باید کرد و بعض جا از سر جان باید برخاست دهم فتوت است باید که جوانمرد
باشد یعنی حق هر کس در مقام خود بگذارد و بقدر وسع حق گذاری کند از کس که طمع نکند و انصاف دهد و انصاف
نطلبد یازدهم صدق است باید که در حال خود بر صدق نهد و با خدا و خلق راستی پیشه گیرد و از کذب و خیانت
دور باشد و کار باو واگذاشته کند و آنچه کند برای خدا کند نه از خلق بالکل قطع نکند دوازدهم علم است آنقدر
علم حاصل کند که از عهده فرایض و آنچه بر وی واجب است برون تواند آمد و در طلب زیادتی نکوشد که از راه باز ماند وقتیکه
بکمال مقصود برسد اگر ترتیب مقتدای یافته بود تحصیل علوم و کتابت سخت نظر نیست و در هر حال بعلم لا ینفع مشغول نشود
سیزدهم نیاز است باید که در هیچ مقام نیاز از دست ندهد اگر چه در مقام ناز افتد بتکلف خود را بمقام نیاز آورد
که نیاز مقام خاص عاشق است و ناز مقام خاص معشوق چهاردهم عیاری است کارهای خطرناک در عشق و سلوک
بسیار پیش آید باید که عیاروار از لاابالی خود را در اندازد و در عاقبت اندیشی نکند و از جان نترسد پانزدهم

محض باشد نه برای بهشت و خوف نار و نه برای کمال و هر چه بد و از حضرت عزت آید راضی باشد اگر هزار بار
مطالب برسد که طلب نیابی ذره از کار نه نشینند و بشرایط صدق طلب قیام نماید و در هیچ خوشی و ناخوشی روی
از حضرت نگرداند و بر جادهٔ بندگی ثابت قدم باشد و بهیچ بلا و امتحان از طلب فرو نه نشیند و از ملامت شیخ روی
نگرداند اگر شیخ هزار بار براند و از خود دور کند نرود و در ارادت کم از سگی نباشد هر چند که می رانند باز می آیند انتهی
و در همین مقام حضرت والدم بطور حاشیه نوشته بودند که پوشیده نماند که شیخ رحمة الله علیه نسبت صفت در حق مرید فرمودند
اگر بنیک بنگری بخیل یا کم برسد که با اینهمه مرید را متصف باید بود والسلام انتهی آنچه حضرت والدم از مرصاد العباد
انتساخ کرده بودند و دیگر آنچه این فقیر مولف از کتب دیگر بر آورده اینست که در معدن المعانی مذکور است که ذکر در مریدی
افتاد که مرید را گویند مخدوم فرمود که مرید آنرا گویند که متابعت پیر کند **قولاً و فعلاً و قلباً و قالباً** و هر یکی را
ازین کلمات معنی بیان فرمود **قولاً** یعنی سخن وی همان بود که سخن پیر است در فروع و اصول دین **فعلاً** یعنی
بر وفق اشاره وی همه عمل کند دینی و دنیوی اگرچه طاعت بود **قلباً** یعنی دل را از جمله صفات مذمومات پاک گرداند
چنانچه وی گردانیده است **قالباً** یعنی حواس و جوارح از لوث معصیت پاک گرداند چنانچه وی گردانیده است
چون برین انواع متابعت کرده باشد گویند که مرید است و بیشتر مریدان اند که دیده بر پیر داشته اند و جمله حرکات و سکنات
پیر را متابع شده هیچ بآموختن علم جاحده محتاج نگشته و چیزیکه به متابعت پیر بساعتی حاصل گردد اگر هزار خود چله نماید
حاصل نشود **انتهی** و مناسب اینمعنی است آنچه در مجموعه میر عبد الاول واقع شده که میفرمودند حضرت شیخ محی الدین ابن عربی
که مرید آنست که او را هیچ اراده نباشد غیر مراد شیخ و از جمیع اراده ها خالی باشد و حضرت شیخ فرمودند اگرچه حق آنست که
اینچنین کس را مرید نگویند بسبب آنکه خالی است از جمیع اراده ها و بحسب لغت معنی مرید من له الارادة است لیکن
اکابر صوفیه کسی را مرید گویند که خالی از اراده است **انتهی** و در مقامات مذکور شد که مرید می باید که خواست خود را در خواست
مقتدا بکلی گذارد و آنچه مذکور شد که مرید آن باشد که سخن وی سخن پیر باشد در اصول و فروع دین این در آنصورت است
که مذهب پیر و مرید یکی باشد مثلاً هر دو حنفی باشند یا شافعی و در صورت اختلاف مذهب یقین است که سخن هر دو
موافق مذهب خود خواهد بود و این اختلاف درست است چنانچه شیخ شهاب الدین سهروردی شافعی بودند و
شیخ بهاؤالدین ذکریا حنفی و مثل ذالک کثیراً **انتهی** همچنین است در کلمات مولفه شاه خوب الله آبادی

و در کتاب سبع سنابل است که مرید دو نوع است رسمی و حقیقی رسمی آنکه کلاه و شجره از مردی که پیری را شاید بگیرد
و در اعتقاد او بدل صادق باشد و هرچه فرماید بران ثابت قدم باشد و هرچه منع کند ازان باز آید و مرید حقیقی
آنست که ظاهر و باطن او متابع ظاهر و باطن پیر بود و جمله حرکات و سکنات او موافق حرکات و سکنات پیر
باشد هیچ دمی و قدمی مخالف او در روش پیر نزود انتهی و در محبوب السالکین است که بزرگی میگوید که مرید دو
نوع است رسمی و حقیقی رسمی آنست که پیر او را تلقین کند که دیده نادیده کن و شنیده ناشنیده کن و بر سنت
و جماعت باش و مرید حقیقی آنست که او را وقت تلقین توبه و ارادت بگوید که تو در صحبت ما باش و ما در صحبت تو
باشیم و اگر پیر وقت تلقین این حرف نگفت و لیکن بنقل خود مرید او در حال یاد مراقب این سخن فرمود وی نیز مرید حقیقی
باشد و بدانکه ارادت صفت مرید است و مرادی صفت پیر باشد چنانچه اگر کسی گوید که من مرید توام و شیخ گوید که تو
مرید منی او مرید باشد زیراکه ارادت فعل مرید است وی بدان مقر است و اگر شیخ گوید که تو مرید منی و مرید گوید که نیم
پس مرید نباشد که او بفعل خود منکر است و در تمهیدات عین القضات است که مرید آئینه پیر است که شیخ خود را در جان
او بیند و پیر آئینه مرید است که خدا را در ان آئینه می بیند و مرید صادق آنست که بر جمال ولایت شیخ عاشق باشد
و از تصرف و اختیار خود بیرون آید تا بمعشوقی شیخ اختصاص یابد اَلْاِرَادَةُ تَرْكُ الْاِرَادَةِ همین معنی است
و این ارادت را تحکیم گویند یعنی پیر را بر خود حاکم سازد اگر گفته پیر نشنود تحکیم نماند و در رساله غوثیه است هر کار که پیر
مرید را فرماید از خلعت الهی باشد که بدو میدهد و هرجا که مرید باشد در حمایت آن خلعت باشد فرمان پیر فرمان
خداست و مرید مبتدی باید که در حضور پیر مودب و در غیبت مراقب باشد اما مرید منتهی را غیبت و حضور یکسان است
چنانچه نقل است مولانا شمس الدین یحیی چون از خانه بخدمت شیخ روان شدی تمام راه دست بسته رفتی
و گفتی که شیخ می بیند ازینجهت باادب میروم و قول محققان است که در مرید قابلیت اصلی میباید یعنی محروم ازلی نباشد
تا سخن شیخ در وی موثر آید و گرنه کوشش هیچ نبی و ولی در هدایت مفید نباشد قصه ابو طالب و سعی حضرت رسالت پناه
صلعم مشهور است اگر خدای نباشد ز بنده خوشنود ٭ شفاعت همه پیغمبران ندارد سود ٭ و کمال مرید آنست
که اگر از شیخ قولی و فعلی در وجود آید که آن بظاهر خلاف شرع نماید باید که عقیده مرید بد نشود و اعتراض نکند بلکه بر کج بینی و نافهمی
خود حمل نماید چنانچه قصه موسی علیه السلام و خضر علیه السلام مشهور است و قصه شیخ صنعان و شیخ فریدالدین عطار

معلوم شود در مرصاد العباد است که چون مریدی بحضرت شیخ پیوند باید که آداب و شرایط مریدی بجا آرد تا معانی
سلوک بکمال رود و بنخست توبه نصوح کند از جمیع معاصی ظاهر و باطن بعده بر شرع و زیادت ورع و صداقت
استقامت ورزد و کار بعزایم کند گرد رخصت نگردد و بقدر حاجت علم فرایض و سنت حاصل کند و در زیادتی نکوشد
تا از مقصود باز نماند و در یافتن تشبیه و تعطیل و رفض و اعتزال و الحاد و اتحاد و مثل آن سعی نماید که در شبهات
نیفتد و در غلا یدو وقایع صبر واجب بیند و نفس را بمجاهدت و ریاضت مرتاض گرداند و در جمیع افعال و اقوال
مخالفت نفس فرض عین داند و نیازمندی پیشه کند که آن کاری عظیم است و مقام عاشقان است و چون بمقام
نارسد که آن مقام معشوقی است هم نیازمندی نگذارد و هیچ فعل خلاف رضا و روش شیخ نکند و تسلیم تصرفات
امور ظاهر و باطن التجا بولایت شیخ کند و اگر چیزی خلاف روش شیخ بوجود آید در حال مستغفر شود و بمعذرت گراید
و با خویش و بیگانه بحسن خلق و ادب رعایت کند و از مناظره و مجادله و مباحثه و مکالمه و منازعه احتراز کلی اجتناب نماید
انتهی ما کان فی محبوب السالکین و شیخ جمال الدین احمد هانسوی در رساله خود میفرماید ذکر الشیخ فی الکلام
کالملح فی الطعام او کالنور فی الظلام او کروح فی الجسام والمرید من لا یرید الا ما یرید شیخه الشیخ
امر والمرید مامور لان کل امر صدر عن الشیخ فکانما صدر عن الله تعالی فوجب علی المرید
الامتثال به فی الحال من غیر تاخیر ولا تقصیر وقهر النفس اشد علی المرید من دفع الشیطان
المرید ما احفظ الادب بین یدی الشیخ ما استطعت ایها المرید لو تخالف الشیخ قولا وفعلا لا یکون بحسن
الارادة اهلا ایها المرید زین ظاهرک بالمحاسبة و اصلح باطنک بالمراقبة ایها المرید اذا غضبت
فاکظمه حتی تدخل فی هذه الزمرة فی قوله تعالی الکاظمین الغیظ ایها المرید احفظ ما نقلک الشیخ
فاعمل به ما دمت حیا ایها المرید اعتقد فی ما صدر عن الشیخ قولا وفعلا ولا تعترض ایها المرید لا تؤذ
احدا بالید واللسان وان اراد امن منه جمیع الخلق ایها المرید اذا اوذیت فاصبر کما صبر المریدون
الصادقون ولا تنتقم ایها المرید اذا اردت فاثبت فان الثبات من امر الرجال ایها المرید اضرب نفسک
بانواع المجاهدات فان المجاهدات سواریت الی المشاهدات ایها المرید ان اردت ان [illegible] فاقطع
نفسا یخالف نفسک ثم خالف نفسک المرید لا یرید الا الله و [illegible]

الصادق هو الله اذا اراد المريد حظ نفسه كيف يسمى مريدا لان المريد الصادق هو الله اذا احب المريد
بنفسه ما لا يحب لغيره كيف يسمى مريدا اذا اركن المريد الى الدنيا الدنية كيف يسمى مريدا اذا خان المريد
في الامانات كيف يسمى مريدا اذا لعب المريد بالنرد والشطرنج كيف يسمى مريدا ينبغي للمريد ان يشتغل
بالاذكار وان يترك اوراد الليل والنهار ينبغي للمريد ان يقوم الليل ويصوم النهار ومن عينه
الباكية يفجر الانهار ويخلص المريد ان يحب الاخلاء والجلساء ولا يبغض الاحباء والاقرباء ينبغي للمريد ان
يصفي صدره من الكدورات ويصقل قلبه من الصداء كالمرآة ينبغي للمريد ان يحفظ آداب الارادة
ليفتح عليه ابواب السعادة ينبغي للمريد ان يعمي عينيه ويصم اذنيه ويقطع لسانه ويشد يديه ويسرج
رجله حتى يبصر بلا عين ويسمع بلا اذن وينطق بلا لسان وياخذ بلا يد ويمشي بلا رجل ينبغي للمريد ان
يجاهد اشد المجاهدات ويروض نفسه باشق الرياضات ينبغي للمريد ان يكون في التواضع كالتراب يطأ
تحت اقدام جميع الشيوخ والشاب ينبغي للمريد ان ينسلخ من النفس ليصير خير الجن والانس من افترى على الشيخ
او الخليفة كذبا فهو خاسر في الدنيا والاخرة ومن آذى الشيخ والخليفة فكانما آذى الله ورسوله ومن قع [illegible]
الشيخ او الخليفة لم يصلح ابدا من عاب الشيخ او الخليفة فهو يسمى شر الخليقة من انتقص الشيخ او الخليفة
لاجل الدراهم والدنانير فهو قد فتح على نفسه ابواب النار من احب الشيخ كان معه يوم القيامة ومن
ابغضهم حشر صاحب الحسرة والندامة من احب المشايخ فهو يسمى خير الناس ومن ابغضهم عد من الشيطان
المريد الخناس اذا دخلت بيت احد من المشايخ فلا تلتفت يمينا وشمالا ولا تطاول راسك مغمضا عينيك
واذا جلست بين يديه فاحضر همتك واصغ اذنيك الى كلامه فاضبطه ساكتا اذا تكلمت بين
يدي الشيخ فلا ترفع صوتك فوق صوته واخفض منهما مراعيا للادب اذا مشيت مع الشيخ في الطريق
فامش خلفه ولا تمش امامه ويمينه وشماله مراعيا للادب من التفت بين يدي الشيخ يمينا وشمالا
ولم يحضر همته فقد نسب الى سوء الادب وفاتته الفوائد لا يحل للمريد ان يلبس الخرقة
بغير اذن الشيخ اذا جلس التلميذ بين يدي الاستاذ واخذ حرفا من فيه فقد ثبت حقه عليه الاستاذ
حقوق على التلميذ فوجب عليه ان يؤديها ما استطاع لان الاستاذ خير الآباء فلم ضيعت حقوقه

بالعقوق اذا خالف التلميذ استاذه فيعاقب بذلك يوم القيامة ويؤاخذه اذا تخاصما المريدان ثم
تصالحا فلا كلام لهما بعد الاستغفار والمريد لا ينال المراد قبل الخروج عن النفس لان النفس تطلب فيه
ما تشتهي ولا يحصل مطلوبها ابدا وبالاستقبال بالدنيا والاستقبال بالدنيا يفوت رضاء المولى الخيانة
خيانتان خيانة الشريعة وخيانة الطريقة فخيانة الشريعة باتيان الرجل اهله وخيانة الطريقة
لعصيان المريد شيخه الغسل غسلان غسل الشريعة وغسل الطريقة فغسل الشريعة بصب الماء على
الراس وسائر الابدان وغسل الطريقة بارضاء الشيخ بعد العصيان الردة ردتان ردة في الشريعة وردة
في الطريقة اما الردة الاولى فهي اذا خرج المسلم عن الاسلام صار مرتدا في الشريعة والردة الاخرى هي اذا
خرج المريد عن امر الشيخ صار مرتدا في الطريقة فينبغي لهما ان يجددا ايمانهما بالرجوع عن كلمتا الآخرين
والارادة ثم يفني بالتوبة عن المعاصي وتلمذ بترك الدنيا وشرارها فمن لم يات بهذين التركين لا يسمى مريدا
عند القوم خير المريد من سلك طريق شيخه بالاتباع واحترز عن مخالفته غاية الاحتراز من تابع
شيخه واحترز عن مخالفته فقد بلغ المنزل ونال المطلوب انتهى ودر جواهر السلوک مذکور ہست کہ مرید مبتدی آنرا
گویند کہ از جملہ علایق وعوائق ظاہری وباطنی بریدہ گردد وبا خلق وی را پیوندی نباشد وکارش ہمہ بریدگی از ماسوی
اللہ باشد واوقاتش ہمہ معمور بذکر اللہ وصوم وصلوۃ ودوام وضو وخدمت اصحاب وایثار احباب باشد ابوابست
عیش ونیای بر خود بستہ باشد وخود را با جملہ مرادات تسلیم پیر کردہ باشد از آنکہ معنی ارادت آنست کہ ارادہ مرید در مراد پیر فانی
گردد ودر ظاہر باطن مرید ہر چہ باشد مراد پیر باشد نہ مراد مرید پیش مرید پیش پیر چنان باشد کہ مردہ در دست غسال اگر
مرید را در سر خویش مرادی جز مراد پیر ماندہ باشد مرید مراد خود ہست نہ مرید پیر زیرا کہ ارادت ترک ارادتست نہ رسم عادت
س تا رہبر تست رسم وعادت + دوری ز حقیقت ارادت + خواہی شود مراد حاصل + پیری طلب ای جوان
عاقل + خود را برکاب رہبری بند + تا باز رہاندت ازین بند + از غیر خدا چو سل کردی + خود بار دگر بجستن دی +
وکار مرید متوسط بر خلاف معاملہ زاہدان وعابد انست کہ مرید طالب است وکار طالب چنانچہ طہارتست از خارجہ
چنین طہارتست از داخل ورا با تلاوت صوم وصلوۃ کاری نیست زیرا کہ الاشتغال بالعلوم الشرعية وتلاوة
القرآن امور حسنة ولكن شأن الطالب شأن آخر وآن شان دیگر ہمین تطہیر تہذیب باطن است از رذایل

اوصاف چون هوا و حرص و بخل و حسد و کبر و ریا و نفاق و سمعه و غضب و خیانت و کسل و حب ریاست و حب مال و حب جاه
و حب ماکولات و مشروبات و مستلذات و حب نکاح و ذم و تجرید و تنبیه و حب زن و فرزند و خویشاوندی [illegible] و اوصاف
ذمیمه و اتصاف بجمله مقامات حمیده معامله اوست علی الاطلاق هر چه او را از حق باز دارد و مشاغل او شود بکلی انقطاع
آن و بیرون شدن از آن فرض عین است باشاره قوله تعالی یا ایها الذین آمنوا لا تلهکم اموالکم و لا اولادکم عن
ذکر الله و من یفعل ذلک فاولئک هم الخاسرون مردان هر چه کنند برای حق کنند و مقصود ایشان کار
و بار حضرت حق باشد قل ان صلوتی و نسکی و محیای و مماتی لله رب العالمین لا شریک له [illegible]
طور ایشان اور کلام مجید چنین کرده یریدون وجهه یعنی طالبان پاینده [illegible]
از نفس اغیار پاک اند هر چه کنند بجای رضاء الله کنند نه از خوف دوزخ و نه بطمع بهشت [illegible]
جویان آخرت خواهان نیستند انتهی از کلمات موتلفه و در مجمع السلوک است که گفته اند بعضی صوفیان که ارکانهای تصوف
در ظاهر پنج است خدمت پیر و یاران دینی و خدمت رماندگان و ضعیفان کردن از پیر خرقه ارادت پوشیدن و بخلوت گزیدن
و طاعت و عبادت در ذکر و فکر و مراقبه مشغول شدن و صحبت با پیر کردن چنانکه حق صحبت است بی انکار و
بی اعتراض و بی تصرف و بی حرکت و بی اختیار کالمیت بین یدی الغسال و جوانمردی کردن و سخاوت و بذل و ایثار و قدام نمودن
و ارکانهای تصوف در باطن هم پنج است اول سنن احکام شریعت و طریقت بعد از آن عمل کردن با صدق و اخلاص بعد از آن
حال پیدا آوردن در باطن جمع و در مقام دل رسیدن و معرفت حق کردن تا این همه کنهای ظاهر و باطن در ذات سالک
جمع نشود صوفی نگویند اذ ذکر الشیء ما یقوم به الشیء و لفواته یفوت ذلک الشیء انتهی و در کتاب [illegible] آمده است
که حقوق و شرایط پیری و مریدی امروز مضمحل و متلاشی گشته است نه پیران از آثار حقایق پیری خبری دارند و نه مریدان را از
اخبار و دقایق مریدی اثری چون درین وقت کسی شایان مریدی نیست شایان پیری از کجا باشند اگر [illegible]
اقصای عالم که پر از پیران و مریدانست گمان کنند که همه بر غلط و خطا رفته اند و چنین است [illegible] در [illegible] با
هر کرا عیسی وقت فوت شود چه کند که با عقاقیر نسازد و هر کرا آفتاب فرو رود با چراغ ساختن ضرورت است هیهات
کجا پیری و کجا مریدی ابو القاسم گرگانی که هزاران مرید داشت با این همه میگفت هیچ آمدم که در جهان [illegible] مرید یابند [illegible]
برکنده [illegible] و در میان آفتاب [illegible] تا جهان [illegible] گردد که مریدی نیست چونکه ایشان مریدی کرده بودند

قدر آن خوب بدانستند تا صدق ارادت مریدان پیش تصرف پیر با نتیجه نرساند و امر مرید حقیقی نتوان گفت ای برادر
از پیری و مریدی رسمی و اسمی بیش نمانده است و آن نیز مبنی بر چند شرایط است که بی آن اصلا پیری و مریدی درست نباشد
انتهی و در مطلوب الطالبین است که آداب مرید با پیر آنست که مرید را باید که پیش پیر سخن از خود نراند و بی اذن پیر در مقام ایشان
نرود خصوصا در وقت مشغولی و قیلوله تا ناآمدن جای ایشان نگردد و در روی پیر پای و نشو نبیند که تبرکا دور است و پیش پیر
با دیگری حکایت نکند و در ایستادن پای پیش منهد و انگاه به نشیند و هر چه از پیر بشنود صادق داند و در ظاهر باطن اعتراض
نکند اگر مخالف شریعت و طریقت نماید بر قصه خضر و موسی علیه السلام حمل باید و در کتاب سیر الاولیا می آرد اگر در خاطر مرید بگذرد که جز پیر من دیگر
هم در عالم هست که خدا رساند با اتباع شیخ الاسلام ... اعتقاد وی تصرف نکنند و آن هر دوری را از مشغولی محبت
پیر خود بیرون می آرد و کافر حقیقی میگردند نعوذ بالله منها اول بیکار اعتقاد است چنانچه در ظاهر ایمان مومن را باید که وحدت
وحدانیت باری تعالی و برسالت محمد صلعم ایمان داشته باشد همچنان مرید را شاید که در اعتقاد پیر سستی نیارد و مومن بگناه کافر
نگردد و مرید بلغزشی مرتد نشود و مرید را باید که روی پیر را قبله خود خواند و او را سمت کعبه چنانچه حمید الدین ناگوری رساله
آورده که قبله چهار اند اول قبله جوارح است که بر جمیع مومنان و مسلمانان فرض شده است تا بدان نماز گذارند دوم
قبله دل است که اصحاب طریقت را توجه بدوست و مشغولی ایشان در آن سوم قبله پیر است که توجه مریدان بشیخ باشد
چهارم قبله وجه الله است و آن ماحی جمله قبلهاست ۵ چون قبله بجز جمال معشوق نبود چه عشق آمد و محو گردد
هر قبله که بود ۵ و منقول است که روزی حضرت شیخ المشایخ نظام الدین اولیا نشسته بودند و سر مبارک
ایشان کلاه کج شده بنظر امیر خسرو افتاده فورا این شعر بر زبان آورد ۵ هر قوم راست راهی دینی و قبله گاهی ۵ من قبله
راست کردم بر سمت کج کلاهی ۵ و نیز منقول است که وقتی مرید شیخ اجل تبریزی را بمعرض قتل آوردند سیاف او را
چنان ایستانید که روی وی جانب قبله گشت امام الصفوت گو پیر وی پس پشت وی می افتاد وی بفور برگشت و رخ
از قبله گردانیده بآن طرف کرد سیاف گفت در این حالت الله تعالی روی بقبله باید آورد آن مرید گفت که ترا از این چه کار تیغ بردار
و بر گردن من بزن که من شدی بجانب قبله خود آورده ام همدرین مجادله بودند که فرمان آمد که این درویش را آزاد کردیم و در
فواید السالکین است که از حضرت قطب الدین بختیار کاکی چون این حکایت نقل کردند چشم پر آب کرده فرمودند که عقیده خوب
آن درویش را از قتل خلاص کرد انتهی و مرید را باید که در اعتقاد پیر بنهایت راسخ باشد و پیر را بجای پیغمبر علیه السلام داند

چنانچه در کتاب سیر الاولیا مذکور است که یکی در خدمت شیخ شبلی آمد و گفت که من مرید تو میشوم شیخ فرمود بشرطی ارادت تو
قبول نمایم که هر چه فرمایم بجا آری درست گفت سبحان بجا آرم هر چه گوئی فرمود بگو کلمهٔ توحید چسان میگوئی مرید گفت لا اله
الا الله محمد رسول الله فرمود چنین بگوی لا اله الا الله شبلی رسول الله مرید فوراً همچنان بر زبان آورد بعده
شیخ فرمود که ای عزیز شبلی از کمینه چاکران آنجناب است رسول همانست اما من اعتقاد ترا می آزمودم پس مریدش کرد انتهی
ونیز مرید را هر قدر که با پیر خود رسوخ محبت باشد مفید تر است چنانچه از سلطان المشایخ پرسیدند که مریدی باشد زاهد عابد
اما محبت پیر کم داشته باشد و مریدی باشد که محبت پیر بسیار داشته باشد اما بر طاعات و نوافل کم حریص بود از هر دو کرا
درجه بلند باشد فرمود آنکه محبت شیخ بسیار باشد رجحانی دارد زیرا که آن دیگری زیاده تر باشد که یک وقت با اخلاص او
بر همه وقت آن شخص [illegible] اخلاص شرف دارد انتهی و در فواید الفواد است که از شیخ خود عرض کردم که کسی که بخدمت پیر خود
کمتر میرسد و در خانه بیشتر در یاد پیر خود باشد چگونه باشد فرمود نیکوتر باشد هر که از خدمت پیر خود غایب باشد در یاد وی
بود به از ان باشد که همه وقت پیش پیر باشد و از محبت پیر بیخبر انتهی و در رشحات از حضرت خواجه عبید الله احرار منقول است
که حضرت مولانا قاسم قدس سره می گفتند که روزی در مجلس مولانا زین الدین ابو بکر تایبادی نشسته بودم که مریدی از مشایخ
وقت حاضر شد مولانا پرسیدند که تو شیخ خود را دوست میداری یا ابو حنیفه را گفت که شیخ خود را مولانا در غضب شدند
و وی را سگ گفتند و برخاسته بخانه رفتند من همانجا نشسته بودم بعد لحظه بیرون آمده گفتند که من بروی غصه کردم
بیا تا برویم عذرخواهی کنیم همراه مولانا روان شدیم آن مرید در راه پیش آمد و گفت که من بعذرخواهی شما می آمدم قصد عرض
داشتم که از چندین سال بسبب امام ابو حنیفه رضی الله عنه [illegible] از صفای باطن کم شد و چند روز که در ملازمت شیخ بودم از همه
صفات بکنار [illegible] اگر چنین کسی از ابو حنیفه [illegible] دارم چگونه باشد رضی الله عنه باشد از ان
بگریه درآمدند و عذرخواهی بسیار کردند و همان فرمودند انتهی و دیگر آنکه همان کند که پیرش فرماید اما پیر را شاید که از احکام
شریعت و طریقت عالم باشد تا چیزی خارج از ان نفرماید اگر چیزی گوید که مخالف شریعت بود مرید را باید که همان کند
که پیرش گوید و کسیکه بخدمت بزرگی پیوند میکند و ارادت می آرد این انکار نمیگوید تا کم دیدار پس هر چه
پیر فرماید اگر مرید نشنود آن تحکیم نباشد و اگر مرید از قول و فعل پیر انکار نماید مرید نباشد نعوذ بالله منها فواید الفواد است که
شخصی بحضور حضرت شیخ من آمد و از طرف [illegible] که امر آنحضرت بجا نیاورده بود عذر گفت و نفوذ خواست پس خواجه وی را

عفو کرد و گفت اگرچه بار بخشیدن است اما بخشیدم و عفو کردم بعده فرمود کسی که بخدمت پیر پیوند میکند و مرید میشود این را
تحکیم میگویند یعنی پیر را بر خود حاکم میسازد و این هرچه پیر گوید و مرید نگاه ندارد تحکیم نباشد آنوقت گفتم اگرچه پیر از غایت کرم خطای
مرید ببخشد اما حضرت حق چگونه بخشد فرمود چون عفو پیر باذن حق باشد حق هم بخشد بعده فرمود اگر پیر چیزی نامشروع گوید
باید که مریدان عمل کنند اگر چیزی نامشروع بخواهد گفت که وی عالم باحکام شرع خواهد بود مگر در مسئله مختلف فیه که نزد
بعضی روا باشد و نزد بعضی ناروا اگر چنین عمل فرماید مرید را باید که بجا آرد انتهی و مرید را باید که پیش پیر نوافل و
تسبیح و اوراد [illegible] پیر باشد مرید او اگر نتواند بگوید و وظیفه خود را تمام کند
و اگر پیر بشر باشد پشت شده باشد چنانچه شیخ الاسلام گفت قبله نسبت بطایفه دیدار پیر است و صحبت ایشان
و دیدار پیران از آن باید که هم هست که از دیدار آن یابند که از هیچ پیر نیابند و میگفت الهی این چیست که با دوستان
کردی هر که ایشان را یافت ترا یافت و تا ترا نیافت ایشان را نشناخت انتهی و چنین است در نفحات و علی بن هندار گوید
که پیش شیخ بنده و عبد الله جلا آمدم پرسید که کی آمدی گفتم سه روز است گفت درین مدت کجا بودی گفت
پیش پیر بودم گفت شَغَلَكَ الفَضلُ عَنِ الفَرضِ انتهی از نفحات و مرید را باید
که پیش پیر پشت ننماید اگر کاری از پیش رفتن خواهد و ضرور افتد پای پس رود تا پشت او بسوی روی پیر
نشود و چون از نظر غایب شود دیگر راست رود چنانچه اکثر مریدان شیخ المشایخ و فرید گنجشکر پیش ایشان پای
پس رفتند و این هر دو بزرگ در باب مریدان خود میفرمودند که ما گاهی پشت ایشان ندیدیم انتهی و حضرت شاه
قدس سره در رساله خود نوشته اند که قاضی الهداد بلگرامی که از فحول علمای عصر خویش و خلیفه شاه
عبد ... چنان ادب داشت که تا زیست گاهی پا بسوی لاهرپور نکرد و بآن طرف تف نینداخت
انتهی و در احوال شیخ برهان الدین خلیفه شیخ نظام الدین اولیا مذکور است که وی گاهی بسوی آنحضرت پشت نمیفرمود
و در وقت ... از غیاث پور که مسکن و مدفن سلطان المشایخ است بیرون رفتی یعنی در آن موضع بی وضو نماندی و در
... است که مرید را شاید که تسلیم کند ذات خود را بحکم شیخ و حضرت ذوالنون مصری میفرماید که چون بیرون
آید مرید از آداب بازگردد از آنجا که آمده بود که سبب ترقی او آداب بود چون سبب نماند ضرورت بازگردد که بزرگان
گفته اند حقوق شیخ برابر حقوق پیغمبر است و از حقوق مادر و پدر زیاده چنانچه در فوائد السالکین است که خواجه معین الدین چشتی

میفرمودند که من بخدمت شیخ یوسف چشتی بودم که مردی به نیت بیعت درآمد و سر بر قدم خواجه نهاد و گفت برای
بیعت آمده ام خواجه در حالتی بود فرمود اگر بگوئی لَا اِلٰهَ اِلَّا اللّٰهُ چِشْتِیْ رَسُوْلُ اللّٰهِ ترا مرید کنم آنمرد که راسخ
و صادق بود فوراً گفت خواجه او را مرید کرد بعده گفت کلمه همانست که می گویند من یکی از کمینه درگاه رسول ام برای
کمالیت و آزمایش صدق و اعتقاد تو گفته بودم پس صدق با پیر اینست که ظاهراً و باطناً ذره اعتراض نکند که آن سبب
مفارقت حقیقی است چنانکه موسی علیه السلام با خضر علیه السلام باعتراض پیش آمدند اَلْفِرَاقُ بَیْنِیْ وَ بَیْنِکَ شنید
و از برکت صحبت و خدمت نعمتی که میبافت بازماند انتهی نقلست که مریدی از مریدان خواجه ابوالقاسم
گرگانی خوابی پیش شیخ باز نمود که آنحضرت چیزی در خواب میفرمودند من گفتم چرا پس از من وی نگه داشته میفرمودند
اگر چه او در باطن تو جای نمانده بودی در خواب بر زبان تو چه رفتی پس صدق و ارادت حال مرید باید که بنای سالک
این راه بر صدق است مخدوم شیخ سعدالدین میفرماید اگر مرید ابتدای حال میل بچیزی کند که خلاف شرع است هرگز
بفلاح نرسد و اتباع پیر او را برخصت ممنوع است که تقیه نفس دارد و در رخصت خلل است نفس را اساس الکفر
قیاسک علی مراد نفسک انتهی و همچنین است قصه که گویند مریدی در دجله غوطه خورده غرق میشد که دستی پیدا شد و گفت
که بگیر این دست را تا از غرق نجات یابی وی پرسید که این دست کیست گفت دست فلانست که از پیران تو است
پس آنمرید دست خود بآن دست نداد باز دستی دیگر پیدا شد پرسید که این از کیست گفت دست رسول الله صلعم است
دست نداد که من دست خود را باین دست نداده ام باز دستی دیگر پیدا شد پرسید که این از کیست گفت دست پیر تو
پس دست خود را بوی داد و از غرق نجات یافت چون اتصال از پیر خود گفت فرمود اگر تو دست خود را بآن پیشوایان میدادی
مردود من میشدی هرچند آن دستهای دست پیشوایان من بودند اما تو دست خود بدست من دادی ادب تو این بود که کرده
و موافق همین است این قصه که چون شیخ فرید در دهلی آمد و از قطب الدین بختیار کاکی بیعت کرد و ملازم خدمت ایشان
بعد مدتی حضرت خواجه معین الدین چشتی در دهلی آمدند شیخ فرید بجهت پابوسی ایشان نرفت بسبب آنکه من اگر
بحضور پیر خود نخست پابوسی پیر خود کنم ملاحظه پیر فرو گذاشته باشم پس خواجه معین الدین چشتی خود از خواجه قطب الدین قدس سره
که شیخ فرید را بطلبند چون ایشان بموجب طلب حاضر شدند نخست پابوس پیر خود کردند پس پیر ایشان بازوی او
گرفته در پای پیر خود انداختند تا ایشان شیخ فرید را در کنار گرفتند و عنایت و نوازشها کردند پس این اجابت اقبال یافته

انتهی و در مجمع السلوک هست که رحمت خدا بر کسی که پیروی متبوع خویش به نکوئی و رضاجوئی کند و عمر عزیز را
همدرین صرف کند چنانچه این فقیر حقیر متابعت پیر دستگیر قطب العالم شیخ مینا رضی الله عنه هر دمی و قدمی بر حسب
وسع دارد و صحبت پیر دستگیر عمر خود را بسر می برد امیدم تمام هست که بطفیل محبت و الفتی که با پیر دارم فردای قیامت
در حضرت جل و علا شرمنده نمانم این فقیر گنهگار و بانده نفس اماره اگرچه شایان مقام توان بود و لیکن چون پیر دستگیر
قبول مولای خویش گردانیده و جامه خلافت در بر نهاد و نه هزار در هزار بطفیل پیر امیدوارم که لا تقنطوا من
رحمة الله بر زبان دارم و پیر دستگیر با که ارادت و خلافت به بندگی شیخ سارنگ داشتند همیشه در اتباع پیر
خویش در حرکات و سکنات می بودند و جز به پیر خویش اصلا توجه نداشتند انتهی و شیخ قوام الدین لکهنوی در ارشاد المریدین
می آرند که مرید را واجب است که نگاهداشت حق شیخ خود کند و ترک آرد اعتراض بر وی و عمل کند اقوال و افعال او را بر وجه
جمیل انچه ممکن گردد پس هر که در صحبت شیخی از مشایخ باشد و اعتراض کند بر او بدرستیکه عقد صحبت شکسته باشد
توبه کردن بر او واجب باشد و مرید را باید که با پیر خود ادب نگاه دارد و الا خسر الدنیا و الآخرة گردد و
حرکات و افعال او و انچه حرکات و افعال خود نه پندارد که خطا باید چنانچه در تذکرة الاولیا است که یک روز خواجه
بایزید بسطامی در خانقاه پای دراز کرده بود مریدی از آن وی حاضر بود وی نیز متابعت او پای دراز کرد پس شیخ
بایزید پای خود راست آورد و آن مرید انگشت پای بکشش آن بیچاره هر چند جهد کرد نتوانست گرد آوردن همچنان بماند
تا آخر عمر و سببش آن بود که وی را غلطی افتاده که پنداشت پای دراز کردن مرید چون پای دراز کردن شیخ بود و نیز
روزی آن شیخ در راه میرفت جوانی همراه وی بود هر کجا که قدم شیخ می افتاد وی نیز قدم خود بر آن می انداخت شیخ
انفعال مشاهده کرده فرمود قدم بر قدم مشایخ چنین نه نهند پوستین بر بر آن شیخ بود وی گفت پاره ازین پوستین
بمن ده تا باشد که برکات آن بمن رسد شیخ گفت اگر پوست بایزید در بر کشی سود نکند تا انکه انچه بایزید کند نکنی که
عمل کسی بجای نرسد انتهی و این سخن مشعر است بر آن که اعمال پیران را بعینه تاثیر دارد نه که نقل فعل پیران کند
و بدان برکات جوید بهر حال آداب پیران و بزرگان نگاهداشتن موجب سعادت است و بی ادبی کردن مایه شقاوت
چنانچه در بعض کتاب مذکور است که یکروز شیخ بایزید پای دراز کرده بود و جمعی از اصحاب حاضر بودند و دانشمندی
در آن میان بود به هواست تا بر و نخوت بزرگی که داشت پای خود را بالای پای شیخ نهاد و هیچ التفات نکرد

اصحاب این حرکت وی نه پسندیدند و گفتند هوش بخود دار و ببین که چه میکنی و از کجا میگذری آن دانشمند بانگ
بر ایشان زد که چه میگوئید خاموش باشید و در حق شیخ کلمه منکرانه گفت شیخ فرمود که اگر بی ادبی کردی سزای این خواهد دید
پس در پای آن دانشمند خوره افتاد و بنوعیکه بفرزندان او آن علت سرایت کرد فقط اینسباب از بزرگی پرسیدند
که گناه یک کس کرده بود دیگران چه کرده بودند که این علت بر ایشان سرایت کرد گفت بسبب آنکه چون مرد
کمان باشد و شست او درست افتد تیر او از سپر و جوشن و سینه خصم بگذرد و بر زمین ناپدید شود و حال شیخ همچنین
بوده است که از آن دانشمند بگذشت و بفرزندان او رسید و نیز وجهش آنکه تا کسی با کسی که آشنای درگاه حق باشد
گستاخی نکند که گفته اند مشایخ رحمه الله سیف الله مغمود از تیغ خداوند تعالی نگاه باید داشتن انتهی سزا
ادب است که بر سایه پیر پای نهد از بی ادبی و خرابی است چنانچه نقل است که یکبار شخصی ناحق بشیخ عبد الله
انصاری تهمتی کرد که بسبب آن گرفتار شد و پادشاه وقت فرمان بکشتن وی داد پس شیخ در دل خود
گفت الهی تقصیری نکرده ام که بدان جهت حکم بقتل من داده اند مگر روزی بسهو پایم بر سجاده ابو الحسن خرقانی
افتاده بود اگر بسبب آن باین بلا گرفتار شده ام از آن توبه کردم و خجل شدم پس همینکه در دل گذرانید
از قتل خلاصی یافت فقط اخیال باید کرد که بغلطی پای بر سجاده بزرگی افتاده بود و شومی آن چنین بار آورد آنکه عمدا
دیده و دانسته با بزرگان بی ادبی کند سزایش چه خواهد بود اللهم احفظنا و باید که بمقام پیران کفش و نعلین
پوشیده نرود و از بیرون بکشد آنگاه بحضور آید که این هم یکی از ادب است و اگر با پیر در راه دوچار شود اول نعلین
از پا کشد بعده ملاقات کند که کفش و نعلین پوشیده ملاقات ایشان بی ادبی است و پیش پیر اگر بحکم وی امامت
کند بعد از نماز دعای مختصر خوانده برخیزد و پس پشت پیر آید و سنت بگذارد و اگر آب پس خورده پیر باید ایستاده شده
بنوشد اگرچه از روی حکمت آب ایستاده خوردن ممنوع است اما سه آب را ایستاده خوردن باید یکی آب زمزم
دوم پس خورده پیر بزرگ سوم آب بقیه وضو تا برکت آن در تمام اندام برسد و هر بار که خرقه و کلاه و پیراهن
از پیر بیابد بپوشد و دوگانه شکرانه بگذارد و بعده چیزی نذر پیش پیر برد و التجای قبول کند چون قبول کند تسلیمات
بجا آرد انتهی و باید دانست که تعظیم و تکریم پیران و مخدومان مریدان و خادمان را برای اعزاز و اکرام آنها باشد
در خلق نیست سعادت و مقبولیت است لیکن در استبعاع وی سرفرازی و متانت نماید باید که در تحیات شکرانه این نعمت

بجا آرد و آداب آن نگاه دارد تا ثمره آن در هر دو جهان مشاهده نماید از جریر عبد الله بجلی مرویست که روزی
مصطفی علیه السلام در حجره با یاران خود نشسته بودند من آخر آمدم دیدم که درون حجره جای نشست نمانده ایستاده بیرون
حجره نشستم و پیغمبر علیه السلام را نظر بر من افتاد و از تواضعی که در خلقت شریف بافراط بود ردای خود را از کتف
مبارک فرود آورده پیچید و بسوی من انداخت و فرمود که برین جامه من بنشین من از کرم وی علیه السلام که در حق من
ارزانی داشت در آسمان و زمین نگنجیدم و ردای مبارک را بوسیدم و بر دیده نهادم و بر رو مالیدم و باز بخدمت وی علیه السلام
رسانیدم آن وقت از تواضع ملتم آنچنان خوش شدم که اگر کسی مرا همه جهان میداد آنچنان خوش نمی شدم که از آن فعلش انتهی حدیث
آورده اند که وی رضی الله عنه ازین تواضع آنحضرت علیه السلام تا بصد حیات بود میان یاران معظم و مبجل
ماند و ببرکت آنحضرت است که پیغمبر صلعم در حق وی ارزانی فرموده بود و اولاد و احفاد او میان خلق ممتاز ماندند
و نیز مرید را باید که از مال و جان و عزت خود هر چه بکار پیر آید از آن دریغ ندارد و در ایثار آن سعادت کونین بهره
خود پندارد و در کتاب مطلوب الطالبین از جوامع الکلم منقول است که حضرت نظام الدین اولیاء را
در ابتدا بود و باش در غیاث پور بود و آنجا مکانی نبود فقط چپری که دران محل آنحضرت معه لواحقان خود می ماند
و اگر کسی برای تعمیر خانقاه عرض میکرد قبول نمیکردند روزی ضیاء الدین وکیل عماد الملک که مرید خاص بود در خلوت
عرضداشت که این بنده میخواهد که درینجا خانقاهی سازد تا مخلصان را آرامی شود قبول نیفتاد و خواجه اقبال و سید حسین
پسر فلان محمد کرمانی را که محبوب آنحضرت بودند وسیله آورده و بسیار الحاح کردند پس فرمودند ای ضیاء الدین بر
سر ما آمده که برین زمین هر که عمارت کند وی در جهان نماند او روی بر زمین نهاد و گفت مرا قبول است که
در جهان نمانم اما خانقاهی بنا کنم تا خدام را موجب آرام باشد فرمودند خیر هر چه که از خود بر خود اختیار کردی آن را
اما باید که در عرصه یک ماه مرتب کنی وی همچنان کرد که در مدت یکماه همه عمارت طیار ساخت و بعد از تعمیر خانقاه
چهارصد تنگه زر اسباب سماع مهیا ساخت چون سلطان المشایخ را با همه یاران در خانقاه آورد و سماع
در داد ضیاء الدین را تپ گرفت و مجلس سیدن نتوانست و همدران روز برحمت حق پیوست پس این
عقیده دنیاداران را خیال باید کرد که جان و مال هر دو نیاز پیر خود کرد انتهی نقلست که نواب عنایت الله خان
که از مریدان حضرت شاه یوسف قلندر قدس سره بود روزی قلندر صاحب از وی فرمایش دو کنیزک کرد

که بخانه برای خدمت احتیاج است وی دو دختر کتخدای خود را مع سامان از جهان آباد بقصبهٔ ایشان
بخدمت آنحضرت ارسال داشت که این دو کنیزک برای خدمت آب وضوی آنحضرت فرستاده ام اگر قبول
افتد زهی عز و شرف پس آنحضرت ازین حرکت نهایت راضی شدند و باز فرستادن مصلحت ندیدند آن هر دو را
در عقد نکاح هر دو پسر خود کردند چون این خبر بعالمگیر رسید گفت ای نواب شنیده ام که تو برادری با فقیری
کردی ترا با درویشان چه نسبت عرض کرد که واقعی مرا با درویشان چه نسبت برادری باشد من دو کنیزک
برای خدمت آب وضوی فرستاده بودم برادری نخواسته بودم پادشاه لاجواب شد پس این عقیده را خیال
باید کرد که وی دختران خود را کنیزکان قرار داد و غنیمت دانست که بحضور پیر من خدمت کنند و این نواب را
با پادشاه هم قرابت داشت و در روضهٔ حضرت شاه محبا قلندر بنا کرده و بیست و در روضهٔ حضرت شاه یوسف قلندر
آنیز ساخته وی هر دو روضه عمارت رفیع دارد هزارها روپیه در آن صرف شده باشد و بظاهر ایثار خوب کرده
الله دختران کنیزکان کرده فرستاد زهی سعادت آنمرید که در خدمت پیر چنان باشد انتهی و قصه را دیده
و در مناقب الاصفیا مذکورست و بعضی مشایخ فرموده اند که مرید صادق و طالب واثق را خدمت پیر یکروز به از چهل
ساله عبادت است و در اسرار الاولیا است لشیخ فرید فرمود که از بزرگی شنیده ام که یکروز با صدق خدمت پیر کردن بهتر
از عبادت هزار ساله است انتهی و در بعضی کتب دیده ام که شاگرد را باید که استاد را بنام وی خواند و در کلام او کلام
نکند و نشیند در مکان او و در غیبت او [illegible] و در وقت مشی پیش او نرود و [illegible]
از انواع احسان با و و حق استاد را مقدم دارد بر مادر و پدر زیرا که استاد سبب حیات روح است و مادر
و پدر سبب حیات بدن است انتهی و در رساله احسن الاقوال است هر که از اهل پیوند باشد او را باید که این دعا
بسیار گوید اللهم ارزقنی متابعة الشیخ ظاهرا و باطنا و ثبتنی علیها و احفظنی من مخالفته
ظاهرا و باطنا ربنا انتهی نقلست در ایام قدیم حضرت نظام الدین اولیا بالای حوض نماز اشراق میگذارد
درویش وی را دیده با هم گفتند که این درویش بهاءالدین مینماید که دستار طرز خاندان بهاءالدین زکریا بسته است
شیخ چون از نماز فارغ شد در حال دستار فرود آورد و گفت مرا دستار بطرزی باید بست که بخاندان پیرم نسبت
نکند فقط ازینجا معلوم شد که مرید را باید که تشبه صورت هم بخاندان شیخ خود نکند مگر در خدمت پیر خود دیده

یا حضرت من کجا مشغول شوم فرمود برو جای مشغول باید شد باز مرید گفت جای تعیین فرمایید پس وی
فرمود که در بتخانه شو مرید با خود اندیشید که چون نفس پیر چنین رفته است مرا هم به بتخانه مشغول باید شدن دیگر
آنکه بتخانه بود آنجا رفت بمجرد پای نهادن در بتخانه جمله بتان بر روی افتادند ساکنان دیه این حال دیده وی را
بزرگ دانسته مسلمان شدند بعد مدتی چون او برای ملازمت پیر خود رفت همه مردم همراه وی شدند از این حال
پیر را خبر شد که فلان مرید با جمعیت کثیری می آید استقبال کرد مرید بر پای پیر افتاد پیر گفت که زهی قدم که به برکت آن
چندین کسان مسلمان شدند مرید گفت این نفس برکت نفس شما در بتخانه مرا این اثر ظاهر شد فقط از این حکایت باید دریافت که
فرموده پیر تاثیر دارد هر کاری که کند بموجب فرموده پیر کند نقلست که دو برادر مرید یک پیر بودند پیر را در باب برادر
خرد نظر شفقت بسیار بود روزی برادر کلان پیش شیخ آمد و از این رشک سخنی گفت شیخ فرمود که اشتری در خانقاه است
اشتر را بالای بام بیار وی گفت اشتر بالای بام چگونه خواهد آمد شیخ از برادر خرد وی فرمود وی فوراً رفت و دست در
اشتر افگند و زور کرد تا وی را بر بام رساند شیخ گفت پس کن من نیکو میدانم که اشتر بالای بام نتوان آمد من امتحان
متابعت خود از شمایان میکردم تو سخن من قبول نکردی و این برادر رد کرد پس چرا بر تو لطف زیاده نکنم فقط پس
از اینجا معلوم شد که هر چه شیخ فرماید بجان باید کرد و خلاف قیاس خود باشد عذری نباید کرد و نقلست که مریدی
پیش شیخ نظام الدین اولیا آمد و حال خود گفت وی فرمود در پای پتنه بباش وی گفت من جانب حج
خواهم رفت شیخ گفت تو دانی از آن وقت معلوم نشد که آن مرد کجا رفت و چه شد اگر بنفس شیخ رفتی چه نعمت پیدا
پیش آمدی بزرگی میفرماید که خدا پناه دارد از اینکه درویش کسی را گوید که تو دانی پس این سخن مشعر است بر آنکه
عدول حکم پیر را خرابی هست انتهی همچنین است در محبوب السالکین و در شرح غنیة الطالبین است که آداب
مرید آنست که در ظاهر و باطن با شیخ موافق باشد و از تصرفات ارادت و اختیار خود بیرون آید و هیچ فعلی بخلاف
رضا و روش پیر نکند و تسلیم تصرفات شیخ باشد که آن نردبان احکام قضا و قدر است اگر روزی از شیخ قولی
و فعلی بیند که بظاهر شریعت طریقت مخالف باشد بر قصور فهم خود حمل کند یا تاویلی نیکو کند و قصه خضر و موسی علیه السلام
یاد کند و معنی علیکم بالسمع والطاعة هوش دارد اگر بسبیل ایما و اشاره در خدمت وی عرض دارد
هم روا باشد اما بیگانه اصلا نگوید و چون وی دیگر بخدمت شیخ آمد آن عیب را زایل شده انکار در شیخ یا در مرتبه بلند بیند

منتقل تصور نماید که مشایخ ساعت بساعت در مرتبه قرب اند و چون بروی خشم کنند از وی تیره و رجوع بعجز کند که از
بی ادبی سرزده باشد و از معنی غافل باشد و چون مطلع شود توبه کند عذر خواهد و تواضع و تملق دل پیر را بر خود مهربان
سازد و باید که شیخ را وسیله وصول بحق شناسد و در سلوک راه خود را از متابعت شیخ بهره ور داند و یقین کند که اگر
کسی بخدمت بادشاه رود بوسیله می تواند رفت ضرور است که وسیله پیدا کند تا ادب ملازمت او که از وی بیاموزد
و بدانکه عادت الله برین جاریست که از وقت آدم تا این دم بی شیخ و مرید و تابع و متبوع کار هدایت انتظام
نیابد و درین مقام نام مریدان و خلفا و جانشین هر یک مرقوم بود برای اختصار ننوشتم و در مکتوبات حضرت شاه مجا(؟)
قلندر لاهوری است که از شیخ حامد جونپوری شاه جهانگیر پرسید که پیر پرستی از خدا پرستی چه معنی است شیخ فرمود همینکه فقیر
از خانه بیرون آمدم که بوسیله بخدمت شاه برسم و مقصود حاصل کنم تا مدت محنت کشیدم هرچه از خانه آورده
بودم همه صرف شد و هم قرضدار شدیم نه بحضرت بادشاه معرفت شد و نه بمطالب رسیدیم و بدولت پیر بمعرفت
خدا رسیدیم و بمطالب بهره ور شدیم پس پیر پرستی به از خدا پرستی است انتهی و از جمله آداب مرید آنکه سخن نگوید در حضور
شیخ مگر بضرورت و ظاهر نکند چیزی از خوبیهای خویش را و سجاده خود را در حضور او نگسترد مگر وقت ادای نماز
بعده فی الحال بپیچد و مستعد شود برای خدمت شیخ و خدمت کسیکه بر بساط شیخ نشسته باشد و چون مسئله
بحضور شیخ مذکور شود سکوت نماید اگرچه جواب آن دانسته باشد و آنچه بر زبان شیخ از جواب آن جاری شود قبول
نماید و غنیمت داند و مطابق آن عمل نماید و اگر در جواب شیخ نقصانی بیند رد آن نکند مگر نفس خود پوشیده دارد
انکار و با شیخ مخالفت نکند که تمامی خیر مرید در موافقت شیخ است و باید که در حال سماع در حضور شیخ حرکت ننماید مگر
باشارت او و از نفس خود حال اظهار نسازد مگر آنکه چاره نشود و بی هوا ز وی که او را بی اختیار کند که در وقت
باشد باید که بحجره سکون با رفیق با آرام و سکون رجوع کند و ادب و وقار لازم گیرد و باید که در سماع به دیگری
و از خوانندگان تکرار نطلبد مگر آنکه مستحقان باشند و با وجود آن رعایت مراعات ادب کند و ظاهر شیخ نگوید
تکرار نخواهد که قبض و بسط قابل در دست قدرت خداست اگر بخواهد سینه او را برای تکرار او مشروح سازد
تا سامع کام دل از سماع بر دارد و اگر بخواهد دل او را تنگ سازد و بهتر آنست که مدار کار بر شیخ نهد و خود را وجودی قرار
ندهد و دیگری را در امر ارشاد از شیخ خود بهتر نداند و از صمیم القلب بر خدمت شیخ ثابت قدم و راسخ دم باشد و پیش

مصروف آن باشد که در حق او کلمهٔ خیر بر زبان شیخ جاری شود و آنچه او را رود و بدو از واردات از شیخ نمو شود با دیگری
نگوید و آنچه شیخ او را بخصوصیت فرماید کسی را اطلاع نسازد و باید که عمل بعزیمت کند و طالب رخصت نشود و بچیزی که عزیمت
راست کند متوجه نشود که شیخ عزایم در طریقت از کبایر است انتهی و در نفائس الانفاس است که مریدی بخدمت
شیخ خود رفت از دور یا تا آنجا که شیخ نشسته بود هفتاد ادب بجا آورد چون پابوس شد شیخ فرمود بیا ای مرید با ادب بی ادب
با ادب از اینکه هفتاد ادب بجا آوردی بی ادب از اینکه ترا هیچ مهابت من مانع نیامد که یکی ادب از این هفتاد فراموش بکردی
و این سخن شعر بر آنست که مهابت پیر در دل مرید غالب باید چنانچه نقلست که وقتی بحضرت نظام الدین اولیا
خبر رسانیدند که شیخ برهان الدین چهار کلمه میداند و بعد از نماز چاشت آنرا میخواند از دو کلمه بسیار و میداند و از دو کلمه
عقبی خواجه فرمود برهان الدین میدانی گفت آری فرمود بخوان هر چند وی قصد کرد از مهابت خواجه یاد نیامد
پس خواجه فرمود دانستم که تو میدانی ولی از مهابت من ترا فرا یاد نمی آید فقط قول شیخ جلال است من لا ادب له
لا شریعة له و قول شیخ الشیوخ است من لا ادب له لا ایمان له ولا توحید له و قول عبد الله
مبارک است ادب الخدمة اعز من الخدمة و قول خواجه ابو علی دقاق است العبد یصل
بطاعته الی الجنة و بادبه یصل الی الله ادب عیسی با حق تعالی اذ قال الله یا عیسی بن مریم
ءانت قلت للناس اتخذونی و امی الهین من دون الله این بود که وی گفت انک تعلم
ما فی نفسی ولا اعلم ما فی نفسک یعنی ادب نگاهداشت و نگفت که من نگفته ام فقط و بدانکه ادب همه جا
مقبول است چه جای پیش پیر چنانچه ابوبکر کتانی گفت که من لم یتادب باستاده فهو بطال و قول
جنید است که التصوف کله ادب و مشهور است که محمود غزنوی پادشاه وقت بود و ایاز نام غلام خود را بسیار
دوست میداشت غلامان دیگر رشک میکردند که عجب است که مرا پادشاه چندان دوست نمیدارد که ایاز را
من هم خوبصورت و بنده ویم روزی پادشاه فرمود از غلامی که در چاه در آ و در وسط چاه قرار گیر چون وی در چاه
افتاد بزمین رسید و در میان ماندن نتوانست پادشاه فرمود که چرا در میان متوقف نشدی عرض کرد که در چاه
معلق استادن محال است همچنین دو سه غلامان امتحان کردند پس ایاز را فرمود که تو در چاه برو در میان آن باش
وی نیز اندرون افتاد و در میان ماندن نتوانست چون پادشاه فرمود که چرا در میان نماندی گفت تقصیر شد

این بار هم چنان بجا خواهم آورد و دو سه بار همچنین کرد و همچنین و داد و هر بار به بیان تقصیر خود کرد پس پادشاه از دیگر
غلامان فرمود ببینید ادب ایاز که هر بار خود را تقصیر وار نمود و بر سر حجت نیاورد هر چند میدانم که در وسط چاه یافتن محال است
مگر برای امتحان ادب و اطاعت شما گفته بودم پس از این سبب ایاز را دوست بسیار میداریم انتهی و در رساله
تمهید است که یک ادب مرید آنست که از پیر معصومیت و بسیاری طاعت نجوید و پیر را بصورت عبادت نه بیند و بچشم
سر نه بنگرد و بچشم دل بیند و نیز ادب مرید آنست که پیش پیر خود تعریف بزرگی دیگری نکند که سخت بی ادبی است چنانچه
مشهور است که شخصی پیش پیغمبر علیه السلام تعریف حضرت موسی علیه السلام کرد چهره مبارک سرخ شد فرمود که اگر
موسی درین وقت می بود در دین ما می آمد و در کتاب سنابل است که مریدان صادق را حلاوت ایمان در مذاکره پیران
خود است لذتیکه در گرفتن نام باری تعالی و در گرفتن نام رسول است همان قدر لذت در گرفتن نام پیر است ع بر مرید
صادق صاحب تمیز + هست ذکر سیرت پیران عزیز + ذکر پیران تازه ایمانش کند + قصه جان جلوه بر جانش کند
انتهی و منشاء آن محبت است که مَن اَحَبَّ شَیْئاً فاکثر ذِکْرَہٗ یعنی که عاشق را در ذکر معشوق چه قدر لذت
میباشد و هرگاه تذکره آن سیر عیش و در مرید را باید که هر نعمتی که از جای دیگر یابد بدان شکرانه پیر خود کند و آنرا بطفیل و ثمره
ظاهراً و باطناً چنانچه در کتاب رشحات از خواجه عبید الله احرار منقول است که روزی حضرت ایشان شخصی را
مخاطب ساخته فرمودند اگر در صحبت خواجه بهاؤ الدین ترا نسبتی حاصل شده باشد بعد از آن بصحبت بزرگی دیگر رفته
و از وی همان نسبت باز یافتی چه میکنی خواجه بهاؤ الدین را میگذاری یا نمیگذاری پس فرمود که هر جای دیگر که آن نسبت
باز یابی هم از حضرت خواجه بهاؤ الدین دانی چنانچه گویند که درویشی از مریدان شاه قطب الدین حیدر در خانقاه شیخ شهاب الدین
سهروردی آمد نهایت گرسنه بود رخ بدیه پیر خود کرده سوال کرد که یَا قُطْبَ الدِّیْنِ حَیْدَر شَیْئاً لِلّٰہِ حضرت
شیخ این آواز شنیده بخادم فرمودند که این درویش را طعام بده و باز خبرش بیار خادم پیش وی رفت و طعام خورانید چون
وی از طعام خوردن فارغ گشت رخ بسوی دیه پیر خود کرده شکرانه ادا کرد که خوب خبر گرفتی یا قطب الدین حیدر هرگاه
که خادم پیش آنحضرت رفت پرسیدند که چه حالش بود عرض کرد که یا حضرت هیچ درویش ناشکر ندیده ام که طعام
آنحضرت خورد و شکرانه پیر خود گفت فرمودند وی فرشته بود که برای تعلیم شمایان آمده بود تا معلوم کنند که ادب
مریدان با پیران همین است هر نعمتی که بدست آید آنرا بطفیل پیر خود داند و شکرانه پیر خود ادا نماید که این همه بدولت پیر است

و موافق این نسبت آنچه شیخ احمد سرهندی در مکتوبی نوشته اند که دولت هر چند که بصورت از هر جا که برسد از پیر خود باید
دانست که آنجا جامع است بهر صورت که تربیت او بظهور آید فی الحقیقت از وست و این مقام از منزله اقدام طلاب است
واقف باید بود تا دمر [illegible] راه نیابد و پراگنده نسازد و شنیده باشید که هر که یکجا همه جا و هر که همه جا هیچ جا نه
انتهی پس واجب است بر مرید تا وقتیکه برسد بمقام شیخوخیت اینکه تعظیم همه شیوخ بمقدار حصول فایده خود
از ایشان بجا آورده باشد با وجود آنکه رجوع الافاده بجانب شیخ خود باید کرد چنانچه در حدیث است کانت
بنو اسرائیل یسوسهم الانبیاء کلما هلک نبی خلفه نبی وانه لا نبی بعدی وسیکون خلفاء
فیکثرون قالوا فما تأمرنا قال فوا ببیعة الاول فالاول واعطوهم حقهم فان الله سائلهم
عما استرعاهم متفق علیه انتهی الغرض باید پیر خود اعتقاد اتم و محبت کامل باید که مقبول پیر خود مقبول همه پیران است
چنانچه [illegible] گفته اند [illegible] اگر مرید [illegible] هر دو ولایت شیخ بود هیچ شیخی وی را بجای نتواند رسانید مگر مریدی
صادق که بخدمت [illegible] تربیت یافته باشد و بعد وی باز مانده آنگاه اگر وی بخدمت شیخی دیگر پیوندد و مستفید بود
پس تصرفات این شیخ در وی ممکن است تواند مرید را بمنزل رساند اما این مرید را باید که هر فتحی و فیضی که از این
شیخ حاصل کند از آثار قبولیت پیر خود داند چنانکه نقلست که روزی سلطان المشایخ حضرت نظام الدین اولیا
بر چندولی سوار شده [illegible] از کار چندول معطل گشت قلندری آنوقت حاضر بود وی آن چندول را
برکتف خود گرفته [illegible] بمقام رسانید شیخ المشایخ چون آنجا وی را دیدند پرسیدند که این کیست تا دمان
[illegible] قلندر [illegible] از وی بوقوع آمده بود نیز گفتند پس حضرت شیخ بنظر عنایت بروی نگه [illegible]
[illegible] گفتند حتی که علویات و سفلیات همه بروی مکشوف شد
[illegible] گفت که [illegible] پیر من [illegible] پیر من دستگیر [illegible] عنایت پیر من
[illegible] قلندری بگذار که این دولت و نعمت ترا از نظر سلطان المشایخ رسیده است
[illegible] پیر مرا قبول نکرده بودی شیخ المشایخ این نظر عنایت نفرمودی
[illegible] آثار قبولیت پیر من است که وی نخست مرا قبول کرده بود و بعد از آن حضرت
[illegible] شیخ المشایخ را این سخن پسندیده آمد و فرمود ای یاران پیر پرستی از این قلندر بیاموزید انتهی

الا نتوانی بریدن تا بیی + چونکه افتد اختیار عزلتت + یار تو شیطان بود در خلوتت + زانکه مرد مبتدی را

وحدتش نامصلحت نبود نکو کم افتدش + و یحیی معاذ رازی را گفتند بر مرید چه سخت تر گفت همنشینی با اضداد و قول

حضرت جنید است که گفته اند این را چیزی آموزند مگر آنچه در نماز بکار آید فاتحه و اخلاص بس است و هر مرید

که تزوج کند و علم نویسد از وی هیچ نیاید و این بود ان مرید را از مکر اکابر بود و قول محمد بن فضیل است گفت چون

[illegible] شد خاطر [illegible] دل تو در وی منکر که در وی [illegible] طریقت است خواجه شاه نقشبند می گوید [illegible] مرید در یجا

اندرون حرمت پیران بود و نگاهداشتن حرمت باد این دار تنا بیرون آمدن و آداب شرع را بر خویش

نگاهداشتن و گفته اند پیش پیری ننشستم الا بحال خود خالی شده و منتظر برکات ادمی بودم از کلام وی و وارد

و گفت هر که نزدیک پیری شود برای خاطر خویش او منقطع ماند از برکات وی [illegible] سخن وی ابوبکر و اعلی گوید

مرید صادق را از خاموشی پیران فایده بیش از گفتگو بود و ابوعلی دقاق گفت هر که صحبت پیری کند و آنگاه بدل

اعتراض کند عهد صحبت بشکست توبه بر وی واجب شد تا آنکه گفته اند که عقوق استادی را توبه نباشد و گفت

هر که صحبت کند با پادشاهان بی ادب خود را بکشتن داد و گفت که صحبت کردن با اژدها آسان تر از صحبت

درویشان و گفت اگر بعد از مجاهده فتوری پدید آید از خلاف ابتدا بود و اگر بعد از مشاهده حجابی پدید آید از بی ادبی است که به

بساط قرب کرده باشد و آن بی ادبی یا از مشارکت بود یا از ملاحظه و در رشحات است که حضرت ایشان میفرمودند که چون با

صحبت کسی نسبتی فرا گیرند طریق نگاهداشت او به آنست که وجهی سازند که شما از آن کسی کراهتی نشود اینجاست که گفته اند

شیخ باید که خود را در نظر مرید محبوب نماید زیرا که منشاء آن محبت که سبب ظهور این نسبت شده است وی بود پس هرگاه که از وی

کراهتی شود که ضد محبت است محبت زایل شود و چون محبت زایل شود نسبت نماند و میفرمودند کسیکه بصحبت این طایفه می آید باید

که خود را بنهایت مفلس نماید تا ایشان را بر او رحم آید و میفرمودند که از پیری شنیدم که بیرون دروازه ملک کلاه پوستین [illegible] یکی و

[illegible] شناختیم که از آن کوی این طایفه می آمد و دیگر نسبت وی رعایت ادب چنان که هرگز هیچ راهی بازاری قدم مثل قدم

پیش نمی رفت محبت عزت آن و نیز میفرمودند که کسی اگر شنوم [illegible] که در ملک خطا کافری سخنان این طایفه میگوید [illegible] طلب

وی کنم [illegible] و نیز میفرمودند که بسی کسان را بواسطه التفات این طایفه ذوقی حاصل شده بود و بواسطه ترک ادب

آن ذوق نماند + هرچه بودی وادب آمده بود + چون تو کج باختی کسی چه کند + تمت و حضرت

و حضرت ایشان هرگاه که اشاره برابطه میکردند میفرمودند که جای کن در اندرون نهان خویش [illegible] دور کن
ادراک غیر اندیش را یعنی همگی خود را متوجه آن دار که حق در دل مردم که عبارت از مشایخ طریقت است جا
سازی چنانچه طریقه خواجگان است که در هر نفس پاسبانیها باید کرد تا چیزی واقع نشود که موجب کراهت [illegible]
گردد تا بجائی رسد که همه مراد او مراد پیر باشد و مراد پیر مراد او و بسبب این پاسبانی بسعادتی مشرف شود
که فوق آن مقصود نیست و آن فنا فی الله است و فرمودند که توجه مرید باید که میان دو ابروی شیخ باشد و
در مجموع اوقات و احوال مطلع و حاضر خود داند تا هیبت و عظمت پیر در دل و تصرف کند [illegible]
از باطن مرید رخت بندد و از رعایت این معنی بجائی رسد که حجاب از میان پیر و مرید [illegible] و مجموع [illegible]
مقاصد پیر بلکه احوال و مواجید پیر معاینه و مشاهده بگردد سبب این کار دولت است کنون تا کار او [illegible]
که خلاصی از گرفتاری بخواطر ردیه و مقتضای طبیعت یکی از [illegible] تواند بود یکی از آن است که مستمد از باطن همت پیر
و پیر را قبله توجه خود سازد زیرا که طالب خود از توجه [illegible] پیر و وسیله این توجه وصول با
حق سبحانه گردانیده است یعنی بحصول نتیجه اقرب [illegible] مقصود طالب است بدین وجه [illegible] شود تا
همیشه مستمد از همت پیر باشد انتهی و ابوالحسین سالق [illegible] که مرید او در عالم کربه بودن هزار بار بهتر از آنکه در عالم
خود بود زیرا که صحبت با غیر از برای خدا بود و صحبت با خود از برای پروردن هوا فقط [illegible] برآنست
که مرید را باختیار خود هیچ کار کردن نباید نه ریاضت و عبادت بلکه هرچه کند بفرموده پیر کند زیرا که آنچه [illegible]
میکند نفس بر آن دخیل است و آسان میباشد و هرچه بگفته استاد میکند نفس بر آن ثقیل است [illegible]
چنانچه حضرت شاه محب الله لاهوری در مکتوبی نوشته اند ای برادر مرید را می باید که هرچه کند بفرمان پیر کند [illegible]
طاعت بود و چون تطوعات و اوراد زیرا که او هنوز بر تلبیسات نفس واقف نشده است و میان باعث رحمانی
و شیطانی فرق نتواند کرد پس هرچه باجازت و اشارت پیران و بزرگان کند عبادت و طاعت است
وگرنه ضلالت و خسارت است **نقلست** که مردی بخدمت ابراهیم ادهم آمده مرید شد و چندانکه عبادت
افزود که ابراهیم شرمنده شد و در دل اندیشید که باعث چیست بعد از فکر حقیقت آن کشف شد پس [illegible] فرمود
طعام خود بگذار و طعام ما بخور چون وی چنین کرد در عبادت و حلاوت قصور شد و اندک اندک هر روز کم میشد

حتی که نماز فرض بایم خواندن مشکل شد پس عبادت سابقه اش از ثمره لقمه حرام بود و بعد از این از لقمه حلال که همراه پیر
منحود آنفیه پیر کار دین استقامت یافت و بمقام مردان رسید پس هر آفت که از [illegible] دامد و هر چه که پیش آید [illegible] آن
میفرماید انتهی و در رشحات مذکور است که علاء الدوله سمنانی فرمود درویشان باید که بکار خود مشغول اند میباید که بطال را
در میان ایشان راه نباشد که یک بیکار صد مرد در کار را از کار باز دارد انتهی و مولانا جلال الدین رومی میفرماید
که علامت مرید قبول یافته آنست که اصلا با مردم بیگانه صحبت نکند و اگر اتفاق شود چنان نشیند که منافق در
مسجد و کودک در مکتب و اسیر در زندان ابو عبدالله سنجری گوید سودمندترین چیزی مرید را صحبت صالحان است
و اقتدا با ایشان در افعال و اخلاق و زیارت کردن قبرهای دوستان خدا و قیام بخدمت یاران و فقیران انتهی
ابو عبدالله خفیف گفت هیچ چیز مرید را زیان تر از مسامحت نفس در رخصت جستن و قبول تاویلات نیست و در انجاز و
عجوانی میفرماید که مشایخ را بمال و تن و جان خدمت کن و بر افعال ایشان انکار مکن که منکر ایشان هرگز رستگار
نباشد انتهی محمد بن فضیل گوید علامت شقاوت است که صحبت صالحان روزی شود و از حرمت داشت ایشان
محروم ماند و علم دارد و از عمل محروم بود و عمل دارد و از اخلاص محروم بود و خواجه ابن عطا گوید هر که را از ادب
محروم گردانیدند از همه چیز محروم گردانیدند فقرا و گویند حکیم ترمذی چندان ادب داشت که پیش عیال خود هم
پای پاک نکرد و عبدالله مبارک گوید با ادب محتاج تریم از بسیاری عمل و ابو حفص حداد گوید که حسن ادب ظاهر
عنوان ادب باطن است کما فی الحدیث لو خشع قلبه لخشع جوارحه نقلست که وی گنج معرفت
چون به بغداد رسید جنید استقبال کرد و ابو حفص پیر بود و مریدان بر سر وی به پای استاده بودند و ادب نیکو می ورزیدند
جنید گفت که اصحاب خود را ادب ملوک آموخته گفت نگاهداشتن ادب ظاهر دوستان حق را عنوان ادب باطن
است حق را انتهی و هم نقلست که جنید مریدی را در خدمت شیخ ابو حفص حداد نهایت [illegible] بدید که
این جوان از چند وقت [illegible] گفتند ده سال گفت ادبی تمام و شایستگی عجیب درین جوان [illegible]
[illegible] هزار [illegible] در راه او باخته است و [illegible] هزار دیگر وام کرده ام [illegible]
و بالای آن [illegible] سوال کند انتهی ابو بکر وراق گوید اگر خدمت سلطان نکرده بودی خدمت
مشایخ [illegible] و اگر خدمت مشایخ نکرده بودی خدمت خدا را نتوانستی [illegible] ابو [illegible] گفت که [illegible]

سی سال خلاجای جنید از دست خود پاک کرده ایم و بدان فخر میکرد فقط و ابو عبدالله مصری گوید هر که از خدمت
یاران و برادران طریق [illegible] ادب آموزی دهند که هرگز از ان نرهد الخ و نیز فضل الله نبیره سید محمد بن کالپی در کتاب خود
جوامع الهدایات نوشته اند که آداب مریدان در مرشدان نوزده اند اول زهد است باید که دنیا را بصورت
قبیح و فنا مشاهده نماید و دل را بکلی از وی اعراض نماید و آخرت را بصورت حسن و بقا مطالعه نماید دوم تجرید است
که قطع تعلقات حسبی و نسبی نماید تا خاطر ایشان بدانها نگردد سوم تقوی است که در لقمه و لباس احتیاط کند
چهارم صبر است باید که در تحت تصرفات و امر و نواهی شرع با اشارت شیخ صابر باشد چه پیش آن است
و بلا اند که نتیجه قضا و قدر الهی است پنجم مجاهده است که پیوسته [illegible] مجاهده نماید که آفت پیرامون
نفس است که صاحب خود را بسوی خود خواند ششم شجاعت است که مردانه و دلیر باشند تا با نفس [illegible]
مقاومت توانند کرد و مقاومت با نفس آنست که مخالفت او [illegible] شهوت و حقد و شره پرورش
ندهند و همیشه [illegible] دارند اگر یکی از [illegible] سر بزند بسنگ [illegible] رسانند هفتم بذل است
باید که بذل و ایثار نمایند که هیچ خلق آن نورانیت ندارد که سخا و ایثار و هیچ خلق آن کدورت و ظلمت ندارد که بخل است
و بذل را مقامات است که در بعض مقامات دنیا را بذل کند و بعض جا دین و دنیا هر دو را [illegible] نماید
هشتم فتوت است باید که جوانمرد باشند و از هیچکس طمع ندارند که او از [illegible] نهم صدق است
باید که بنای کار و معامله خویش بر صدق نهد قول حضرت شیخ نظام الدین است که هر [illegible] بر کاری [illegible]
[illegible] باید با هر کاری که او باشد در آن کار بحق رساند دهم علم است باید که بقدر علم حاصل نماید که [illegible] فرایض
که بر آنها واجب باشد از نماز و روزه و دیگر ارکان بقدر حاجت بیرون تواند آمد و اگر [illegible] فنون
فراغت خواهند شد یازدهم تسلیم است باید که بظاهر و باطن تسلیم تصرفات شیخ بوند و تصرفات خود از خود
محو کنند و بتصرفات و امر و نواهی و تادیب شیخ زندگانی کنند بظاهر چون مرده در تحت تصرف غسال باشند و بباطن
پیوسته التجا بباطن شیخ نمایند و ترک اعتراض کنند و هر گاه که بر وی چیزی از احوال شیخ مشکل آید و وجه آن
[illegible] مکشوف نگردد قصه موسی و خضر یاد کنند دوازدهم تفویض است باید که چون قدم در راه طلب نهند
بکلی از سر وجود خود برخیزند و هر چه برانها آید از حضرت عزت راضی باشند و خوشی و ناخوشی را روی از حضرت [illegible] داشته

سیزدهم اعتقاد است بر تفرد شیخ بتربیت وارشاد وثبات عزیمت است بر ملازمت چهاردهم
سلب اختیار است که بهیچ امر دینی ودنیوی کلی وجزوی مراجعت جز باجازت شیخ واختیار او ننماید
پانزدهم رجوع نمودن است باعلم شیخ در کشف وقایع شانزدهم اصغا سمع است بکلام
شیخ که پیوسته منتظر ومترصد بود که بر زبان وی چه میرود تا از فواید وعواید کلام وی محروم وبی نصیب نماند هفدهم
خفض صوت است ومراعات خطرات شیخ ومحافظت مرتبه خود در سوال هیجدهم کتمان اسرار شیخ است
نوزدهم اظهار اسرار خود است پیش شیخ انتهی وبعضی بزرگان نوشته اند ادب مرید باشیخ بر دو نوع است
صوری ومعنوی اما ادب صوری نگاهداشت شرایط خدمت است ورعایت قواعد حرمت لیکن نه بمرتبه که
بافراط انجامد چون اکرام یهود ونصاری عزیر وعیسی علیه السلام را ونه بمثابه که به تفریط آراید چون تضییع حقوق
وحیف خدمت ایشان رعایت ادب با ایشان نشان ادب است باخدا ولیکن گستاخی عاشق ترک ادب نیست
کما قیل العشق کله ادب اما آداب معنوی منحصر بهشت نوع است اول خلوص نیت
وپاکی عقیدت است با پیر وخالی بودن از خیالات فاسده که ایشان طبیبان الهی اند امراض اهل دین ادراک نمایند
هریک را آثار وعلامات دریابند وخواطر را بدانند انهم جواسیس القلوب فجالسوهم بالصدق دوم استماع
کلام پیر است بطوع ورغبت وبگوش هوش وبیقین دل نه بگوش آب وگل واگر مستمع نه چنین بود سخن را
بدو نسبت شیخ فایده نبود سوم کتمان اسرار پیر است وبانامحرم لب نگشادن چهارم صبر کردن از آنچه
ترا بدیه تسلیم مراد شد [illegible] کردن منع مراد [illegible] تحمیل بودی فساد پنجم عدم اعتراض است بر اقوال
واحوال وافعال پیر لا یسئل عما یفعل وهم یسئلون باید که هرچه فرماید انکار نکند بلکه حق داند چرا که
از شیخ کامل که ارادت او در ارادت حق فانی شده هیچ صادر نشود که نه مراد حق باشد وخالی از مصلحتی پس هرچه
[illegible] با خبر البدء [illegible] بینا شود ششم دیده عیب بین وزبان طعن فرو
بستن است در کردار پیر که هرچه کند اگر بظاهر زشت نماید بمعنی نیک باشد وهرکه پیر را عیب کند
[illegible] بدو باز گردد ونیز باید که مبتدی تقلید منتهی نکند ودر ترک ریاضات ومجاهدات که آنرا سود دارد و
زیان [illegible] هفتم امتحان نکردن مرید است پیر را چه امتحان تصرف است وناقص را در کامل تصرف نباشد

پس چون طالب صادق را با پیر کامل ارادت پیدا شود باید که بملازمت شیخ رسد و رعایت آداب شیخ و شرائط
خدمت بجا آرد اما شیخی که صاحب حال است و از خود رسته و بحق پیوسته باشد نه پیر صوری که بهر جاه و مال است
انتهی و در مجمع السلوک است که تا این دو صفت در مرید نباشد تصرف ولایت شیخ در وی بکمال نرسد اول
باید که مرید در گستاخی همچو فرزند باشد با پدر دوم در آداب همچو بنده باشد بخدمت سلطان چه اتفاق مشایخ
طریقت است که مَن دخل بالادبِ وصل انتهی و مجدد قدس سره در رساله مبدا و معاد نوشته اند که
اعتقاد مرید با فضیلت پیر و اکملیت او از ثمرات محبت است و نتایج مناسبت که سبب افاده و استفاده است
اما باید دانست که پیر را بر جماعه که فضل آنها در شرع مقرر شده است فضل ندهد که موجب افراط است در محبت و آن
مذموم است شیعه از افراط محبت اهلبیت خرابی آمده و نصاری را از افراط محبت عیسی که ابن الله خواندند در
خسارت ابدی ماندند لیکن اگر بما سوای آنها دهد مجوز است بلکه در طریقت واجب و این فضل دادن نه باختیار
مرید است بلکه اگر مرید مستعد است بی اختیار در وی این اعتقاد پیدا میگردد و بوسیله آن کمالات پیر را اکتساب
مینماید و اگر این فضل دادن او باختیار باشد بتکلف پیدا کند مجوز نباشد و نتیجه نبخشد انتهی و نیز بجای دیگر میفرماید
که حظ وافر از طریقه صوفیه بلکه از ملت اسلام کسی است که فطرت تقلید و جبلت متابعت در وی بیشتر است
ابوبکر رضی الله عنه چون فطرت متابعت بیشتر داشت بی توقف به سعادت تصدیق نبوت سارعت فرموده
و رئیس صدیقان گشت و ابوجهل چون استعداد تقلید کم داشت بآن سعادت مستعد نگشت و پیشوای
ملعونان شد مرید هرگاهی که می دریابد از تقلید پیر خود [illegible] خطای پیر بهتر از صواب [illegible] است که [illegible]
همچنان آرزو میداشت [illegible] شنیده ام که میگفت [illegible] ادعیه که از مشایخ منقول است و اتفاقا آن
مشایخ در بعضی از ادعیه خطا کرده اند [illegible] خوانده [illegible] ایشان آن ادعیه را [illegible]
مشایخ [illegible] اند [illegible] اثری نبخشد و اگر درست کرده بخوانند از تاثیر خالی می مانند ثبتنا الله سبحانه علی
تقلید انبیاء و اولیاء انتهی باختصار العبارت [illegible]
مباحث [illegible] آن فعل [illegible] خلاف [illegible]
احرار قدس سره با اصحاب خود متوجه شده فرمودند که شما یا را این طریق [illegible]

از مراد خود گذشتن و بمراد دیگری ایستادن کاری بزرگ است از ناکسان نیاید آری این گروه حالا بر دیده خوب بانی کنند و بیعت سعید
فی الحال بهم کفر بر سر کشیده این کاره کار شما است شما کجا و این طریق کجا پس تجرید کند که در مهمانخانه خواجه بهاء الدین دو کس شدند
از موالی که در خدمت ایشان می بودند با هم بحث ایمان می کردند قیل و قال ایشان در دراز کشید حضرت خواجه آن گفتگو را
شنیدند آخر آن دو عزیز پیش آنحضرت نشستند فرمودند که اگر صحبت ما خواهید شما را از ایمان می باید گذشت ایشان بغایت
مضطرب شدند مدتی در اضطراب می بودند تا آخر معنی سخن بر ایشان ظاهر شد و هم از آداب مرید است که هر چه از پیر خود بشنود آنرا
یاد دارد بلکه بنویسد چنانچه حضرت نظام الدین اولیا از پیر خود نقل می کنند که گفت زهی سعادت آن مرید که هر چه از پیر بشنود
از هوش و گوش بدان متعلق شود و در آثار اولیا آمده که چون مرید صادق هر چه از پیر بشنود از گوش
هوش بشنود و آنرا بنویسد بعدد هر حرفی که بقلم آرد ثواب طاعت هزار ساله در نامه اعمال وی ثبت نمایند و
بعد مردن جای او علیین باشد ابو القاسم مهری گفت اول برکت از در آمدن در تصوف آنست که راست گو
دانند صادق و قانع از اختیار خویش و پیران خویش و بعضی کاتب مجدد قدس سره است که شیخ نایب رسول خدا است
و متابعت و حفظ مراتب او عین متابعت خدا و رسول وی است قُلْ اِنْ كُنْتُمْ تُحِبُّوْنَ اللّٰهَ فَاتَّبِعُوْنِيْ
يُحْبِبْكُمُ اللّٰهُ و تعظیم ایشان عین تعظیم نبی است و سلوک طریق بدون متابعت و تعال پیر باید که
دل خود را از جمیع جهات گردانیده متوجه پیر خود سازد و باوجود پیر بی اذن او بنوافل و اذکار نپردازد و در حضور او
بغیر او التفات نماید و بالکلیه متوجه باو نشیند حتی که بذکر هم مشغول نشود مگر آنکه او امر کند و غیر نماز فرض و سنت
در حضور او ادا نکند نقل است که روزی وزیری پیش سلطان استاده بود اتفاقا وزیر بجانب جامه خود التفات
کرد که بند آنرا بدست خود راست میکرد در این حال نظر سلطان بروی افتاد و بزبان عتاب فرمود که این امر هم
نمیتوانم ساخت که وزیر من در حضور من بجانب جامه التفات نمائی باید اندیشید که هرگاه وسائل دنیا
دنیه را آداب و تعظیم چنین است وسائل الی الله را بر وجه اکمل رعایت آداب لازم خواهد بود و بعرض الکلام
در جائی نه ایستد که سایه وی بر جامه و سایه او افتد و بر مصلای او پا نهد و در متوضای او طهارت نکند و بظروف خاص
او استعمال نکند و در حضور او طعام تناول نکند و با کسی سخن نماید بلکه متوجه او گردد و در غیبت پیر
در جائیکه او است پا دراز نکند و آنرا بجانب نیندازد و هر چه از پیر صادر شود آنرا صواب انداگر چه بظاهر

صواب نماید او هر چه میکند از الهام میکند و باذن حق بر این تقدیر اعتراض را گنجایش نباشد اگرچه در بعضی صور الهام مرشد
خطا راه یابد چه خطای الهامی در رنگ خطای اجتهادی است و اعتراض بر آن مجوز نه و نیز چون مرید را محبتی با پیر پیدا شده
در نظر محب هر چه از محبوب شود محبوب است نه جای اعتراض در امور کلی و جزئی اقتدا به پیر کند چه در خوردن و نوشیدن
چه در خفتن و طاعت کردن نماز را بطرز او ادا باید کرد و فقه را از علم او اخذ باید کرد و هیچ اعتراض بر حرکات و سکنات او نکند
که نتیجه آن بجز حرمان نیست و طلب خوارق و کرامات از وی نکند اگرچه آن طلب بطریق خواطر و وساوس بود هیچ شنیده
که مومنی از پیغمبری معجزه طلبیده اگر شبه پیدا شود در خاطر آرایی توقف عرض نماید اگر حل نشود تقصیر خود نهد هیچ نقصانی
بجانب پیر عاید نگرداند و واقعه که رو دهد از پیر پنهان ندارد و تعبیر واقع از وی طلب نماید و تعبیری که بر طالب منکشف شده
نیز عرض نماید و صواب و خطا از وی جوید بر کشوف خود اعتماد نکند که حق با باطل ممتزج است و بی ضرورت و بی اذن از وی جدا نشود
که غیر او را بر مرادی گزیدن منافی ارادت است و آواز خود بر آواز پیر بلند نکند که سوء ادب است و هر فیض و فتوحی که رسد او را
بواسطه پیر داند اگر در واقعه بیند که فیض از مشایخ دیگر رسیده است آن را نیز از پیر خود داند و بداند که چون پیر جامع کمالات
و فیوض است فیض خاص از پیر مناسب استعداد مرید بلایم کمال آن شیخ که بصورت خاص او ظاهر شده است بمرید رسیده
و لطیفه از لطایف پیر که مناسبت با آن فیض دارد بصورت آن شیخ ظاهر شده بواسطه ابتلای مریدان لطیفه را شیخ دیگر
خیال کرده و فیض از وی دانسته این غلطه عظیم است بالجمله کلیه در بنابر ادب است و در رعایت بعضی از آداب خود را
مقصر داند نه اینکه رعایت ادب نکند و مقصر هم نداند عیاذاً بالله انتهی و در فواید السالکین است که روزی در مجلس
حضرت قطب الدین بختیار کاکی سخن افتاد که اگر مریدی در نماز نفل بود و پیر او را آواز دهد او نماز ترک کند برای جواب
پیر چگونه باشد خواجه فرمود که فاضل تر آن بود که ترک نفل کند و بجواب پیر مشغول شود که درین ثواب بسیار است
و فاضل تر از نوافل است همدرین معنی فرمود که وقتی من هم در نماز نفل بودم و پیر من مرا آواز داد بر فور ترک نماز کردم
و برفتم پیر پرسید چه میکردی گفتم در نماز نفل بودم فرمود احمد خوب و نیکو کردی که فاضل تر است از نماز نفل مستعد بودن
در کار پیر انتهی و در همین کتاب است که وقت رخصت امام حضرت خواجه وصیت کرد و فرمود که مرید را باید که بر سنت
پیر خود برود و ذره از آن تجاوز نکند تا فردا شرمنده از روی ایشان نگردد انتهی و مرید را باید که از خدمت و جفای
پیران تنگ نشود و حاشا دار در دل خفگی ایشان کند عبدالله خفیف گوید که ابوطالب خزرجی که از مشایخ وقت بود

علت شکم داشت من وی را خدمت میکردم یکبار آواز داده بود نشنیدم دیگر بار آواز داد حاضر شدم گفت ای فرزند وقتیکه
خدمت مخلوق هیچ خود نیک نتوانی کرد خدمت خالق را چگونه بجا خواهی آورد و هم وی گوید وقتی غایب بودم آواز داد
که شیر آری من نشنیدم دیگر بار آواز داد و گفت که شیر آری من اجابت نکردم لعنک الله من شتافتم و طشت پیش وی بردم فقط
علی حلیم از عبد الله پرسید که تو آن لعنک الله را از وی چون شنیدی گفت چون یرحمک الله فقط شیخ الاسلام
گفت فلاح نباشد مرید را که ذل استاد و پیر نکشیده باشد و قفای او نخورده لعنک الله او نه شنیده و یرحمک الله
بر نداشته بود و بدبرو ناکامی زنده نگشته باشد و وی خود رسته باشد لا یفلح استاد و پیر باید مرد بی پیر چنان شنیدا
و لا یفلح نباشد که بی استاد و پیر کذا فی النفحات و در شرح تعرف است که سهل تستری شاگرد ذوالنون مصری بود
چون به بستر باز آمد هرگز پشت بدیوار ننهادی و پای دراز نکردی و هیچ سوال جواب نکردی روزی ناگاه پای
دراز کرد و پشت بدیوار باز نهاد و گفت سلونی عما بدا لکم او را پرسیدند تا بدین غایت این حرکات نکردی اکنون
چه افتاد گفت تا بدین ساعت استاد من ذوالنون مصری در حیات بود تا استاد زنده باشد شاگرد را پشت
بدیوار نهادن و گرد نشستن نرسد و مسئله را جواب دادن نرسد این ساعت وی وفات یافت انتهی و مرید را باید
تا وقتیکه پیر وی زنده باشد بر مسند ارشاد از خود مبادرت نکند چنانچه نقل است که خواجه علی بن حسن کرمانی دعوی
مریدی شیخ عمو کردی تا شیخ عمو از دنیا نرفته بود وی پشت باز نگذاشت یعنی در مسند ارشاد ننشست کذا فی النفحات
و مرید را باید که تا حین حیات پیر خود بشیخی دیگر رجوع نکند که فلاح نیابد چنانچه مولانا سعد الدین کاشغری گوید که
من بصحبت مولانا نظام الدین خاموش می بودم و فایده بسیار داشتم دران ایام واقعه دیده بودم خاطر از ان
تشویشی داشت بعد چندی که قصد سفر شد از مولانا اجازت خواستم فرمودند اگر به هری آن واقعه را که پیشتر دیده بودی
از شیخ زین الدین خوافی باید گفت چون ازو ملاقات شد آن واقعه نقل کردم گفت با ما بیعت کن گفتم عزیزی بیکی از ینطایفه دست
گرفته ام هنوز در قید حیات است شما این هستید اگر امتثال جایز باشد چه ضایقه گفتند استخاره کن گفتم مرا به استخاره
خود اعتماد نیست شما خود کنید قبول کرد چون بشب استخاره کردم دیدم که خلفای خواجگان به زبان نگاه پیری که آن شیخ
اینجا آنوقت بود درآمدند و در جنها را می کنند و دیوارها را می شکنند و نشان قهر و غضب بر ایشان ظاهر بوده است
دانستم که آن اشارت است بمنع ازینکه بطریقی دیگر درآیم چون صبح شد بمجلس شیخ رفتم خود بخود گفتند که طریق یکی است

و هم یکی باز نگردد به همان طریق مشغول باش انتهی الثانی النفحات در رشحات است که حضرت شیخ با مریدان سفر اتفاق
کرده بودند دیدند که درختی است بغایت بلند و بزرگ و شاخهای بسیار دارد ایشان قصد کردند که یک شاخ بزرگ از آن
درخت بشکنند و جدا سازند هر چند سعی کردند و زور نمودند میسر نشد انتهی و مرید را باید که از سخن پیر که خلاف مزاج وی افتد
آزرده نشود که آزردن دل از پیر خود موجب مردودی و مطرودی خواهد شد چنانچه در احوال سیف الدین خوارزمی
در رشحات مسطور است که حضرت خواجه بزرگ او را دعوت طعام کرده و بعد طعام خوردن خواجه را معمول بود که شیرینی
بیاوردند آنروز بر سفره ایشان شیرینی نبود خواجه بر سبیل طیبت فرمود که طعام شما یاری بی دم است بر وی این سخن گران
گذشت و حضرت خواجه را نیز از این کراهیت خاطرش معلوم شد پس بسبب این کراهیت آخر از خدمت خواجه بزرگ
مهجور شد و بر زبانش گذشت که بی شیخ او [illegible] هیچ چیز نیست قصه آن دراز است انتهی و مرید را باید که پیر هر کاری که
حکم فرماید زود انصرام آن کند و حتی المقدور اهمال آن و انداز به الامروز نکند [illegible] خواهد شد چنانچه بحال خواجه شمس الدین
فرکتی در رشحات مذکور است که وی هم از یاران تبریزی [illegible] بوده است روزی بخانه خواجه بزرگ مهمانان غریب رسیده
بودند آب در آن احتیاج بود او را وی فرمودند که رود و آب آورد بجوی بیند از در آن امر قصور کرد و کسالت ورزید
بعد مدتی پیش خواجه آمده عذر نمود که بدین سبب نرفته بودم خواجه که از اهمال وی ناخوش شده بودند فرمودند
که شمس الدین اگر گلوی خود می بریدی و خون خود درین جوی روان میکردی بهتر ترا می بود از این عذر که آوردی بعد چند
وی را عارضه دماغی عارض شد که از پیش خواجه بیرون رفت و تا زندگی مهجور ماند قصه آن مفصل در آنجا مرقوم است
انتهی و مرید را باید که تا مقدور از صحبت شیخ بیرون نشود اگرچه برای حج باشد که مآل آن مهجوری و مردودیست چنانچه بحال
سعدی که از مقبولان خواجه بزرگ بوده مذکور است که وی از خواجه اجازت رفتن حج طلبیده بود و رفتن او
پسند خواجه و اصحاب دیگر نیفتاد پس از آن شامت این حج مردود شد و نوبت بآن رسید که از خواجه منحرف شده مرید
شیخ صلاح که منکر و مدعی خواجه بود شد انتهی حضرت خواجه عبید الله احرار بعد نقل این حکایات فرموده اند که حفظ
خواطر اولیا و امتثال اوامر و انقیاد اشارات ایشان بر همه طالبان صادقان واجب است و تقدیم مراد ایشان
بر جمیع مرادات و مقاصد بغایت لازم و مولانا صاحب العزیز بخاری که از ملازمان خواجه بزرگ بوده فرموده
[illegible] خواجه و اصحاب ایشان را باید که ادب نگاه دارند اول آنکه هر چند عمل مقبول نزد ایشان [illegible] بوده

باید که سستی نه بردارد و بنزار با نیست تر شود و از خود زیادتی کوشش در خدمت مطالبت نماید دوم آنکه هر چند
عملی از وی صادر شود که محل رد ایشان باشد باید که نا امید نگردد و دل را نیک در قبضهٔ تصرف خود نگاه دارد تا متردد
نشود و به هیچ طرف دیگر نرود سوم آنکه هر امری یا عملی که فرمایند باید که بزودی و گرمی بدان قیام نماید تا در یابندهٔ
مقصود گردد [illegible] و در مجمع السلوک است که واجب است بر مرید که اعتقاد کند بر شیخ خود که نیست هیچ یکے از
مشایخ و برابر سازنده بجناب پیروی اگرچه دیگر هم باشند اما در دل مرید این خطره نباید و اگر این خطره در دلش گذرد
شیطان در دلش تصرف کرده بلغزاند و برا از خلوت دور باشد که برسد این تصرف شیطان بسوی آنکه تمثل
کند شیطان بصورت پیروی و بنماید وی را چیزها تا بنگه فاسد گرداند بدان چیزها اعتقاد وی از شامت آن او را زراه بیراه
کند چنانچه سالکان گفته اند که مرید را ترک اعتراض چنانکه بر خدا باید هم ترک اعتراض باید بر پیر و این آنست که از قول
و فعل و مال و صفت شیخ هر چه بیند هیچ اعتراض بران نکند و تسلیم تصرفات ظاهر و باطن او شود و در معاملات و احوال
شیخ بنظر ارادت نگرد نه بنظر عقل کوته بین که شرط بزرگترین تسلیم است چنانچه در صورت بیضه و مرغ اگر بیضه قدرے
از تصرف مرغ و تسلیم او بیرون آید و بعد از آن منقطع شود در حال خاصیت مرغیکه در بیضه تعبیه بود باطل گردد نه بیضه
باشد نه مرغ و هر بیضه که در ترتیب تصرف مرغی فاسد شد هر چند دیگر مرغان جهان جمع شوند آن بیضه را باز
باصلاح نتوانند آورد و از ینجاست که اگر مریدی مردود ولایت شیخی شود هیچ کس از مشایخ او را بجائی نتوانند رسانید
و مردود ولایت جمله مشایخ گردد و دیگر مریدی که از خدمت شیخ بعذری باز ماند بی آنکه مردود ولایت بود و رسیدن متعذر
بود او را بخدمت شیخ رسیدن و از و استفاده کردن یا بواسطه وفات شیخ یا بسفری دور تر که نتواند مرید آنجا
رسیدن چون بسبب این عذر ها بخدمت شیخی دیگر پیوندد معذور بود و تصرف همت آن شیخ ممکن است که او را بمقام
مرغی رساند و اما چون محکم شود ارادت مرید در حق شیخ خود محال است که شیطان تمثل کند بصورت شیخ زیرا که قول
پیغمبر است اَلشَّیْخُ فِیْ قَوْمِهٖ كَالنَّبِیِّ فِیْ اُمَّتِهٖ وَعُلَمَاءُ اُمَّتِیْ كَاَنْبِیَاءِ بَنِیْ اِسْرَائِیْلَ در قول و فعل پس چنانچه
شیطان را بصورت پیغمبر تمثل کردن ممکن نیست بموجب حدیث همچنین ممکن نیست تمثل کردن وی بصورت
شیخے که متابع نبی باشد پس مریدیکه استحکام ارادت کرد با شیخی که متابع نبی باشد آن مرید محفوظ باشد از آفت و شر
شیطان و بر مرید لازم است که یقین کند باینکه روحانیت شیخ غیر مقید است بکل خلص بلکه هر جا که مرید باشد

آنجا موجود بود و روحانیت شیخ مگر مرید که بمقام روح هنوز نرسیده و شیخ وی بمقام روح رسیده باشد و عروج از مقام
روح کرده بود لاجرم روحانیت او بمکانی معین باشد اما از مرید جدا نبود که اهل عروج از مقامات روح را چون اهل
روح و عالم تشاکل روح دست داده باشد و در ساعت واحد بمجلسهای مختلف حاضر شوند غرض چون یاد کند مرید
بدل صورت شیخ را نزدیک شود آن شیخ بسوی او و متعلق شود دل شیخ با آن مرید یا آن شیخ تا فایده گیرد مریدان شیخ و هر چه خواهد
از وی بگوید و هر چه خواهد از وی بشنود و بیابد و اگر محتاج شود مرید بسوی شیخ تا بگشاید واقعه وی پس حاضر گرداند
شیخ را بدل خویش و بپرسد از وی آن واقعات غیبی که دیده است و این پرسیدن مرید از شیخ واقعات بزبان ظاهری نبود
بلکه از زبان دل آنگاه الهام کند روحانیت شیخ یعنی واقعه را که مرید از وی پرسیده است و آن معنی میسر نشود ویرا مگر
بواسطه ربط دل با شیخ یعنی اگر مرید را ربط دل با شیخ بکمال بود و الهام روح شیخ شود و بی ربط قلب اگر هزار بار شیخ الشیوخ
گوید هیچ الهامی در دلش نرسد و هر که را ربط قلب با شیخ بسیار نیست و مدد پیر وی بیشمار زیرا که از بسیاری ربط مرید
با پیر حق تعالی که مقلب القلوب است دل شیخ و روحانیت ویرا مایل بسوی او میدارد مشهور است هر که با کسی
بود او با وی بود و هر که بخیال کسی بود وی بخیال وی باشد اَلْقُلُوْبُ مَعَ الْقُلُوْبِ یَتَشَامُّ همین معنی وارد و از حدیث
است که چون ربط قلب مرید با شیخ بکمال شد باشد بگشاید آن مرید از زبان دل و گشاده گردد او را راه دل بسوی
حق سبحانه تعالی بگردانند آن ربط قلب مرید الهم بصواب هر چه گوید و آنچه گمان برد حق بود خلاف نشود که حق تعالی
دل و زبان این مرید را او دان حکمت گردانیده است و آن مرید چنان شود که پیر با دل وی حکایت کند و در مقام
ملکوت رسد و بالا آنکه همراز شود و آن مرید چنان شود با خداوند تعالی حکایت کند و صاحب اسرار گردد انتهی باختصار العبارة
والمضمون و تحقیق این کتاب است بعد بیان اوصاف شیخ که اگر بیابد مرید شیخی را بصفتی که گفته ام و قبول کند آن شیخ ویرا بارادت
یا بصحبت یا بخلافت پس لازم است بر مرید که حرمت و تعظیم وی نگاه دارد ظاهراً و باطناً ظاهر آنست که ترک جدال و بحث
کند از وی در مسائل دینی و یقینی زیرا که نظر شیخ اتم است و علم وی اکثر است از وی و درین محل قصهٔ خضر و موسی یاد کنند
که موسی مقام مریدی داشت و خضر پیری چون افعال ویرا بخطا نگریست هٰذَا فِرَاقُ بَیْنِیْ وَبَیْنِكَ پس هر چه علم مرید
بدان نرسد از تصرفات شیخ در احوال و اقوال و افعال حمل بر قلت فهم خود کند تا از درجهٔ ارادت بیرون نیاید چنانچه کسی از مریدان
جنید از وی سوالی کرد و بجواب آن معترض شد فرمود اِنْ لَّمْ تُؤْمِنُوْا لِیْ فَاعْتَزِلُوْنِ از اینجاست که مشایخ گفته اند

مَنْ قَالَ لِأُسْتَادِهٖ لِمَ لَا يُفْلِحُ و در همه کار دنیا و دین بموجب حکم پیر کرده باشد و هرگز در هیچ عبادات از صوم
و افطار و اکثار نوافل و اقتصار بر فرایض و ذکر و تلاوت و مراقبه بی اجازت شیخ و تلقین او شروع نکند که نقل است
نبی رسول صلعم در وثاق ابی بکر رضه رفت شنید که وی در نماز قرآن آهسته میخواند بعد از در وثاق عمر رضه رفت و شنید که
وی در نماز تهجد بلند میخواند صبح از هر دو سبب آن پرسید اول گفت يَسْمَعُ مَنْ أُنَاجِيْهِ دیگری گفت أَطْرُدُ
الشَّيْطَانَ وَأُوقِظُ الْوَسْنَانَ فرمود از هر دو نه آنچنان نه اینچنین بلکه میانه نگاه دارید و فرمود وَلَا تَجْهَرْ بِصَلَاتِكَ
وَلَا تُخَافِتْ بِهَا و این اشارت هست بدان که با وجود مقتدا از رای خود متعبد بودن روا نیست اگرچه رای صحیح است
و تجنبه نزدیک شیخ و غیر شیخ سجر کالیکه خارج اند از طریق عارفان گفته اند مرید در حالت سماع باید که از حرکات اضطراب
نگاه دارد تا وقتیکه قوت تماسک باقی بود و بحضور شیخ حرکت نکند و خود را از خنده نگاه دارد و باید که به حرکات که شیخ
او را کاره بود بران اقدام نماید بسبب اعتماد بر حسن اخلاق و کمال مدارات و عفو شیخ آن را حقیر نشمارد که ضمایر مشایخ بکدر است
و رضا در نفوس مریدان اثری تمام دارد و سخن مزاح و انبساط نکند با شیخ در قول و فعل مگر آنکه اذن دهد بهمان قدر در قول
انبساط کند نه زیاده که بواسطه کثرت انبساط حجاب احتشام و جلباب تعظیم بخیزد و طریق فیض مسدود گردد و باید که خطاب
کردن با شیخ طریقه تعظیم نگاه دارد و گوید یا سیدی یا مولائی که در اول حال صحابه نام رسول صلعم بی تعظیم نگفتندی یا نبی یا محمد یا احمد
گفتی پس خطاب الهی به تادیب ایشان نازل شد وَلَا تَجْهَرُوا بِالْقَوْلِ الخ و بحضور شیخ آواز بلند نکند که بی ادبی است
چنانچه وقتی میان ابوبکر و عمر رضه بحضرت رسول علیه السلام در قضیه نزاع افتاد آواز بلند کردند بهر تادیب ایشان این آیت آمد
يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَرْفَعُوا أَصْوَاتَكُمْ فَوْقَ صَوْتِ النَّبِيِّ بعد از آن چنان شد که آواز ایشان از غایت
خفض صوت دشوار فهم شدی پس این آیه نازل شد إِنَّ الَّذِينَ يَغُضُّونَ أَصْوَاتَهُمْ الخ این همه بتفصیل مرقوم بود
اختصار کرده شد و تعظیم باطنی آنست که انکار نکند مرید بر شیخ چیزی را و بر هر چیزیکه براهات میکند ظاهرا و باطنا قولا و فعلا
و حرکة و سکونا و اگر انکار کند اهل نفاق است پس هیچ مرید را باید که جدا شود از شیخ تا آنکه موافق شود و ظاهر و باطن
برابر گردانند بتوفیق حق سبحانه تعالی که لازمه توافق ظاهر با باطن آنست که اعتقاد کند به تصرف شیخ بتربیت و ارشاد
و تادیب و تهذیب مریدان چه اگر دیگری را مقابل او و یا کامل تر از و بیند رابطه محبت و الفت ضعیف شود بدان واسطه
اقوال و احوال شیخ را زیاده تاثیری و سرایتی نباشد چه واسطه نفوذ اقوال و رابطه سرایت احوال شیخ در مرید محبت است

هرچند صحبت کامل مر استعداد مرید صحبت و تربیت شیخ را فایده دیگر آنکه اثبات عزیمت و ملازمت صحبت و خدمت با شیخ باید که
با خود متصمم و مقرر چنان دارد که هیچ باب جز از ملازمت صحبت و خدمت شیخ نتواند بود و پس باید که بر عتبه او چنان تسلیم کند تا بمقصود
رسد و علامتش آنکه بعد و قصد بدان شیخ نگردد. چه مشایخ از تفحص احوال حسن اعتقاد مرید امتحانات مختلفه اند گویند ابو عثمان در صحبت
شاه کرمانی به نیشاپور رسید بقصد زیارت ابو حفص حداد چون نور ولایت و مشاهده کرد و خاصیت نظر سعادت بخش او و بقوت
جذبات احوال وی را جذب و مقید ارادت خود ساخت تا وقت مراجعت از شاه کرمانی اجازت توقف خواست ابو حفص
او را از پیش خود براند و گفت باید که بمجلس ما ننشینی ابو عثمان قبول اشاره او کرد و بقهقری در مقابله باز گشت تا از نظر غایب نشود
و با خود عقد عزیمت مصمم کرد که بر در خانه او چاهی بر کند و در آن چاه بنشیند و بیرون نیاید الا وقتیکه ابو حفص او را اجازت
دهد و بخود پیش خواند چون ابو حفص کمال صدق و ارادت از صورت حال و مشاهده کرد او را بخواند و تربیت و ترغیب نمود
و از جمله خواص اصحاب گردانید و دختر خود را با و عقد نکاح بست و او را بخلافت خود نصب کرد و حتی سال بعد از وفاتش
بجای او بنشست و دیگر آنست که وقتی ابتداء هرگاه که خواهد با شیخ خود از مهمات دینی و دنیوی سخنی گوید باید که نخست از حال
شیخ معلوم کند تا فراغت کلام شنیدن می دارد یا نه و در طلب توفیق ادب مکالمه با شیخ از آنحضرت استمداد کند تا در قرب
بجناب او سببیت مماثل آن صدقه بود که اصحاب رسول علیه السلام در مقدمه مکالمه با او بدان مامور گشتند آنجا که فرمود حق تعالی
يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِذَا نَاجَيْتُمُ الرَّسُولَ فَقَدِّمُوا بَيْنَ يَدَيْ نَجْوَاكُمْ صَدَقَةً ابن عباس گوید سبب نزول آیه
آن بود که مردمان در راز گفتن با پیغمبر ازدحام کردند و در پرسیدن هر چیزی هجوم آوردند چنانکه پیغمبر علیه السلام به تنگ آمد
و بخاطر مبارک ملال در آمد برای باز داشت هجوم و تقلیل مناجات خلق این آیه نزول یافت و تقدیم صدقه بر مناجات واجب
گشت فقرا که تهیدست بودند و اغنیا که همت پست داشتند از هجوم باز ماندند و کار مناجات اندیشه مند شدند بعضی گویند
وجوب تقدیم صدقه بر راز گفتن پیغامبر علیه السلام ده شب بعضی گویند یک ساعت از روز بود ناگاه انتساخ آن وحی شد کسی
پیش از مناجات صدقه نیاورد علی رضی الله عنه یک دینار صدقه ساخت و آنرا وقت هنگام راز گفتن با پیغمبر علیه السلام در باب ده خصلت
از آنحضرت ده سوال پرسید و جواب هر یکی بشنید اینست قَالَ يَا رَسُولَ اللهِ مَا الْوَفَاءُ قَالَ التَّوْحِيدُ ثُمَّ قَالَ مَا الْفَسَادُ
قَالَ الْكُفْرُ وَالشِّرْكُ بِاللهِ ثُمَّ قَالَ مَا الْحَقُّ قَالَ الْإِسْلَامُ وَالْقُرْآنُ وَالْوِلَايَةُ إِذَا انْتَهَتْ إِلَيْكَ ثُمَّ قَالَ مَا الْحِيلَةُ
قَالَ تَرْكُ الْحِيلَةِ ثُمَّ قَالَ مَا عَلَيَّ قَالَ طَاعَةُ اللهِ وَرَسُولِهِ ثُمَّ قَالَ كَيْفَ أَدْعُو اللهَ قَالَ بِالصِّدْقِ وَالْيَقِينِ

ثُمَّ قَالَ مَاذَا أَسْأَلُ اللّٰهَ قَالَ وَالْعَافِيَةَ ثُمَّ قَالَ مَا أَصْنَعُ لِنَجَاتِ نَفْسِي قَالَ كُلْ حَلَالًا وَقُلْ صِدْقًا ثُمَّ قَالَ
مَا السُّرُورُ قَالَ الْجَنَّةُ ثُمَّ قَالَ مَا الرَّاحَةُ قَالَ لِقَاءُ اللّٰهِ چون علی رضی الله عنه از مقامات فارغ گشت و ده
سوال بجواب پیوست تقدیم صدقه برا گفتن وسیله پرسیدن که واجب گشته بود نسخ آن و اطلاق مناجات و از
گفتن با معجز روی نمود عمل بتقدیم صدقه بر مناجات جز علی رضی الله کسی نتوانست و قلت مدة وجوب صدقه کسے
ندانست که قول وی است فِي كِتَابِ اللّٰهِ آيَاتٌ مَا عَمِلَ بِهَا أَحَدٌ قَبْلِي وَلَا يَعْمَلُ مِنْهَا أَحَدٌ بَعْدِي و دیگر آنکه
اسرار شیخ را پنهان دارد تا از کرامات و واقعات و غیر آن که مریدان اطلاع یابد باید که از افشای آن رخصت بجوید شاید
که شیخ در اخفای آن مصلحتی دیده باشد که علم او بدان نرسد و از اظهار آن فسادی متولد شود پس طریق ادب آنست
که اسرار شیخ را کتمان دارد و دیگر آنکه اسرار خود پیش شیخ ظاهر دارد هر کرامتی و موهبتی که بدو حق تعالی دهد بتصریح یا بتعریض
برای شیخ عرض دارد زیراکه انطوای ضمیر او بر سری از اسرار خود که بعلم آن متقرر و متاثر بود سبب عقیده گره و در
باطن او بدان عقد فتوح و استمداد از شیخ مسدود گردد و چون با شیخ در میان نهد در حال آن عقیده انحلال پذیرد
انتهی باختصار الْعِبَارَتِ وَالْمَضْمُونِ وَتَرْكِ التَّكْرَارِ که مکرر سابق مرقوم شده است و اگر مفصل خواهی درین کتاب
بنگر و در رساله مبداء و معاد است که حقوق پیر فوق سایر ارباب حقوق است بلکه نسبت ندارد بحقوق دیگران بعد
از انعامات حق سبحانه و احسانات رسول او ولادت صوری هر چند از والدین است اما ولادت معنوی متعلق بپیر است
و ولادت صوری را حیات چند روزه است و ولادت معنوی را حیات ابدیست نجاسات معنوی مرید را پیر است که بتوجه قلب
در روح خود کناسی مینماید و تطهیر سکینه او میفرماید در توجهات نسبت به بعضی مسترشدان واقع میشود محسوس میگردد که در
تطهیر نجاسات باطنه ایشان تلوثی بصاحب توجه میرسد و تا زمانی مکدر میدارد پیر است که بوسیله و توسل او بخدا میرسد
که فوق جمیع سعادات دنیویه و اخرویه است پیر است که بوسیله او اماره که بالذات خبیث است مزکی و مطهر میگردد و از اماره
باطمینان میرسد و از کفر جبلی باسلام حقیقی می آید پس سعادت خود را در قبول پیر باید دانست و شقاوت خود را در رد او و رضا
حق را در پس پرده پیر نهاده اند تا مرید برضای پیر خود را گم نسازد به مرضیات حق سبحانه نرسد آفت مرید در آزار پیر است هر زلتی که بعد
از ان باشد تدارک آن ممکن است اما از آزار پیر هیچ چیز تدارک کردن نتوان از آزار پیر نتیجه شقاوت مرید را خلل در معتقدات اسلام
و فتور در اتیان احکام شرعیه از نتایج و ثمرات آنست از احوال و مواجید که بباطن تعلق دارد خود چگویند که اثری از احوال

اگر با وجود آزار پیر باقی باید از استدراج باید شمرد که آخر بخرابی خواهد کشید و بغیر از ضرر نتیجه نخواهد داد انتهی و از اینجاست که
حضرت ایشان میفرمودند که فقیر از ذلت یاران ناامید نمیشوم مگر از دو چیز یکی اختلاط اهل دنیاداران دوم از سوء اعتقاد
با پیران که این هر دو از امراض مهلکه است بی دوا انتهی و در نفایس الفنون است که آداب سالک نسبت با حق یکیست ۲۱ اول آنکه
کما تواند با حق تعالی در سوال رحمت و مغفرت و عدم تعذیب بر معصیت خطاب بامر و نهی نکند چنانچه ابراهیم علیه السلام بوقتیکه
بر معصیات امت خود دعا میکرد نگفت اِغْفِرْ لَهُمْ وَارْحَمْهُمْ بلکه گفت وَمَنْ عَصَانِي فَإِنَّكَ غَفُورٌ رَّحِيمٌ و همچنین
عیسی علیه السلام گفت إِن تُعَذِّبْهُمْ فَإِنَّهُمْ عِبَادُكَ وَإِن تَغْفِرْ لَهُمْ فَإِنَّكَ أَنتَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ و نگفت که لَا تُعَذِّبْهُمْ
وَاغْفِرْ لَهُمْ و همچنین ایوب علیه السلام گفت رَبِّ إِنِّي مَسَّنِيَ الضُّرُّ وَأَنتَ أَرْحَمُ الرَّاحِمِينَ و نگفت ارْحَمْنِي دوم آنکه
اصغای کلام الهی بران وجه کند که هرگاه بزبان او یا بزبان غیری جاری گردد آنرا از متکلم حقیقی استماع نماید و زبان را در میان
واسطه داند سوم آنکه نفس خود را مظهر آثار رحمت الهی مختص سازد چنانچه رسول الله صلعم فرموده زُوِيَتْ لِيَ الْأَرْضُ
فَأُرِيتُ مَشَارِقَهَا وَمَغَارِبَهَا و نگفت فَرَأَيْتُ مَشَارِقَهَا وَمَغَارِبَهَا چهارم آنکه اگر بر سری از اسرار ربوبیت
وقوف یابد محل امانت و مستودع اسرار شود افشای آن بهیچ وجه جایز نشمرد و الا از مرتبه قربت دور افتد و در خبر است که افشای
اسرار ربوبیت کفر است پنجم آنکه اوقات سوال و دعا و سکوت و صموت را رعایت کند چه هر که مراعات این ادب نکند در وقت
دعا ساکت باشد یا در وقت سکوت بدعا در وقت دعا عین مقت گردد و اینجا گفته اند التَّصَوُّفُ كُلُّهُ أَدَبٌ و رعایت
این پنج ادب نسبت بحضرت الوهیت است ششم آنکه چنانکه حق تعالی پیوسته بر جمیع احوال ظاهر و باطن خود واقف و مطلع
بیند رسول علیه السلام را نیز بر ظاهر و باطن خود مطلع و حاضر داند و از مخالفت او سر و علانیه شرم دارد و بهیچ دقیقه از آداب
صحبت او فرو نگذارد هفتم آنکه در خاطر خود مجال نه دهد که هیچ آفریده را آن کمال منزلت و علو مرتبت که او راست ممکن باشد
و هیچ سالک بحضرت عزت بی دلالت و هدایت او راه نیافت و هیچ ولی بی قوت تکمیل و ارشاد او توانا نبود هشتم آنکه در
متابعت سنت او رعایت جهد بلیغ بجا آرد و اهمال در آن جایز نشمرد و یقین داند که دوستی حق بی متابعت او نتوان یافت الا بمراعات
سنن او و طاعت او را بحکم أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ با طاعت حق مقرون داند نهم آنکه هر که بدو نسبتی دارد
بصورت یا بمعنی همچو سادات و علما و مشایخ که ورثه علما اند همه را از برای محبت او دوست دارد و احترام و تعظیم
ایشان واجب داند و رعایت این چهار ادب نسبت با حضرت رسالت صلعم است دهم آنکه اعتقاد بشیخ چنان کند

که در تربیت و ارشاد و تهذیب و تادیب از و کامل‌تر در عصر او دیگری نیست چه اگر رابطهٔ محبت و اعتقاد ضعیف بود اقوال
و افعال شیخ را در وی تاثیری زیادت نباشد یازدهم آنکه به ملازمت صحبت شیخ عزیمت خود را ثابت دارد و به رد
و تبعید شیخ از و برنگردد چه مشایخ را در تفحص احوال مریدان امتحانات بسیار افتد دوازدهم آنکه تسلیم تصرفات او کرده
هر چه فرماید منقاد و راضی باشد چه شیخ و چه ظاهراً و باطناً در خود مجال اعتراض به تصرفات شیخ ندهد و هرگاه که بر وی چیزی
از احوال شیخ مشکل آید و وجه صحت بر وی کشف نشود قصهٔ خضر و موسی علیه السلام را یاد آرد سیزدهم آنکه بکلی سلب اختیار
شیخ شروع نماید و در شیخ امری آنرا از امور دینی و دنیاوی بی مراجعت با ارادت و اختیار شیخ شروع ننماید چنانچه نخورد
و نیاشامد و نپوشد و نخسپد و نگیرد و ندهد الا باجازت او و همچنین در عبادات مثل صوم و افطار و اکثار نوافل و قضا
بعض الفرایض و ذکر و تلاوت و مراقبه بی اجازت و تعیین او شروع نکند و هر چه خاطر شیخ آنرا کاره بود بدان اقدام ننماید
و به سبب اعتقاد حسن اخلاق و کمال حلم و مدارات او آنرا حقیر نشمارد چهاردهم آنکه بی واسطه منتظر و مترصد آن باشد که
بر لفظ شیخ چه میرود و زبان او را واسطهٔ کلام حق داند پانزدهم آنکه در صحبت شیخ آواز بلند نکند چه رفع صوت
بحضرت اکابر نوعی از ترک ادب است ازین است که حق تعالی فرمود یَا اَیُّهَا الَّذِیْنَ اٰمَنُوْا لَا تَرْفَعُوْا اَصْوَاتَکُمْ
فَوْقَ صَوْتِ النَّبِیِّ شانزدهم آنکه نفس خود را از تبسط منع کند و با شیخ بفعل یا بقول طریق مباسطت نسپرد چه بواسطه
انبساط حجاب احتشام برخیزد هفدهم آنکه چون خواهد که با شیخ از مهمات دنیوی یا دینی سخنی گوید نخست از حال شیخ
معلوم کند تا فراغت استماع کلام او دارد یا نه و بر طریق استعجال هجوم مطالب و اقدام ننماید هجدهم آنکه حد مرتبهٔ خود نگاه دارد
و در چیزی که مقام او نبود در مجال سخن نگوید چه شاید که در آن ضرری باشد قال الله تعالی لَا تَسْئَلُوْا عَنْ اَشْیَاءَ اِنْ
تُبْدَ لَکُمْ تَسُؤْکُمْ نوزدهم آنکه مجال آنکه شیخ آنرا پنهان دارد از کرامات و واقعات و غیر آن چون بدان اطلاع
یابد افشای آن نکند چه شاید که شیخ را در آن مصلحتی دینی و دنیاوی باشد که علم او بدان نرسیده باشد بیستم آنکه اسرار خود را
از شیخ پوشیده ندارد و هر کرامتی و موهبتی که از حضرت الوهیت به وی فایض شود به تعریض یا بتصریح برای شیخ عرضه کند
بیست و یکم آنکه هر چه از شیخ نقل کند بقدر فهم مستمع کند و سخنی که در آن غموض و دقتی باشد و شنونده از آن مراد قائل
در نیابد و داند که ممکن باشد که اعتقاد مستمع در شیخ فاسد گردد نگوید انتهی و در فواید الفواد است که خواجه فرمود
اگر مریدی بسفری رود و از پیر وداع شود تا وقتیکه از سفر باز نیاید باید که بتجدید بیعت سر حاضر نشود و درین محل حکایتی فرمود که یکی

از خدمت شیخ فریدالدین گنج شکر رخصت شده در سواد قصبه اجودهن فرود آمد روز دیگر همراهیان او آنجا مقام کردند
بخدمت شیخ آمد فرمود که دیروز رخصت شده رفته بودی امروز باز آمدی گفت امروز همراهیان من مقام کردند من باز
آمدم شیخ فرمود مبادا وقت شب باز روی در قافله خود رفت روز دیگر نیز همچنان شد و باز آمد شیخ سبب پرسید همین جواب
داد سوم روز همین اتفاق شد پس شیخ دو نان طلبیده بوی داد و او را روان کرد چون برفت بعد ازان بخدمت شیخ
نیامد انتهی و نیز درین کتاب است که خواجه بدر اسحق خدمت میفرمود که شیخ من میگفت که در عمر خود یک جزو بدست خود
پیر خود کرده ام که وقتی از شیخ اجازت خواستم که چله بکشم وی فرمود که حاجت نیست که ازین شهرت حاصل آید و از آن
ما چنین نیامده است گفتم که شیخ آگاه اند که مرا درین نیت شهرت نیست پس شیخ ساکت شد ازین سخن در بقیه
عمر خود خجالتها خوردم و توبه کردم که چرا جوابی ناموافق حکم ایشان دادم بعده خواجه فرمود که مرا هم یکبار چنانکی بی قصد
بخدمت شیخ خود رفت که نسخه عوارف بخط باریک ناکاره نزد شیخ بود روزی شیخ را دیدم بان نسخه تامل شدید بر زبانم
گذشت که شیخ نجیب الدین نسخه صحیح دارد این سخن گران گذشت بابا فرمود که درویش را قوت تصحیح نسخه سقیم نیست
مرا ازین هیچ خیال نیامد که چه میفرمایند چون تکرار این سخن بر زبان شیخ گذشت بدرالدین اسحاق ازین گفت که شیخ ایما
سخن در باب تو میفرمایند من برخاسته سر برهنه کرده در پایش افتادم و گفتم نعوذ بالله مرا ازین سخن خورده گیری
کجا شیخ قصد نبود نسخه دیده بودم ازان حکایت میکردم هر چند که معذرت میکردم اثر ناخوشنودی همچنان میدیدم
ازین رنج خواستم که در چاهی افتم آخر بصحرای رفته میگریستم پس فرزند آنحضرت را که با من الفتی بود خبر شد و با تسکین نیکو
عفو کنانید شیخ مرا طلبید رفته بر پایش افتادم خوشنود شد در بر گرفت و فرمود که برای کمال حال تو اینکار کردم و فرمود که پیر
مشاطه مرید باشد انتهی و مرا خلعت خاص مشرف گردانید انتهی بالجمله اولی از شرایط مریدی درین زمانه آنست که
با پیر خود نسبت قلبی دارد و ازین کمتر نبود که با کی از اقربای خود میدارد در گفتگو و نشست و برخاست جمیع
احوال خود با شیخ مودب بود و کمتر ازان نبود که با یکی از امرا و آقا مودب میشوند و فرموده او را بجان و دل قبول نماید
و رضای پیر بر همه مقدم دارد و او را بر جمیع مشایخ زمانه افضل دارد و در حصول نسبت با خدا سعی نماید با کسیکه
از پیر وی مخالفت دارد صحبت نکند و مصاحب نباشد بلکه از وی آزرده باشد چنانچه در نفحات است که سخن در مناقب
ابو الحسن از مشایخ وقت بود گذشت شیخ الاسلام گفت که من با وی نیک نیم که وا استادم خصمی است نمی باید که او استاد

رنجیده‌اند و تو از وی نرنجیده باشی سگ بهتر از تو بود انتهی و در رشحات است که سبب مقهوری شیخ سیف الدین بالاخانه
یاران خواجه بهاءالدین نقشبند بود اینست که روزی در یکی کوچه بخارا همراه شیخ خود بود اتفاقاً شیخ محمد حلاج
که از مشایخ وقت بود از برابر پیدا شد خواجه بزرگ بموجب کرم و مروت بجانب وی توجه کردند و وقت رفتن وی شیخ
شش قدم باوی مشایعت کردند سیف الدین این پسندیده نکرده خود را میان آورده چند قدم دیگر باوی مشایعت کرده
بجای آنکه محمد حلاج از منکران غالی خواجه بزرگ بود خواجه را ازین بے ادبی که مریدش کرد غیرتی عظیم آمد و بغایت متغیر شدند
چون بوی رسانیده آمد فرمود که باین بے ادبی که حلاج را مشایعه کردی خود را برباد دادی و بخارا را خراب کردی و
عالمی را ویران ساختی پس عنقریب همان شد که فرموده بودند انتهی و از پیر خود طالب کرامت نباشد بلکه طالب حق
باشد و با متوسلان و متعلقان وی به نیاز و ادب باشد و خدمت وی از جان و مال سعادت انگارد و بهبودی
ظاهر و باطن خود در توجهات او داند و حاضر و غایب وی بهمه انوار روحانیت او استمداد جوید و هر چه از وی صادر شود
اثر صواب داند و هر چه پیر و اوا ... شود از کشوف و وقایع و غیر آن به پیر عرض نماید که اینقدر ضرورست چنانچه حضرت مجدد
در رقعه نوشته اند بخوی خواجه جمال الدین مدنی است که از کیفیت احوال اعلام نداده اند شنیده ام که مشایخ کبریت احمر را
که نباشند و از احوال و واقعات خود بعرض شیخ نرسانند از کف پای میفرمایند یعنی دیگر چنین نکنند و هر چه پرده بپوشانند
باشند انتهی و صحبت که سنت مؤکده است هر روز با شیخ خود دارد لیکن بپاس ادب اگر خللی راه یابد در هر ماه خط و کتابت
باید داشت تا غیبت کلی واقع نشود همچنین گفته اند علاءالدین عطار قدس سره انتهی و مرید را احتیاط عظیم درین باید
که گاهی بکنایه و هزل با تجدید بر زبان حرفی نراند که از آن نفی بیعت مفهوم شود که از یک حرف نقصان مرار ادب پیدا
میشود و اگر کسی بپرسد تو مرید کیستی اول نام پیر خود گوید نه که نام پیران پیر که درین صورت هم در ارادت نقصان عاید
میشود چنانچه در رساله منادیه مذکور است که در راه سلوک سالکان طریقت باید که بپرسند که مرید کیستی و در کدام
سلسله‌ای اکثری نادان که پی برخطا برده اند و حق پیری و مریدی نشناخته اند میگویند که ما مرید غوث الثقلین ایم
و یکی میگوید که مرید خواجه معین الدین چشتی ام و یکی میگوید که مرید شاه مدار ام و یکی میگوید که من مرید خواجه احرار ام
و علی هذا القیاس نام هر یک مشایخ صاحب سلسله بر زبان میرانند و نام آن شیخ که بدو بیعت کرده و مرید وی شده اند
هیچگاه بر زبان هرگز از اول یاد نمیکنند بلکه از وی عار میدارند پس ایشان همه بر غلط رفته اند و مرید هیچکدامی نباشند لهذا نادرست

تربیت و تعلیم از وی شود نه از دیگری و رجوع کردن با وی عین رجوع کردن با پیر خود است و در [illegible] است که پیر [illegible]
بالمن مدد و معاون او خواهند شد و درین هیچ شک نیست آنچه متخیل است آنکه پیران از پادشاهان محبوبان صوری کم نباشند
هرگاه که پادشاهان اندک التفات نوکر خود به طرف غیر بینند غیرت آید که هرگز [illegible] ننگ می‌کنند و نوکر امش نگه [illegible] و خوبان اندک
توجه عاشق به سوی دیگری ننگ و عار پیدا می‌شود و دیگر توجه از وی می‌گردانند بوالهوس [illegible] که مخدوم حقیقی و محبوب
غیرت تحقیقی باشند چگونه از حرکت مرید آزرده نخواهند شد و چسان مرشد [illegible] و مهمات خود از این حرکت ناراضی نخواهند گشت
نعوذ بالله من ذلک غرض تابع را با متبوع سر و کار باید داشتن نه با دیگری اگرچه یگانه باشد در [illegible] متبوع دینی و دنیوی هر دو برابر
اند حکم یکسان است و پیر را باید که بر مرید تکلیف ما لا یطاق ننهد و وقعت خود از دل مرید زایل نگرداند و همیشه در نظر مرید
خود را با هیبت و وقار دارد و حرکتی نکند که کراهت خاطرش بار آرد و امتحان و آزمایش مرید [illegible] در این
زمانه را اصل سابق قیاس نکند که درین زمان آنچنان مریدان راسخ معلوم هرگاه که در زمان سابق کمیاب بودند چنانچه در
رشحات است که حضرت عبیدالله احرار فرموده‌اند که اهل ارادت بغایت کم‌اند شیخی پیش یکی از اکابر نوشته فرستاد که اگر مرید
صادق نشان دهند پیش ما فرستید آن بزرگ در جواب نوشت که اینجا مرید کم است اما شیخ هرچند که خواهند پیش شما بفرستیم فقط
پس از حق یقین است که درین زمانه تا وقتیکه پیر موافق مزاج مرید نشود پیری او را نشاید [illegible] یعنی مرید از وی نفرت
شود و در رابطه ملاقات صوری هم [illegible] حتی که در امری که خلاف وی گوید نوبت به عداوت کشد و عداوتی که از بیگانه
بود توقع نباید مریدان این زمانه در اندک نصیحت دینی با پیر خود در پیش می‌شوند [illegible] پیران در امر دنیاوی دخل نباید
[illegible] بخلاف وی گویند کی قبول کنند پس پیر را باید که حتی الامکان در امر دنیاوی مریدان دخل نکند [illegible]
با مرید [illegible] نه با اهل وطن با که مرید هرچند از بیگانگت نسبتی اقرب باشد در نسبی بیگانه خواهد بود که من این حال بسیار
مشاهده کرده‌ام در عهد من درویشی بود روزی از مرید خود نصیحت کرد به خلاف مزاج وی افتاد پس تا زندگی رو به
پیر خود ندید با وجودیکه در یک شهر بماند و بعضی مریدان به توقع فواید ظاهری با پیران محبت و اعتقاد پیدا می‌کنند چون از
نیل مراد خود مایوس می‌شوند نا آشنا می‌گردند مرادش خواه دولت و جاه باشد خواه ترکه و ارث پیر چنانچه یکی را
دیدم که وی ترکه خود به ورثه‌های نسبی خود تقسیم کرد و مریدش که از بیگانه بود خصومت پیدا کرد و بر زبان آورد که من
چندین مدت خدمت کرده بودم به توقع همین ترکه چون ترکه نیافت ترک پیر ساخت و بعضی [illegible] که توقع

جانشینی وی خدمت میکند چون سجادگی پسرش قرار می یابد در دل خود رنج میکند و بشکوه و شکایت حاضر و غایب
پیش می آیند مخالف پیرزاده میگردند و میخواهند که در جانشینی وی خلل افتد و خود قایم مقام و مالک تکیه وغیره اموختند
او گردد پس اینحال اکثر اقربا را و مرید که الاقرب کالعقرب هر قدر که مرید بیگانه دور از خانه باشد محب خادم راسخ تر بود و ازین
که اکثر بندگان بوطن خود سکونت نکرده اند که مردم وطن ایذا میدهند هر گاه پیغمبر از مکه معظمه موطن خود به مدینه شریفه
هجرت کرد پس بدیگری چه رسد و هم ازین سبب است که اکثر بندگان یگانه خود را مرید میکردند و میدانستند که در ایشان
استعداد محبت و اطاعت نخواهد بود و در اندک معامله دنیاوی منحرف خواهند شد شنیده که با آل پیغمبر علیه السلام
از یگانها چه بوقوع آمد و سببش همی بود که یگانه را حوصله ریاست و دعوی همسری باشد و بیگانه را سر ابا لحاظ و
وبندگی اگر یگانه مثل بیگانه طریقه خادمی و محبت ورزد از غیر فایده زیاده تر باید و این بسیار کم است النادر کالمعدوم
از نعمت نسبت دینی اکثر یگانها حاصل میکنند پسران و برادران موجود باشند و نمی یابند که یگانها گرفتار نسبت یگانگی
باشند نه قدر آن نعمت دانند و نه بآن صاحب نعمت محبت می ورزند پس چگونه بهره یاب شوند و پیر را باید که در صلاحیت
ظاهر ممتاز و مشار الیه باشد والا در دل مرید چه وقعت او خواهد بود باری در درویشی آنقدر باید که از دیگر صلحا
ممتاز بود چنانچه مولوی روم میفرمایند مرغیکه از زمین به بالا پرد اگرچه بآسمان نرسد اما آنقدر باشد که از دام
دور باشد و برهد همچنین اگر کسی درویش شود و بکمال درویشی نرسد اما آنقدر باشد که از مردم عام و اهل دنیا
ممتاز باشد و از صحبت اهل دنیا برهد و سبکبار شود و نجی المخففون و هلک المثقلون [illegible] بغرض [illegible] آنقدر
باید که در آداب کردن و خدمت نمودن با پیران دیگران ممتاز باشد و با پیر خود ظاهرا و باطنا محبت دارد و
هیچ چیز با پیر خلاف نکند و هرگز با پیرزاده بدعوی همسری مقابلت پیش نباید که روسیاه خواهد شد و در قیامت
پیروی پیران خجالت خواهد کشید و معنی محبت آنست که هرچه مقدور باشد بمال و جان خدمت کند و مداح وی باشد
و در پیرایه همه بزرگان برگزیند مثل بعضی که از زبان چیزی دیگر میگویند و بمعامله بطور دیگر پیش می آیند این را
نفاق گویند بعضی معنی محبت و دوستی بزرگان انحصار کردن فاتحه دانسته اند هرچه میخورند بران فاتحه پیران کرده
میخورند و از ان چیزی اندک هم بمتعلقان وی میرسانند و بدانست خود این را کمال محبت میدانند که هر وقت یاد پیران
میکنیم و با پیرزادگان چنان معیشت دارند که ناگفته به مثل ایشان چنان است که کسی در هند گفته است ماتم کردن حسین

گانوین حسن پوره و فاتحه هم اگر میکنند بر چیزی میکنند که مفت بدست آید گویا این مثل در حق ایشان است حلوا یکی دو کان
داد اکا فاتحه گاهی از پیش خود خرج نکرده باشند و شی ذهند بر چیزیکه فاتحه کرده شود بهتر است که به اولاد وی بدهد یا به محتاج که خود
بخورد و این فاتحه و اخلاص اچه باید گفت و این محبت و اختصاص اچه باید فهمید القصه درین باب تا کجا نویسیم که آداب پیران
و مریدان را حدی نیست مقصود من از تحریر آداب ایشان نه آنست که خدمت جهلای این فرقه باشد بلکه مراد آنست که
اگر مردی لایق ارشاد است باید که بر آداب پیران نظر کند و خود را برین معیار بسنجد اگر موافق اینهمه یابد شکر گوید و اگر چیزی تفاوت
یابد خود را ناقص پندارد و مغرور به بزرگی نگردد و در تحصیل آن سعی کند و از مریدان خود طالب خدمت و آدابیکه نوشته ام
نباشد و اگر در امری از ایشان قصور بیند معاف کند و معذور دارد که درینوقت هر قدر خوبی و نکوئی که بنظر آید غنیمت
و اگر مردی اهل ارادت است وی را باید که بآداب مریدی که نوشته ام نظر کند اگر خود را باین قسم مؤدب یابد شکر الهی بجا
آرد و الا گنهگار و قاصر و ناقص باند و در پی تحصیل آن قدم گذارد و دیگر پیر را باین شرایط نه سنجد که موافق این شرایط
و آداب پیران هم درین زمانه کمیاب خواهند بود و بس معتقد و درست خواهد شد غرض هر دو فریق را باید که خود را بمیزان
آداب خود سنجیده باشند تا عجب ایشان دفع گردد و دعوی ایشان بشکند و در شرح شرفا است که بنای اوستادی
و شاگردی بر دو حرف است بنای اوستادی بر شفقت و بنای شاگردی بر حرمت هر کرا حرمت نیست شاگردی را نشاید
و هر که را شفقت نیست اوستادی را نشاید انتهی **فصل پنجم** در بیان حقیقت سجاده و آداب آن و آداب صاحب
سجاده و پیرزاده بدانکه درویش را باید که حقیقت سجاده بداند و آداب آن بجا آرد چون مرید کامل شود شیخ را باید
که سجاده بدو عنایت کند تا مرید کامل بر سجاده نشیند شیخ عبد الحق دهلوی در ترجمه مشکوة شریف میفرماید که تصدی بر سجاده
مشیخت برای وعظ و ارشاد و هدایت بی اذن مشایخ و اجازت و استخلاف ایشان جائز نبود و هیچنانچه بعضی تشیخ
از اهل جهل و هوا میکنند انتهی و شیخ احمد سرهندی نوشته اند که مولانا درویش محمد بزرگ بودند و تمام اهل ماوراء النهر
به بزرگی ایشان قایل هرگز تجویز نمیتوانکرد کسانی بی اجازت ایشان مرید کرده باشند در اوایل یا در اواخر که این
قسم عمل داخل خیانت است باد نمای مسلم این ظن نمیتوانکرد و تکلیف با کابر دین و اقدام برانچنین نزدیک جمهور
مشایخ موجب طرد است و در لطایف اشرفی مذکور است که روزی مولانا غریب که اجله یاران حضرت نظام الدین
اولیا بودند برچار بالش در خانقاه خود اجلاس نمودند ضعیفی عرض بجناب محبوب الهی حاصل شد چون بخدمت رفتند

آنحضرت از ایشان اعراض کردند و توجه خویش را ایشان مبذول نفرمودند وقت اظهار سبب همین ارشاد گشت که آنچه معنی
از آداب و آداب مراحل درست کرد بی اجازت شیخ کسی بر سجاده نشیند چون مولانا بعرض رسانید که در واقعه چنان است
اما این ضعیف مرضی داشت با وجود کبر سن که جلوس بر آن ناگزیر بود نه از راه تشیخ بود عفو خواست از سر نو امر بحلق فرمودند
و بار دیگر از وی بیعت گرفتند انتهی اما آداب سجاده آنست که از خلوت بیرون آید و بر سجاده دوگانه بیگانگی حق گذارد
بعده تکیه بخواب کند و جماعتی که رو برو نشینند بر ایشان تواضع و اکرام و بر هر یک نظر رحمت و شفقت کند و کلام لایعنی
نگوید جز قول خدا و رسول و یا سخن سلوک و سند مشایخ که در نفع دین باشد و دست بر ریش بسیار نرساند و دست
را در شرمگاه هر بار نکند هر دو دست خود میان زانو نه نهد و بر سجاده مربع نشیند تا وقتیکه با وضو باشد چون طاقت
نشستن با وضو نباشد در خلوت خود رود و وقت آمدن و رفتن بر جماعت سلام علیکم گوید چنانچه قول مشایخ عظام است کم لیس
علم و انطق بعلم اول الکلام تحیتهم فیها السلام ابتدا یعنی ابتدای سخن بسلام کند با اصحاب خود چنانچه خاصهٔ رسول علیه السلام بود
و اگر کسی از حروف سجاده پرسد که چند اند بگوید که پنج اند سین جیم و الف و دال و ها و اگر کسی از معنی پرسد
بگوید سین یعنی سر خود نگاهدارد و یا سخاوت باشد جیم جلالت خود نگاهدارد یعنی ببزرگی خود باشد و سبکی نکند که اهل
جلال در دل خاص و عام سبک نمی نماید و در طریقه بزرگی اینست که الکاظمین الغیظ والعافین عن الناس والله یحب المحسنین
اگرچه جلالت اهل تصوف مشهور است تاهم بر خطای مردمان تحمل ضرورست مبادا که نفس سرکش باین سبب راه یابد و اهل
خلق را مغلوب سازد و از دست و زبان وی چیزی خلاف شریعت و طریقت بر آرد تا از مرتبهٔ سجادگی بر اندازد و موجب
پشیمانی و افسوس و ملامت گردد لهذا باید که صاحب سجاده با حلم ورزش کند و هر چه گوید از نص و احادیث و مسائل و اقوال
بزرگان بنرمی و بلاغت و با اخلاص تمام و با اخلاص محمدی علیه السلام ادا نماید تا راه فیض هدایت بر مردمان بسته نگردد
الف یعنی اسم را همیشه ذکر گفته باشد و هیچ وقت ازین مشغله غافل نشود و الاغیار و زنگار غیرت بر دل نشاید گیرد
دال یعنی دنیا را طلاق دهد و دوست ندارد زیرا که دوستی آن دور کند از خدا است چنانچه وحی کرد حق تعالی به داود علیه السلام
یا داود ان کنت تحبنی فلا تحب الدنیا فان حبی وحبها لا یجتمعان فی قلب احد ابغض الدنیا فیهما فانما هی استتر من الله
چنانچه بزرگی میگوید ؎ از دل برون کنم غم دنیا و آخرت یا خانه جای رخت بود یا خیال دوست ها یعنی هدایت از حق تعالی
بخواهد این مرتبهٔ معرفت موقوف بر هدایت است تا که چراغ هدایت نیفروزد معرفت حق تعالی رو نه نماید باید که در مناجات

اهدنا الصراط المستقيم صراط الذين انعمت عليهم خود را مستحق سازد تا روشنائی چراغ هدایت زائل نشود
انتهی و در مجمع السلوک ست که صاحب سجاده کسی را گویند که بر جادهٔ شریعت و طریقت و حقیقت مستقیم بود و الا سجاده
نگویند لانها دعا ما اولی فی الارشاد وانما سمی السجادة سجادة لان اصله سجادة ضربت و ترکیبت والمراد منها
طرق شريعة وطريقة وحقيقة فمن سلك هذا الطرايق الثلثة استحق السجادة والا لا انتهی و در غنیة الطالبین
که فقیر را باید که جامه سجاده و سائر آنچه در دست دارد از اصحاب دریغ ندارد و سجادهٔ خود را بلندتر از دیگری نگسترانند و
پای بر سجاده نه نهد و اگر دیگری پا نهد نرنجد و چون یکی دست بر دوش می نهد منع نکند اما خود برین چیز جرأت نکند و همه را
خدمت کند و بمجلس خدمت خود طلب ننماید و چون بحمام در آید خادم را از دلاک نگرداند و اگر فقیری بطور خود دلاکی او کند مانع
نیاید و چون در خرقه و سجاده وی بچشم طمع بیند ایثار آن نماید و در مجلس دیر نیاید و فقیری را در انتظار خود ننشاند و چون
برای فقیران طعامی ترتیب دهد و پاکیزگی آن کوشش نماید و زود بیارد و اگر طعام بسیار باشد خود هم بخورد و اگر با جمعی بر سفره
نشیند بر ایشان از خوردن سبقت ننماید و چیزی برابر خود نگزیند و اصلا از آن برندارد و اگر دران اثنا کسی بوی هدیه آرد آنرا میان
همه بگذارد و اگر بیمار شود و محتاج دوا گردد بی اذن اصحاب تداوی خود نکند و چون بر رباطی یا مدرسه فرود آید و آنجا
شیخی باشد تبعیت او اختیار کند و از حکم و اشارتش تجاوز ننماید و میان فقرا آواز خود را بتسبیح و تهلیل بلند ندارد و اوراد
بخفیه بخواند تا بفکر و اندیشه دل تبدل سازد مگر آنکه از خود ش بود که خاصان در جمیع احوال از آفت عجب و ریا معصوم
محفوظ اند و باید که در مجلس با هیچ کسی سخنی پنهانی نگوید که موجب توهم دیگران نشود و بسبب کثرت حاضران دل ایشان را تنگ
نسازد و بپاسبانی باطن مقید باشد و در میان جمع باداء نوافل و اوراد و قیام ننماید و موافقت اصحاب لازم شمرد و اگر روزه
دارند روزه دارد و اگر افطار کنند افطار کند و در مجلس نخوابد و اگر خواب آید برخیزد و بگوشه بخسپد و چون خوابش گم شود
باز بمجلس رجوع کند و اگر از اصحاب با وی در امری مبادرت نمایند فرصت دهد تا او سخن را باخر رسانند انگاه هر چه در
رای او صواب نماید بتیسیر او باز نماید و بر مائده مدح و ذم نکند و بنیک و بد آن شکر گوید و با هر کس بمهربانی و ملائمت سخن
گوید و در هیچ حال درشتی نکند و سخنی از وسر نزند از ابو سعید ابن احمد ابن عیسی منقول ست که مدت سی سال با
درویشان صحبت داشتم هرگز میان ما و ایشان سخنی نرفت که سبب آزردگی و وحشت ایشان شده باشد گفتند
چه میکردی گفت پیوسته مخالفت با نفس خود می پرداختم و باید که با احسان بر درویشان منت نه نهد بلکه بقبول احسان

از وی ممنون شود و در توفیق احسان شکر الهی بجا آرد و از جمله آداب صحبت با درویشان این ست که ایشان را
محتاج سوال نسازی و پیش از سوال حاجت ایشان را دفع کنی و اگر اتفاقاً درویشی از تو قرض خواهد بظاهر با او
دهی و در باطن نیت هبه کنی و در ابتدا نام هبه نگیری تا بار منت تو بر وی گران نیاید و بکنایت و اشارت بر وی
معلوم نسازی که بر ذمه او حق نداری و از انجمله آنکه اگر فقیری سوال کند مراعات خاطر او نمائی و در عطا مطلوب او توقف
و او را بطول انتظار منغص نسازی که فقیران این وقت تاب آینده ندارند و در خبرست ابن آدم ابن وقته لیس له
وقت انتظار المستقبل و از انجمله آنکه چون بدانی که صاحب عیال ست در خور کفایت او و عیالش احسان کنی که
محسن احسان خود را باتمام رساند و از انجمله آنکه صبر کنی بر شنیدن انچه با تو بگوید و با بشاشی کشاده پیش آئی و بنگاه تند
جانب او نه بینی و سخن وحشت انگیز نگوئی و اگر چیزی خواهد نداشته باشی بوعده جمیل او را بازگردان و بهوسیده در دوشش
نپنداری که شاید ایمعنی سبب رنجش او شود و لیس طیش نماید بر قسمت ازلی سخن گوید و دلش کور شود و لهذا ایمانش برهم خورد
و تو بان مواخذ گردی که سبب شورش و برهم زدگی او تو باشی پیداست که فقیر بسبب سوال از خلق محروم مانده از حق و حقائق
نیز محجوب گشته اگر صبر ورزیدی و سوال از خلق نکردی بهره مند شدی و رحمت الهی متکفل پرورش او گشتی و عدوشان او قول
خدا و هو یتولی الصالحین صادق آمدی و از غیر بے نیاز شدی و مردم به نیاز وی او رشک بردندی و همه چیز بی طلب
مردم پیش او آمدی و پیش او عکسے رفتی و هر کس پیش او آمدی از انوار او در رنگ آن گرفتی و بروایح طیبه او خوشبو گرفتی مردم
مشغول بود و بندگی او از ایشان غائب بود که بجذبه الهی از ظلمت تعلق دنیا بنور وارستگی پیوستی قال الله تعالی ان اصحاب
الجنة الیوم فی شغل فاکهون بسبب آنکه امروز تفویض احوال را بسعای بهشت بدل نموده اند ان الله اشتری من
المؤمنین انفسهم و اموالهم بان لهم الجنة لهذا در آزادی ایشان را در بهشت مشغول سازد بچیزی که هیچ چشمی ندیده
باشد و هیچ گوشی نشنیده باشد پس فقیر که مال و جان خود را بمقابله بهشت بدل کند و بهشت بمقابله پروردگار خود بفروشد
درکتب پیشین مذکورست که دوست ترین دوستان من بنده ایست که حق ربوبیت بجا آرد و مرا بعوض پرستید [illegible]
علیه السلام فرمود که اگر بنده ابتغای بهشت و دوزخ را نمی آفریدی آیا پرستش او حق کرده نبودی پس لائق فقیر آنست که دل را
از خواهش ماسوی الله خالی کند و اگر فقیر تنگدست کشاده دل بسبب ضرورت برای عیال خود از تو چیزی سوال کند
و منظور نظرش الهام حق باشد که عیال بنده حاجت سوال مامورست و تو او را با وجود قدرت از عطای خود محروم بازگردانی

هم اینها شد که تفضیل عکس گردد و فقر او بنوع غنا گردد تو باد شاه گردد و این انقلاب عذابیست سخت آنگاه به بلای بد مبتلا شوی که
راه نجات نیابی مگر آنکه رحمت الهی ترا دریابد و موفق عذر خواهی شوی و اسباب استغفار در آئی و بارحم الراحمین بازگشت
نمائی بر فقیر در حال فقر لازم است که محبت او بفقر مثال محبت غنی باشد باغنا چنانچه غنی کارها کند و کوشش نماید تا غنا
او زائل نشود فقیر نیز سعی نماید که فقر او زوال نیابد و زیاده از قدر کفایت او از کسی سوال نماید و هنگام تهیدستی بعد فاقه
وقت بیشتر مستظهر باشد و هر چند فتوح کمتر باشد خوشتر گردد و هر چند عیالش افزون تر بود و سروسامان ولش در امر رزق کمتر
بود و بداند که بنام هر کس رزقی مقدر شده که باو میرسد و در وعده حق شک نکند و در یاد مرگ باشد تا از تشویش نفس محفوظ
ماند پیغامبر ما علیه السلام اکثروا ذکر هادم اللذات اعنی الموت و چون کسی بزیارت پیش او آید با و خلق نیکو کند
و آنچه میسر شود از طعام و میوه هر چند اندک باشد پیش کند فقیر ایثار سزاوار تر است از غنی و اگر موجب تنگی بر عیال باشد
نکند مگر آنکه ایشان نیز با ایثار باشند و باید که از شبهات پرهیز نماید که پرهیزگاری اساس دین است و تناول لقمه شبهه
خرابی دین باید که بتاویلات و رخصت نگراید و عمل بعزیمت کند و بغیر ضرورت سوال نکند و بقدر ضرورت اکتفا نماید و اگر
وانگی بحد باشد و حاجت بدرهم و رشته باشد تا آن وانگ را صرف نماید از کسی چیزی نخواهد که گفته اند لا یطلب
من الغیب شیئ ما دام فی الجیب شیئ انتهی **فصل ششم** در بیان حق سجادگی و پیرزادگی و بیان استحقاق
بآن و بجا آوردن آداب سجاده و پیرزاده مریدان را پوشیده مباد که سجادگی منصبی است رفیع و جانشینی مقامی است
بزرگ مگر در عصر انیکاره دولت است کنون باکرا و هند مگر دستور حضرات مشایخ کبار و صوفیان صاحب سلسله چنان
نیست که جانشینی و سجادگی حتی الامکان اول باولاد خود سپرند از فرزندان هر که لایق تر بوده باشد اگر فرزند
کلان صاحب لیاقت است ترجیح و اولویت او راست بعده دیگر و گاهی چنان هم واقع میشود که با وجود لیاقت پسر
بدیگری که پر لیاقت باشد سجادگی سپرده و تفویض نموده اند چنانچه در نفحات است که از مولوی جلال الدین رومی
سوال کردند که بخلافت مولوی کیست فرمود حسام الدین چلپی چند بار این سوال و جواب مکرر شد
چو ایشان پرسیدند بنسبت شیخ بهاء الدین سلطان الولد چه میفرمایند فرمود که وی پهلوانست حاجت بوصیت نیست
هنگامیکه مولوی قدس سره از دار رحلت نمود بجهت آن حضرت حسام الدین چلپی برخاست و با جمیع اصحاب
پیش سلطان الولد آمد و گفت میخواهم که بعد الیوم بجای پدر بنشینی و مخلصان و مریدان را ارشاد کنی

ونیغ زاستین باباشی ومن از رکاب تو غاشیه بر دوش نهاده بندگی کنم واین بیت خواند ؎ در خانهٔ دل ایمان آن کیست
ایستاده به سر تخت شه که باشد خسرو شاه وشاهزاده وسلطان او لد سر نهاد وبسیار گریست وفرمود الصوفی ابن الوقت
عرفته ما الیتیم کما هی ... همچنان که در زمان والدم تو خلیفهٔ بزرگوار بودی همچنین درین زمان خلیفهٔ بزرگوار مائی آنچه اشاره
از صوفی بوی کرده آید تتمیم خود وگاهی چنان باشد که بزرگی را وقت آخر رسد و پسرش خرد باشد پس وی اجازت
سید بعد فوت برادر بیشتر بکسی از خلفای خود وصیت کند چنانچه در ملفوظات شیخ حسین بن معز شمس بلخی که جامع آن مولانا
نعمت الله خلیفهٔ وی بودند مذکور است که آخرین وصیت شیخ من سلمه آن بود که من صغیر بودم پدرم شیخ مظهر مرحوم
را بعلالت مصیب شده بود مولانا فرید منتجب او وی را فرمود که اجازت نامه برای فرزندم حسین بنویس وی اجازت نامه
نوشته وحضرت مخدوم بران کتبه کرده تسلیم والدهٔ من فرمودند و با مولانا فرمود که اتابکی مولانا حسین بکن
بعد ازان ملال حضرت شیخ رفع شد پس متابعاً للشیخ من هم شیخ سیف الدین فرزند خود را اجازت سید هم و مولانا
نعمت را اتابکی او میفرمایید وبدین بیچاره فرمود که مولانا چون سیف الدین بزرگ شود او را علم بیاموزی و بیعت
کنی اجازت نامه نوشته فرمود که این را تسلیم والدهٔ او کن و خود شیخ سیف الدین را جامه خلافت پوشانید و مرا آن
او معتقد از موافقت با موافقان او ومخالفت با مخالفان او فرمود اَللّٰهُمَّ وَفِّقْ لَنَا اِتْیَانَ اَمْرِ الشَّیْخِ
وَمُوَافَقَةَ اَوْلَادِهٖ وَذٰلِکَ عَلَی اللّٰهِ لَیْسَ بِعَزِیْزٍ تم کلامه وگاه باشد که بزرگی را بالفعل
فرزندی موجود نیست مگر در شکم مادر است پس والد بزرگوارش باینخیال که شاید فرزند پیدا شود وصاحب لیاقت
گردد دیگری نعمت خود بالکل نسپرد گو آن دیگری از عزیزان وی باشد ونسبت خویشی یا برادرزادگی یا دامادی داشته
باشد چنانچه در کلمات متعلقات مؤلفه شاه خوب الله الهآبادی قصهٔ شیخ افضل الهآبادی در باب عطای تسبیح خلافت
بشیخ خوب الله مسطور است که داماد و برادرزادهٔ وی بود مفصل مذکور است اگر خواهی ببین غرض با وجود اولاد لایق
کسی دیگر مستحق سجادگی وجانشینی نشده باشد الا ماشاء الله و درصورتیکه اولادش نبود ویا محض نالایق و ناخلف
باشد پس خلیفهٔ وی قرار خواهد یافت که وی نیز بمنزلهٔ اولاد است که مَنْ سَلَکَ طَرِیْقَتِیْ فَهُوَ ابْنِیْ مصداق حال
وی است فلاولاد را که انبیا و اولیا دوست داشته اند وارث خود گردانیده اند از مقتضیات بشریت و سبب
آنست که وجود پسر عین وجود پدر است وبقای او عین بقای او و بعد مرگ هستی او از محل یاری اولاد حاصل آید

که صاحب لیاقت و سجاده نشین باشند زنهار مریدان پدر را با ایشان دعوی همسری نشاید و در هیچ امری برابری ایشان
نباید و مرید پدر را باید که مقابلت با پیرزاده خود بوجهی ننماید که ناروای محض است و موجب عدم حصول فیض ازین
و دیگر ضرر وانیست مریدان و مسترشدان پدر را که نزدیک ایشان بر صدر تخت نشینند و خلل اندازی شد ایشان کرده
الله حفظنا من هذا هرگاه که عوام الناس و اهل دنیا رعایت آداب خانوادگان خود چه قدر میکنند بپاس اینکه نمک
پدر ایشان خورده اند و مدتی بخدمت وی بسر برده اند و ای بر عقیدت کیشان که بدولت پدر ایشان چها چها دادو
معرفت و نعمت دین و ایمان حاصل کرده باشند و آداب فرزندان ایشان عزیز ندارند بلکه داو ارا نیا و برهمی رشد ایشان
گردند و در صاحب سجادگی کنند و انتظام کار ریاست ایشان برهم کنند پس شناعت این امر باید دریافت تا بکجا کشد و درین زمانه
چنین دیده و شنیده میشود مرتبه چنین اشخاص بدتر از حیوان باید گفت که الانسان عبید الاحسان ناشکری
محسن بعید از انسانیت است چنانچه رسول الله صلی الله علیه وسلم فرموده است که هر که شکر مخلوق نمی کند وی شکر خالق
نیز نمی کند و شنیده که حضرت علی کرم الله وجهه فرمود انا عبد من علمنی حرفا شاگردان را با استاد نسبت عبودیت
در کتاب سنابل مذکور است که روزی سلطان المشائخ حضرت نظام الدین بداونی با جمعی از یاران خود نشسته بودند که ناگهان
برخاستند و باز نشستند حاضران مجلس از حضرت پرسیدند که سبب برخاستن چه بود گفتند در خانقاه پیر دستگیر من سگی بود
امروز بصورت آن سگی دیگر در نظر من آمد که در کوچه می گذشت من بتعظیم آن استاده شدم صاحب کتاب بمقام تعظیم نوشته است این خود هم
سگی است که مشابه آن سگ بود که در خانقاه بود و اگر آن سگ بعینه حاضر شدی چه تعظیم و اکرام میکردند امروز
هیچ مریدی پیرزادگان خود را اینقدر تعظیم هم نمیکند ای برادر مرید و پیری نه سهل کار است انتهی ع پای سگ بوسید مجنون
خلق پرسید این چه بود گفت این سگ گاه گاهی کوی لیلی رفته بود هرگاه از باعث عشق لیلی حال مجنون چنین بود پس
در حق مرید چه باید گفت که با پیر مرشد دعوی محبت دارد و با اولاد شیخ حتی بی ادبی نکند نقل است که چون شاه محمد ماه قلندر خلیفه
شاه مجا قلندر در الهٰ آباد برای ملاقات شاه اهل الله احمد که فرزند نطفی و برادرزاده صاحب سجاده شاه مجا قلندر بودند رفتند نعلین
ایشان را بدست گرفته در صف نعال استادند هر چند آنحضرت مانع شدند و گفتند که سید صاحب این چه میکنید شما بجا شاه مجا
قلندر هستید ایشان در جواب گفتند که بجای شاه مجا قلندر شما هستید اما ادب همین است اگر من چنین نکنم این عوام الناس
سرکشی میکنند ازینجا ادب کنند و در کتاب هدایة المریدین ملفوظ حضرت قاضی محمد تقی مهونوی است که یکبار شاه عبد الله نبیره شاه

الہدیہ احمد قلندر در عالم خورد سالی بموضع تشریف آوردند قاضی موصوف بتعظیم برخاستند و گرد سر ایشان گردیدند و گفتند
که صاحبزاده چه نثار شما کنم هیچ ندارم اگر دین و دنیا و جان و مال همه را تصدق شما و همراه ای حق و شکران نعمت دینی
و معرفت یقینی که از بزرگان شما یافته ام نتوانم کرد پس بخانه [illegible] و گفتند که امروز صاحبزاده من تشریف
آورده اند چیزی نیست که نذر کنم چند فلوس بهم رسیدند آنرا شیرینی خریده پیش آنحضرت نهادند و فاتحه خواندند و در حق
ایشان بسیار دعا کردند فقط و خود شاه موصوف این قصه از فقیر بیان کرده بودند و تعریف حاجی صاحب که پدر
ایشان بسیار میگفتند با وجودیکه دران عهد حاجی صاحب خود بسیار پیر و بزرگ بودند و ایشان صغیر سن اما ادبیکه
از ایشان بوقوع آمد چنان بود که خوردان با بزرگان میکنند [illegible] پیرزاده یا در که پیر را میکردند که پیرزاده فضیلت
هست یکی آنکه دیگر نسبتی علی الخصوص مریدی که از فیض یافته باشد با پیرزاده که صاحب [illegible] و چنانچه بخط بعضی از
مشائخ حضرات صوفیه نوشته دیده ام که مرید اگر صادق است پیرزاده [illegible] خصوصا هرگاه که مجاز
از پیرزاده بود و خرقه خلافت و اجازت سلاسل از وی یافته باشد پیر خرقه اش گردانید [illegible] پیر بیعت وما
دانند [illegible] مگر فرق در پیر بیعت و پیر خرقه آنست که پیر بیعت یکی بود و پیر خرقه متعدد هم و منکر شدن بی ادبی
مرید و واسطه طریقت ست چون منکر و بی ادب پیر بیعت که دست بیعت داد و قرابت قریبه نسبتی در [illegible] هیچ بکار
نیاید که پیری و مریدی چون عبودیت و عبدیت است و همچنان ست پیرزادگی خاصه پیرزاده که مجاز هم باشد از پدر
خویش و [illegible] همچنان مرید و آزردگی وی بمرید پدر چون آزردگی پیر بود بلکه چون آزردگی حق مطلق و
رسول حق است و مریدان پدر را باید که با پیرزاده خود بادب پیش آیند [illegible] خدمتش نمایند و خلاف ادب
پیر مرید که پدر اوست کی راضی شود و در صورت مخالفت و خصومت با پیرزاده [illegible] الفت و خصومت با پیر
رجوع می کند. و حضرت بمانی شریعت متحقق گردد نعوذ بالله من شرور انفسنا و من سیئات اعمالنا
انتهی و حکم خلیفه پیر همین است چنانچه شیخ جمال الدین هانسوی در رساله خود می نویسد ان اذی الشیخ او الخلیفة کما
اذی الله و رسوله من وقع فی الشیخ او الخلیفة [illegible] علی الشیخ او الخلیفة کذبا
فهو خاسر فی الدنیا و الآخرة و من عاب الشیخ او الخلیفة [illegible] من الشیخ او الخلیفة
لا [illegible] الدنیا فهو قد حکم علی نفسه [illegible] بیعت با خلیفه [illegible]

کم شود و این بی ادبی است و جائز نیست این روش در طریقهٔ درویشان بلکه بعضی بزرگان چنان بوده اند که اگر در
شهری درویشی ابر ایشان نشسته میبود نزدیک او شان تکیه نمی ساختند و قیام در آنجا نمیکردند و اگر احیاناً اتفاق
میشد هر کسیکه پیش ایشان می آمد باوی میگفتند که پیش فلان برو چنانچه حال حضرت الدم چنین بود که در ابتدا چون
تجویز بنا خانقاه میشد و مهاراجه تکیت رای که معتقد آنحضرت بود خواست که مکانی برای آنحضرت ساخته دهد بعضی
مردم تجویز کردند که متصل مزار شاه پیر محمد صاحب قدس سره [illegible] افتاده اند بران قطعه احداث مکان کرده شود حضرت
فرمودند که اینجا مکان احداث نباید که متصل شاه پیر ما خانقاه ساختن نشاید با وجودیکه باهم کمال دوستی داشتند آخر علاقه
اندر شهر بمقابر بزرگان خانقاه ساختند من بعد اگر اینجا کسی برای مرید شدن می آمد میفرمودند که برو مرید شاه پیر شو
که او شان چنین و چنان اند با معتقد و دفع میکردند غرض بصورتیکه بی ادبی با پیرزاده واقع شود و سبب وحشت و فساد بنظر آید
ازان بکلی احتراز باید کرد که آخر موجب رنجیدگی و بی خواهش شده این حرکات البته خلاف طبیعت او خواهند افتاد پس نتیجه
اگر بی اجازت است [illegible] بعضی مشایخ را معمول بود که فرزندان خود را مرید پیرزاده خود می کنانیدند و اجازت و خلافت از ایشان
میدهانیدند با وجودیکه خود نیز بزرگ وقت بوده اند چنانچه در خاندان قلندریه همین دستور است و این نهایت ادب است و بعضی
مشایخ را چنین دستور بود که تا وقتیکه شیخ وی زنده میبود خود بر مشیخت نمی گرائید و اگر کسی اخذ بیعت و تعلیم میخواست
خرقه و اجازت از پیر خود میدهانید چنانچه حضرت شاه محمد کاظم قلندر قدس سره در رسالهٔ مناقب الخلفا نوشته اند که شیخ محمود قلندر
لکهنوی از اصحاب و شاگردان قطب جهان شیخ عبد الرحمان جانباز بود و قطب عالم بود لیکن برای ادب پیش پیر خود که شیخ
عبد السلام بود [illegible] مرید پیر زاده شاه ولی و خرقه او و ملقب بقلندر گردانید انتهی انصاف باید کرد هرگاه که درویشی از
درویشی دیگر میکند ادب پیرزاده خود دیگر [illegible] خواهد کرد و در نفحات است که وزیری شیخ علی بندار با شیخ عبد الله خفیف به تنگی
پیش رسید شیخ عبد الله خفیف [illegible] گفت پیش وای ابوالحسن [illegible] گفت که بچه سبب پیش [illegible] گفت تو جنید را دیده و من
ندیده ام انتهی و در [illegible] منقول است که چون شبلی را ارادت این راه پیدا شد بر دست محمد خیر نساج که از مشایخ وقت بود آنابت
آورده و توبه کرد [illegible] پیش جنید فرستاد صاحب کشف المحجوب گوید که فرستادنش پیش جنید نه ازان جهت بود که
از شبلی عاجز بود بلکه ادب جنید نگاه داشت و شبلی از خویشاوند جنید بود انتهی و همچنین حکایات بسیار اند که دلیل اند
بر اینکه درویش را باید که اگر معتقد و طالبی پیش وی می آید و ادرا پیش دیگری بفرستد نه آنکه خود طالب دیگری را معتقد خود گرداند

و دیگر از اعتقاد و محبت پیری باز دارد القصه درین باب لحاظ این مراتب ضرورست و برخلاف پیرزادگان از اهل دل و صاحب طریق
بمراحل دورند در رشحات هست که حضرت ایشان میفرمودند که اگر در راه سگی خفته باشد و صاحب جد و حال آنرا از راه برخیزانند
تا خود بآسانی از آن طرف بگذرد باید که حالت و کیفیت وی متغیر شود و اگر نه از مکر الهی آن حالت هست که با وجود آن فعل وجد و حال
وی برقرار ماند فقط لیس از تکلیف دادن سگی تغیر حالت صحیح میشود از رنجانیدن پیرزاده چگونه متغیر نشود و بالفرض
اگر نشود و حالت شیطانیست چرا که مکر الهی بود هم هست یکی بنسبت عوام و دیگر بنسبت خواص مکر الهی بنسبت عوام
باز دادن نعمت است با وجود تقصیر در خدمت و مکر الهی بنسبت خواص هست ابقای حال هست با وجود ترک ادب چنین هست
در رشحات قصه کوتاه ادب پیرزادگان و محبت ایشان یاده تر از پیر مرعی باید داشت و آن نیابد مگر از مرید صادق
که با پیر خود نهایت محبت و خلوص داشته باشد و چنانچه دوست ندارد مرید صادق پیر خود را که بواسطه او بدولت کمال
انسانی و معرفت حق رسیده و چنانکه عارف انفاسی [illegible] محبت کسی که مخالفت او پسندیده نیست چنانچه ابو جعفر هندی گفته
چون دوست نداری کسی را که هرگز از او [illegible] و یکبار نه العین خالی نیستی و چون خود محبت کسی با کسی بکمال رسیده باشد یقین
در مقام موافقت او باشی انتهی اصل در هر مقام محبت است و محبت فی الحقیقت کیمیاست خواه با خدا باشد یا رسول یا پیر یا برادر دیگر
و محبت را اقسام است چنانچه در نهج السلوک هست که سالکان میان محبت و عشق فرقی کرده اند عشق نهایت محبت
را گفته اند و بدایت محبت موافقت است بعده میل بعده موانست بعده مودت بعده هوا بعده خلت بعده محبت بعده
شغف بعده تیم بعده وله بعده عشق اما موافقت آنست که دشمنان حق چنانچه دنیا و شیطان و نفس را دشمن داری و دوستان
حق را دوست داری و با ایشان ملازمت کنی و فرمان ایشان را دوست داری تا در دل ایشان جای یابی و میل آنست که
در دل احباب دوست جای یافت و منظور گشت صاحب دولت شده خود را بطرف وی میل و موانست آنست که از همه
باشی و حق را همه وقت جویان مالی من انس بالله استوحش عن غیر الله و مودت آنست که در خلوت و جلوت از خود
باشی بعجز و بزاری در نهایت اشتیاق و بیقرار و هوا آنست که دل همیشه در مجاهده دارد و جگر را آب گردانی و خلت آنست
که برکنی همه اعضا خود را بدوست خالی کنی از غیر دوست و محبت آنست که از اوصاف همه پاک گردی و با وصاف دوست
موصوف شوی و شغف آنست که از غایت حرارت شوق حجاب دل پاره کنی و آب دیده را پنهان داری تا محبت را کتمان کند
محبت سر ربوبیت است و افشای سر ربوبیت کفر مگر بغلبه حال که طاقت نماند و اختیار هم نماند و تیم آنست که خود را بنده محبت

هر که از اوشان همعمر باشد او را بجای بزرگ خود فهمد و اگر اوشان در هیچ امر و در شیء محتاج الیه وی باشند از اوشان تعلیم و تعلّم شود
مضائقه ندارد و بی تکلف از اوشان اخذ طریق نماید و ننگ ندارد بلکه غنیمت شمرد که گویا اخذ طریقه از پدر خود کرده باشد
که خلیفه پدر بجای پدر است و در تعلیم شدن از هیچ کسی عار نکنند که اکثر پیرزادگان این زمانه همین عار و غرور جاهل مانند
و پیرزاده جاهل در طریق را اعتباری نباشد و هر که از ایشان صاحب لیاقت و قابل اجازت باشد وی را مجاز خود گرداند
و خرقه عنایت کند هر قدر که بواسطه خلفاء او و پدر او سلسله جاری خواهد شد بهتر است و موجب ترقی اوست که کثرت ارشاد سبب
زیادتی ثواب است روزی حضرت جنید با اصحاب نشسته بود و گفت که اگر بدانستمی که دو رکعت نماز غیر از نماز فریضه فاضلتر بودی از نشستن با شما
هرگز با شما نشستمی و مجالست نکردمی انتهی و رو برو و مریدان تعظیم و توقیر و تکریم اوشان بسیار کنند که بسبب تعظیم وی زیاده بزرگی
در دل خلق ثابت خواهد شد و در زیادتی رشد کوشد که رشد وی عین رشد وی است بکثرت مریدان آنها خوش گردد چنانچه
منقول است که مردی را غلامی بود بسیار مالدار روزی مال و اسباب غلام را دیده بسیار خوش شد و از آن حال برقص آمد
مولای او نیز از آن حال دیده برقص آمد غلام پرسید که یا بی شما چرا انبساط میکنید وی گفت ترا سبب انبساط چیست گفت
از اینکه من چندین مال دارم پس وی گفت که من بدین خوشم که مولای توام و اینهمه مال من است که تو از آن مائی پس صاحب
سجاده را همچنین فهمید باید که همه مریدان پدر و منتسبان آن خاندان که واسطه یا بواسطه از ذوات ایشان پیدا شده اند
موجب بزرگی و عظمت ماست و بس غرض درین وقت این چند اوصاف لازمه پیرزادگی است یکی علم دوم صلاحیت
ظاهر سوم اخلاق نیکو چهارم تحمل پنجم سخاوت ششم قناعت هفتم خدمت که معنی آن در مجمع السلوک آنست
که مسافر و مقیم صادر و وارد را به موافق طبع ایشان خدمت کنی و فراغت دل ایشان بجوئی تا ایشان با وراد و ذکر
بفراغ دل مشغول باشند و بخدمت تو که ایشان را جمعیت حاصل آید ثواب آن ترا نیز برسد و نماید خانقاهها و جماعت خانهها
صوفیان برای همین ساخته اند یعنی که درویشان چون یکی را بجای خود می نشانند و فرمان اجازت نامه می نویسند
خدمت مسافران و واردان صادر بکند و اگر در خانقاه چیزی موجود نباشد در یوزه کند و بیارد و خدمت ایشان بکند
تا فراغت ایشان حاصل شود و کسر نفس نیز حاصل گردد و آنچه خدمت مرکسی است که قرین او است یا کسیکه از وی زیاده تر
است و اگر خدمت فروتنی کند آن خدمت نیست بلکه رحمت و شفقت است انتهی این اوصاف مذکوره جامع منافع دوست
و نیز صاحب سجاده را باید که ساکنان خانقاه پدر خود را خدمت کند از هر چه حاجت باشد و تکلیف اوشان روا ندارد و صحبت

با اوشان با وقار و تمکین مدارد و بار خود بر اوشان ننهد بلکه خود بار اوشان بردارد و بهر آنچه کسی محتاج باشد برای آن اهتمام عبادات
معین گذارد و خانقاه را همیشه پاک و صاف و آراسته دارد و ساکنان خانقاه مشایخان را دعوه ملکیت مکان نرسد و نیز خود
نمیرسد که پیرزاده مالک مکانات پدر خود است نه غیری و مریدان آنجا را اتباع صاحب سجاده ضرور است که انتظام صوری
و دنیاوی بی متابعت یکی صورت نمیگیرد در نفحات است که سفیان ثوری گوید اول کسی که او را صوفی خواندند
ابوهاشم صوفی بود و اول خانقاهی که برای صوفیان بنا کرده‌اند آنست که برمله شام کرده‌اند و سببش آن بود که روزی امیر ترسا
بشکار رفته بود در راه دو تن را دید از این طایفه که فراهم رسیدند و دست در آغوش یکدیگر کردند و هم آنجا
نشستند و آنچه داشتند از خوردنی پیش نهادند و بخوردند آنگاه برفتند امیر ترسا را معامله و الفت ایشان با یکدیگر خوش آمد
یکی را از ایشان بخواند و پرسید که آن کدام بود گفت ندانم گفت ترا با وی چه الفت گفت هیچ چیز گفت از کجا بود گفت ندانم آن
امیر گفت پس این الفت چه بود که شما را با یکدیگر بود درویش گفت که این ما را طریقت است گفت شما را خانه هست
که آنجا فراهم آیند گفت نه گفت برای شما جایی بسازم تا با یکدیگر آنجا فراهم آیند پس آن خانقاه برمله ساخت انتهی این چنین
خانقاه برای همین است که درویشان متفق یکجا باشند نه برای آنکه مخالفان چند در یک خانقاه جمع باشند هرگاه که
اهل دنیا بسبب بی اتفاقی در یک خانه دو کس ماندن مصلحت نمیدانند پس درویشان که با وجود ناموافقت در
در یک خانقاه باشند و جایی یکجا ماندن نخواهند و نشان اتحاد و موافقت باشد که میگویند ده درویش در گلیمی بخسپند
و صاحب سجاده را باید که در پی آرایش خانقاه و پیرایش درگاه پیر باشد و روز بروز بذات خود رواج سلسله و طریقه
بخشد اگر صاحب مقدور است در اعراس پیران بکوشد که در خاندان چشتیه اهتمامی از جمله وصایا است که خلفا
در سال هیچ بینند و اگر محتاج است مقید آن نگردد در اقامت اعراس فائده هست یکی اجتماع برادران دینی و
ملاقات یکدیگر هر سال باین حیله یقینی دوم روح صاحب عرس را حصول ثواب بسبب فاتحه خوانی بدین وسیله باشد
و جائز است آنچه و طعام پختن و خوردن آن چنانچه در کتاب تنبیه الصلوة است که طعامی که روز فاتحه بزرگان پزند
و آنرا در عرف عرس نامند پس اگر طعام عرس اهل است جائز نیست خوردن آن اغنیا را و اگر طعام عرس انبیا و اولیا است
جائز است خوردن آن همه را زیرا که در وی برکت است و آن از فواکه جنت است کذا فی عمدة الاحکام انتهی صاحب
سجاده را باید که بشرط مقدور وضع پیر خود بهتر و تکلف سازد و بر مزار عمارات رفیع بنا کنند تا شوکت شان

این تیار خواهم کرد بهر حسب در آن وقت پیر اچندان باهقدور نمیدانستم لیکن از تصرفات و کرامات آنحضرت ست که سعی مصر شده در
تیاری وی نیز مستعد شده مبلغ ما شطیر ان صرف کرده جلد باهتمام غلام محمد معمار که وی نیز از مریدان آنحضرت بود تیار شد چنانچه تاریخ
تعمیرش درین قطعه مذکور ست قطعه تاریخ عبد المعل محمد جزای خیر دهد ٭ زسعی وجه بنا گشت روضه پیرش ٭ تراب خیر نقش شده
و از بهر پایه گاری وی مهر ٭ بگفت گنبد پر نور سال تعمیرش ٭ در لفظ گنبد پر نور تاریخ آن بی کم و کاست می برآید و بعد چند مسجد هم
که لازمه درگاه ست بنا نموده و دیگر مکانات تکیه درست کرده الحمد لله علی ذلک حق تعالی وی را جزای خیر دهد که چنین کار عمده از دست او
سر انجام یافت تا بالیقد رخدمت یک قدر و در دنیا و دین نیکونام یافت سے این کار دولت ست کنون تا کرا دهند ٭ از آن و زن
مزار مبارک زیاده تر زیارتگاه خلائق شد و تاریخ مسجد نیز دو قطعه گفته شیدا که یکی از آن قطعه اول بخشند هوا العلی محمد فضل خویش ٭ اجر نماز
روزه و هم حج و هم زکوة ٭ بعد از بنای روضه چو این سجده گاه ساخت ٭ سالش تراب گفت لقد قامت الصلوة ٭ قطعه
ثانی بنا شد چو این مسجد خوش نما ٭ دل حق پرستان ز صحنش شگفت ٭ تراب از بنایش لبش شکر شده ٭ عباد تنگه خلق
تاریخ گفت ٭ در قطعه اول ماده تاریخی لفظ لقد قامت الصلوة ست و در دوم لفظ عباد تنگه خلق بی کم و کاست برآید
القصه صاحب سجاده را باید که از طریق زیارت قبور بزرگان و آداب و فوائد آن مطلع باشد و هر قدر که آداب مرعی
خواهد داشت برکات خواهد برداشت **فصل هفتم** در طریق زیارت قبور مشائخ و آداب زیارت مزار بزرگان و فواید زیارت
ایشان و استمداد از روحانیت و خواندن ادعیه و بیت **بدانکه** رفتن برای زیارت قبور از جمله اسفار دین ست المتنوع
در کتاب عین العلم در مقام بیان انواع اسفار دین این عبارت مذکور ست مِنْهُ مُلَاقَاتُ الْكُبَرَاءِ لِلْاِسْتِفَادَةِ
مِنْ مُشَاهَدَةِ الْأَحْوَالِ فَلِسَانُ الْحَالِ أَفْصَحُ وَزِيَارَةُ قُبُورِهِمْ فقط در اینجا شارح آن ملا علی قاری گوید در تفسیر
لفظ قُبُورِهِمْ ای الکبراء فَإِنَّهُمْ بِمَنْزِلَةِ الشُّهَدَاءِ لَا يَمُوتُونَ وَلٰكِنْ يَنْتَقِلُونَ مِنْ دَارِ الْفَنَاءِ إِلَىٰ دَارِ الْبَقَاءِ
وَقَدْ وَرَدَ كُنْتُ نَهَيْتُكُمْ عَنْ زِيَارَةِ الْقُبُورِ فَزُورُوا الْقُبُورَ فَإِنَّهَا تُزَهِّدُ فِي الدُّنْيَا وَتُذَكِّرُ الْآخِرَةَ
رَوَاهُ ابْنُ مَاجَةَ عَنِ ابْنِ مَسْعُودٍ وَفِي رِوَايَةِ الْحَاكِمِ عَنْ أَنَسٍ كُنْتُ نَهَيْتُكُمْ عَنْ زِيَارَةِ الْقُبُورِ أَلَا فَزُورُوهَا
فَإِنَّهَا تُرِقُّ الْقَلْبَ وَتُدْمِعُ الْعَيْنَ وَتُذَكِّرُ الْآخِرَةَ الحديث انتهى پس پیرزاده صاحب سجاده را باید
که هر وقت یعنی بعد صبح و عصر بر مزار مبارک پیر خود رفته باشد و بادب تمام چنانچه قاعده رفتن پیش بزرگان ست ایستاده
فاتحه خوانده باشد بلکه آنجا نشسته مشغول شود که فوائد زیارت بسیار ست اگر مزار نزدیک باشد فبها و الا در هفته یکبار رفته باشد

و پیاده پا شده رود که هر قدر آداب تعظیم بجا خواهد آورد ثمرهٔ آن خواهد دید که حال اولیاء الله در حیات و ممات یکسانست
و غیبت و حضور پیران برابر و در زیارت فوائد عظیم است چنانچه حضرت شاه مجا قلندر در مکتوبی بخلیفهٔ خود شیخ عبد الرسول
گهندوی نوشته اند که جانمن چون براجگیر برسی و خواهی که چند روز بگذرانی البته در روزی یکبار بزیارت [illegible]
و سلطان العاشقین مخدوم العالم بندگی شیخ اخی جمشید قدس سره خود را برسانی و در روضهٔ منورهٔ ایشان مشغول
شوی که در زیارت اولیا فوائد بسیار است و این درویش از قطب العالم شیخ عبد القدوس قدس سره جابجا بوده یکی آستانه
عالی شیخ الاسلام شیخ عبد الرحمن حاجی بنبان لاهوری نور الله مرقده فرموده بودند و نیز گفته فرستادند که مجتبی نزدیک آستانهٔ
ایشان باشد که در روز دو مرتبه بزیارت ایشان برسد و بحسب الحکم شیخ قدس سره قبل ازین اکثر اوقات بزیارت میرفتم و در آن
مراقبه میکردم و ذوق میبافتم و درویشی از خدمت شیخ رکن الدین علاء الدوله سمنانی نور الله مرقده پرسید که چون ایشانرا
در خاک ادراک نیست و بدن مکتسب کبار روح از آن مفارق نشده و در عالم ارواح حجاب نیست چه احتیاج است بسر خاک
رفتن و فائده چیست در هر مقام که توجه کنند بروح بزرگی همان باشد که بسر خاک رفته شیخ فرمود فائده بسیار است یکی آنکه چون
بزیارت کسی میرود چندانکه میرود توجه او زیاده میشود چون بسر خاک میرسد و بحس مشاهده می کند خاک او را حس او نیز مشغول
او شود و بکلی متوجه گردد فائده بسیار باشد دیگر آنکه هر چند کار ارواح را حجاب نیست و همه جهان او را یکی است اما در بدنیکه
هفتاد سال با او صحبت داشته باشد و بدن مجسم او که بعد از حشر مدار الاباد خواهد بود در آنجا باشد بآن موضع نظر و تعلق وی
بیشتر بود که بمواضع دیگر پس حکایت کرد که یکبار بصومعه خلوت جنید قدس سره بودم و از خلوت و ذوق تمام میرسید
نسبت جنید که در آن خلوت بود چون بیرون آمدم و بسر خاک وی رفتم آنجا ذوق نیافتم همین را بخدمت شیخ خود
قدس سره گفتم فرمود که ذوق آن نسبت جنید یافتی یا نه گفتم بلی گفت در موضعیکه در عمر خود پیدا است که چند نوبت
آنجا بوده باشد وقتی و ذوقی حاصل شده باشد در بدنیکه چند سال با او صحبت داشته باشد اولی باشد که ذوق
بیشتر حاصل شود شاید که بسبب مشغولی حس بسر خاک در توجه تقصیری افتاده باشد آخر در خرقه که ابدالی پوشیده باشد
ذوق آن مشاهده میتوان کرد بدن از آن نزدیک تر است پس فوائد زیارت بسیار است کسی آنجا توجه کند بروحانیت
مصطفی علیه السلام فائده یابد اما اگر بمدینه رود در روحانیت مصطفی صلی الله علیه و سلم از رفتن او و رنج راه او با خبر باشد
چون آنجا رسد بحس ببیند روضهٔ پاک آنحضرت را و بکلی متوجه باشد فائده آنرا با فائده این چه نسبت و اهل مشاهده را همچنین

تحقیق باشد انتهی و همچنین بعض سلاطین نیز سفر می‌نمودند وقتیکه قصد رفتن آستانه و مکان مرشد خود کرده بودند چنانچه حال
اینکه آنجا رفته چله خواهم کشید عرض کردم که چرا تکلیف سفر خواهند فرمود آنحضرت در خصوصیت روحانیت مرشد
آنجا و اینجا برابر است در جواب آن این فرمودند که از اینجا تا آنجا فرق بسیار است و فوائد آن چنانچه در نفیسه ذکر یافته
بعینه بیان فرمودند پس آنچه از اشتباه مرو در مناقب الخلفاست که احمد علاؤ الدین گفت که حضرت امام علی رضا فرزند خود
امام سلیمان را بهندوستان داده اند در کنتور آسوده مرا چهار دست کشیدی روضه منوره ایشان چنانچه ازینجا امام احمد علاؤ الدین
به هندوستان آمده در زیارت حضرت امام سلیمان کرد در رنجید در کنتور بود و چهار روی کشیده روضه منوره آنحضرت بنا کرد
انتهی و نیز در آن کتاب است که قطب جهان هر شنبه و هر شب جمعه پیاده بجهت زیارت پدر بزرگوار خود امام احمد الدین
رفتی و بعد از ادای زیارت تا وسط آنجا نشستی و مراجعت نمودی و نیز در آن کتاب است که روزی شاه پسر ابوالمکارم از قصور
که چون بوطن خود بسر رسید اول زیارت جد پدر بزرگوار خود کنی قطب الاقطاب شیخ علاؤ الدین احمد را از آنجا بلاهور
در آی زیارت جد خود قطب جهان امام عبد الرحمن جاناباد بکن بعد از آن زیارت عم خود شیخ بدیع السبیح بکن شیخ ابوالمکارم قصد
لاهور کرد و آنجا تا که پیشش گفته بود عمل آورد و تفصیل آن درینجا نوشتیم غرض اولیا تاکید زیارات مشایخ کرده اند
که فوائد آن یافته اند باید دانست که هرگاه گور بزرگ و مکان خلوت بزرگ و خرقه بزرگ را تاثیرات است که اهل الله و صاحبدل را
مشهود میشود بیک آن اولیای بزرگ الصالح باشد چرا تاثیر خواهد بود که نسبت از جناب آن بزرگ به اهل حق مرئیا
واجب شود آداب قبر مشایخ و تربت مشایخ چنانکه بکمی بیان شد پس صحبت و آداب بزرگان هیچگونه بر ایشان واجب است آنچه بود
و سمایه معتقد ایشان بود و از شان نگاه دارد چگونه فائده و برکت ایشان نیابد حق تعالی در ذات ایشان تاثیرات زیاده
از جمادات و حیوانات بخشیده است و تاثیرات جمادات و غیره هم ظاهر است و بدیهیست که در رشحات مذکور است که حضرت ایشان
میفرمودند که تاثیرات جمادات است اعمال و اخلاق هر یک پیش ارباب تحقیق مشهور است چنانچه حضرت شیخ محی الدین ابن عربی
در ابواب تحقیقات بسیار رانده و آن تاثیرات جمادات سوا نیست که اگر شخصی فضل عبادات را که نماز است در موضعی و اکنه که
آنجا از اعمال اخلاق ناپسندیده جماعتی متاثر شده باشد بجای اعمال این عمل بر آن عمل نیست که در موضعی ادا کند که متبرک است باشد از
جمعیت ارباب جمعیت شده باشد ازینجاست که دو رکعت نماز در حرم برابر است با هفتاد رکعت در غیر آن انتهی
بزرگان همه نیست که مشغولی در خلوت پیر میکردند و در روضه بزرگ نشسته مشغول میشدند آن مکان پاک را صاف میداشتند

و بطهارت و آداب اماکن شریفه میرفتند قول بزرگان هست که بمزار مشایخ بغیر از طهارت کامله نروند و مسکن خود و نماز و سکونت
در آنجا اختیار نکنند کما حکموا العدم بثبوته المسجد مگر مسافر در خانقاه مرشدان محاذی قبر شیخ پا دراز نکنند و پشت داده
ننشینند و پشت داده بدالتسور راه نروند و بول و غایط و صحبت آنجا نکنند و آمد و رفت کسی نزد روضه بزرگان بضرورت اختیار کنند و از
کلمات لاتعنی و صحبت ناجنس و عوام پرهیز نمایند و نیندیشد که این مزار کیست و از نزدیکی این کیفیت چیست در کتاب تذکرة
الاولیا هست که آمده که حضرت خواجه حسن بصری در گورستان گذشت یکی را دید که آنجا نان میخورد گفت منافق هست هر کرا پیش
مردگان این شهوت بجنبد گوئی با آخرت و مرگ ایمان ندارد انتهی پس این سخن عبرت آنست که اگر نزدیک قبر باشد باید که هیچ لقمه
بشری نکند یاد مرگ باشد چه جای قبر بزرگان که نزدیک ماندن نفس برای همین هست که در فنا و بقا مشغول شود و از روح آن بزرگ
استمداد جوید و این هر وقت و شب و روز محال هست لهذا ادب است که بوقتی معین آنجا حاضر آید باز دورتر نشیند و اقامت کنند تا
بحوایج بشری خود پرداخته باشد که آداب بزرگان حیات و ممات یکسانست بلکه زیاده از آن چنانچه در کتاب تحفة السالکین
که خواجه قطب الدین بختیار کاکی فرمود که وقتی خواجه معین الدین سنجری با بعض اصحاب خود نشسته بود و حکایت سلوک میفرمود و هر بار که
راه بدان سید بید قیام می آورد و خلق جمیع یاران بدین حیران بودند که آنجا کسی هست که شیخ هر بار بر وی قیام می آورد چون پوشیده [illegible]
وقت فرصت یاری عرض کرد که ندیدم مخدوم آنجا قیام می آوردند چه حال بود شیخ فرمود الطف گور پیر من بود شیخ عثمان
هارونی هر بار که نظر من بر او می افتاد بجهت فرط الضیه [illegible] قیام میکردم انتهی که مرید را در حضور و غیبت پیر یکسان می باید بود
چنانکه در حیات پیر واجب است بلکه از آن زیادت انتهی و در تذکرة الاولیاست که روزی ابوبکر شبلی بر سر خاک حضرت جنید [illegible]
استاده بود سائلی بیامد و پرسید از وی مسئله جواب شعر بامضمون گفت که بزرگان احوال حیات و ممات یکیست شرم دارم
که در پیش خاک استاد جواب مسئله گویم چنانکه در حیات و شرم میداشتم که در پیش او جواب مسئله گویم انتهی پس سبب او است
که مریدان نزدیک مزار پیران بیتوتت می کنند که هر وقت ادب آن نمیتوانند بعضی چنان بوده اند که نزدیک مزار پیران مقام
خود را روا نمیداشتند چنانچه در نفحات هست که شیخ ابو سعید ابو الخیر گوید که پیر ابو الفضل از جهان درگذشت گفتند ای شیخ ترا کجا
دفن کنیم جواب او گفتند بفلان گورستان هرات گفتند اینجا مزار آنجا برند گفتند چرا گفت از برای آنکه آنجا خواجگان اند
اما مانند بزرگانند ما بسی گریستیم گفتند پس کجا دفن کنیم گفت بسر پل دفن کنید که آنجا مقابر گنهکاران است حوالات ایشان
باز [illegible] در حضور ما التیامت دلاف دیگران را بر ما پیدا گنهکاران هر که ایشان همسایه نزدیک باشند انتهی پس

مشعر بر آنست که مرید را حوصلهٔ آن نباید که سخن دیگر گوید پیر مدفون شوم یا بجا ظاهر لیاقت خود که من لایق آنم که گور من مقابل در
زیارتگاه خلایق شود و بعضی که در جوار بزرگان جا نموده داشته اند باین خیال است که شاید که بسبب قرب و نزدیکی می نجات یابم
که دفن در جوار صلحا موجب برکت و نورانیت است و همسایهٔ اهل شر و فسق موجب اذیت است بازماندگان است و طالب را
نشان آن نیست که وی خود را گنهگار دانسته باشد و جوار آن بزرگ دعوی همسری نماید پس روا نیست کسی را دفن کردن در خانهٔ گنبد
وی مگر وصیت کرده باشد که آن سنت مخصوص با نبیاست چه جای شخصی دیگر و خانه ساخته و عمارتی کسی دیگر و درین مسئله بسیار احتیاط
شرط است غرض مزار اولیا اشرف است خاطر ادب آن هر قدر که تواند بجا آورد چنانچه در نفحات است که شاه سنجان قدس سره
رکن الدین محمود ست شرف صحبت خواجه دریافته بود و چند وقت در چشت اقامت کرده بود میگویند که وی مدت اقامت خود در چشت
هرگز نقض طهارت نکرده چون حاجت استنجا که طهارت کند سوار شدی از چشت بیرون آمدی و دور رفتی و طهارت ساختی و مراجعت نمودی
که پیشت منزل مبارک مشایخ متبرک ست و انباشد که آنجا بی ادبی کند انتهی نقلست که حضرت نظام الدین اولیا هر وقتی که بزیارت
و فاتحهٔ خواجه قطب الدین بختیار کاکی قدس سره میرفتند آستان بوسی میکردند همانجا فاتحه و درود میخواندند و باز میگشتند
و تا بمرقد خواجه نمیرفتند و میفرمودند که چون سراپا ناپاکست هیچگونه بدان مرقد پاک نمیرسد روزی بزیارت آمده بودند و بعادت
معهود آستان بوسی کرده همانجا فاتحه و درود خوانده باز گشتند و بخاطر ایشان گذشت که آیا از آمدن من خواجه را خبر است یا نه
آوازی از مرقد پاک ایشان آمد شعر مرا زنده پندار چون خویشتن ٭ من آیم بجان گر تو آیی بتن ٭ درود و هم فرستی بتسلیم
درود ببینی بپایم ز گنبد فرود انتهی از سبع سنابل سبحان الله چه ادب داشتند که با وجودیکه خلیفهٔ جهان و کامل زمان بودند لیکن
روبروی مزار پیر خود را چنان حقیر میدانستند که اندرون روضه رفتن قصد نمیکردند میگفتند که من ناپاکم و اندرون رفتن
نمیتوانم و بعضی بجهالت مصر میشوند که مرا در پایین حوالی فلان بزرگ مدفون باید کرد حال آنکه نمیدانند اگر من شایسته
آن مقام نیستم چه حاصل و اگر هستم هر جا که خواهم بود نزدیک ایشان خواهم بود در فوائد الفواد است که حضرت خواجه در باب
کسانیکه خود را بپایان بزرگان و پیران بجهت دفن جا می خواهند این حکایت فرموده که در بدایون سراج الدین نام بزرگی بود
او یکبار رفت باین عزیمت که همانجا بمیرم و مدفون شوم چون از آنجا زیارت کرده در بدایون باز آمد او را پرسید که قصد تو
چنین بود چرا باز آمدی گفت آنجا شبی در خواب دیدم که جنازه ها از اطراف می آرند و در حوالی مکه دفن میکنند و مردگانیکه
در مکه و حوالی آن اند بر داشته بجای دیگر میبرند پرسیدم که این چه حال است گفتند طائفه که اهلیت این موضع دارند اگرچه جاهای

دور وفات یافته‌اند ایشان فرمان هست که اینجا آرمیم و طائفه که شایسته این مقام نیستند اگرچه اینجا خفته‌اند اینها
فرمان هست که بجای دیگر بریم هرگاه که این حقیقت مرا معلوم شد باز در بداؤن آمدم انتهی الغرض زیارت و آداب قبور
فوائد دارد و در نفحات است که ابوبکر تاکیادی هفت سال پیاده و پای برهنه از تاکیاد تا تربت مقدسه نبی و تلاوت
قرآن مشغول میبود و چون به تربت مقدسه سید در گنبدی که محاذی آن نشست با استاد و تلاوت قرآن مشغول شدی
و در هر چند وقت اندکی بیشتر آمدی تا مدت هفت سال پیش آمد تا مرقد وی رسید و بعد از آن هرگاه که پیش مرقد وی رسیدی
نشستی و پیاز از اختلاف احوال که چند وقت می ایستاد گاه دور و گاه نزدیک و در آخر می نشست بی توقف سوال کردند
جواب داد که همه با امر و اجازت آنحضرت بود و بعد از آنکه سی سال با این طریق بود بعضی از اصحاب وی گفته‌اند که انچه مرا
معلوم شده است از ختم قرآن باین طریق کرده بود از نیت و حاضر حضرت شیخ اشاره بآن رفت که احترام زیارت مرقد مطهر و مقدس حضرت
بعد از آنجا رفت و قطعها و فواید شما یافت مولانا ظهیر الدین خلوتی گوید که هرگاه به زیارت گاه رفتی گفتی که از اولیا را
شرم میدارم که پای نعلین بزیارت ایشان نهم انتهی و هم در نفحات است که بایزید بسطامی وصیت کرده بود که قبر من فروتر
از قبر استاد من کنید حرمت استاد را انتهی و ادب است تا وقتیکه به زیارت مشغول باشد متوجه بسوی کسی نشود که ترک
ادب است اصحاب قبر است چنانچه در نفحات است که شیخ عبدالله بلیانی به زیارت شیخ روزبهان بقلی رفته بود و پسر وی یعنی شیخ
صدرالدین بر سر تربت پدر خود نشسته بود چون شیخ عبدالله برابر قبر ایستاد شیخ صدرالدین بتعظیم وی برخاست و به وی نسبت ایستاده ماند
و نشست باز ایستاد و تا دیر ایستاده ماند شیخ عبدالله هرگز بوی التفات نکرد چون از زیارت فارغ شد وی گفت شیخ را دیر گاه است که بپا
ایستاده‌ام شما هیچ التفات نکردید گفت شیخ روزبهان را نسبت به من از او بود و من بدیدن آن مشغول بودم انتهی غرض اولیاء الله چنانکه در زندگی تصرف
و طاقت دارند بعد مرگ نیز و چنانکه در حیات میکردند بعد وفات نیز میتوانند کرد تنبیهی از ایشان بیابی جب وحدت ایشان و در مناقب الخلفا
مسطور است که شاعر صاحب سخن بمرض برص مبتلا بود بموجب اشاره غیب در خانقاه قطب جهان آمد و منزل گرفت
روز دیگر بعد وی چار روبیت دو در مدح و اشعار گفتی و بر در گنبد تمام شب خواندی شبی روحانیت قطب جهان بر وی ظاهر شد
گفت وی هست که خدمت با سیکنی و چار و بمن سیدی ای برص هنوز از جسم وی بیرون نشد در حال بیرون شد
گویا هرگز انهم مرض بدو نبود و نیز در ان کتابت است که چاکری بد مذهب بلا هر لوری آمد و با مردم اهل معاش بر سبیل کین معتقد
اولیا استهزا و تمسخر نمود در خانقاه قطب جهان آمد و زیر سایه بوکسر چار پای انداخته نشست گفت ایشان مرده اند هرچند

هرچند مردم گفتند که ادب اولیا نگاه باید داشت قبول نکرد در نیم شب که مردم نگهبانان بودند دیدند که مردم از غیب پیدا شدند
و او را در زیر چارپائی انداختند و از عصاها چندان زدند که از هوش رفت و پیر او را سکهاس کرده در قلعه بردند چون سیاست
غیب ادیده بود ترسید روحانیت قطب جهان بر وی ظاهر شد گفت ای جاهل اولیا زنده اند و بعد از حیات ایشان را زیاده
قدرت و تصرف میشود چنانچه دیدی بیدار شد و شیرینی بسیار بحضرت قطب جهان آورد و سر بر پای آنحضرت نهاد و در سلسله
وی مرید شد و از خدمت فرزندان وی سعادت حاصل نمود انتهی و وقتیکه وفات حضرت والدم شد مریدی از مریدان
آنحضرت بر مزار رفته گریه کرد و آنحضرت را بیاد آورد و همان وقت در گوش او آواز رسید که موجود ام توجه من با شما
زیاده از نسبت سابق خواهد بود و خاطر جمع دارید فقط و موید این سخن آنست که حضرت جلال الدین رومی در زمان ... بیاران
خود گفت که از رفتن من غمناک مشوید که نور منصور بعد از صد و پنجاه سال بروح شیخ فرید الدین عطار تجلی کرد و مرشد
او گشت هر حالیکه باشید با ما باشید و مرا یاد کنید تا من شما را ممد باشم در هر لباسیکه باشم و نیز فرموده که در عالم ما را دو تعلق
هست یکی به بدن و یکی بشما چون بقرب حقتعالی فرد و مجرد شوم آن تعلق نیز از آن شما خواهد شد انتهی و از همین است
قول سلطان المشائخ نظام الدین اولیا که در تعریف والده خود میفرمودند که والده ام چنانکه در حیات حاجت من روا
میکردند اکنون هم هر حاجتیکه مرا باشد و پیش خاک والده عرض کنم غالب آنکه بهمدران روز کفایت کنند و کم باشد که تمام نشده
و در کرامات اولیاء الله مسطور است که وقتی سید اشرف جهانگیر فرمود که شیخ ابوالحسن تونوی در طبقات صوفیه فرموده
که از مشائخ پنج کس در قبور خود مانند احیا تصرف میکنند حضرت شیخ عبدالقادر جیلانی و شیخ معروف کرخی و شیخ محی الدین
ابن عربی و شیخ عقیل منبجی و شیخ حیات حرانی آنوقت یکی از حاضران التماس کرد که این تصرف مشائخ ولایت در مشائخ هند
کرا در ممات تصرف باقی هست فرمود که تعیین این مراتب خالی از بی ادبی نیست اما بشارتی از خاندان چشت ایا باقی است
بتخصیص خواجه معین الدین چشتی و حضرت خواجه قطب الدین بختیار کاکی و شیخ فرید شکرگنج و شیخ نظام الدین اولیا
و شیخ علاء الدین بنگالی انتهی و مریدان صادق را از زیارت مزار پیران ثوابی است ... چنانچه در
نفحات است که شیخ ابو سعید ابوالخیر هر مرید ... که ... حج نبودی ... خاک پیر ابوالفضل ... لاتحال
را زیارت کرده حج گفتی ... شود انتهی و در فوائد الفواد است که
حضرت خواجه فرمود که والد ... مرا ... گفتی که ... زیارت فلان شهید ... بر روضه فلان ببر ...

من به حکم اشارت نجومی چون بیاید میگفتی زحمت را تحقیقی شد و تیغ را خفتی پدید آمد ازینجا حکایت فرمود که شیخ فرید
زحمت داشت هر چند بار بزیارت شهدا که آنجا اند فرستاده بود و قول خواجه شاهی موی تاب است که بارها گفتی هر گراه بعد
از وفات من مهمی پیش آید گو بیاید و بزیارت من بیاید اگر درنگیرد آن کار بر نیاید تا چهارم پنجم روز بیاید دگر مرا
خشت با خشت کنند انتهی این احوال مشعر است بر فوائد زیارت قبور و استعانت از آنها بدانکه مردم اهل اعتقاد در اراده استمداد
را دستور میباشد که هرگاه در مخمصه افتند و مشکلی پیش آید کاملی را نجه شفیع می زنند و عهد میکنند که بعد حصول مراد خود اینقدر
نذر بخدمت فلان بزرگ خواهم گذرانید پس بمقتضای عقیدت و نیاز خود میگذرانند و آن بزرگان آنرا قبول
میفرمایند چنانچه در رساله اقبالیه است که شخصی پیش ابو سعود دستار تحفه آورد و پرسید از کجا آورده گفت بابا سال
در کشتی بودیم و باد مخالف برخاست نذر کردم که اگر سلامت برون آیم دستار خوب بخدمت شیخ هدیه رسانم الحمد که شیخ متوجه
است که در بغداد [illegible] دستار چنانچه لائق آن باشد و دل رغبت کند نمییافتم که بسلام شیخ آیم امروز آن دستار
را بر دکان فلان دیدم گفتم لائق است بخریدم و بیاوردم پس پیر اشیخ قبول نمود و آن دستار شیخ بود که روزی پیشتر
ازان بسائلی داده بود وجه آن مفصل درین رساله مسطور است انتهی آمدیم اجائز است استمداد باهل قبور و نیاز گذرانیدن
باین نیت که ایشان شفیع گردند بخدا در انجاح مطلب و نه که خود قادر باشند بر حاجت روائی این خود ممنوع است چنانچه
در ترغیب الصلوة است که استمداد باهل قبور در امور ضروری و طلب حاجات اگر اعتقاد کنند که تصرف ایشان بی التجا خدا
الهی ممکن است چنانچه جهلای غافلین میدانند ممنوع است اما برآمدن حاجات از شفاعت ایشان محذور نیست بعضی گفته اند
که امداد مرده اقوی است از امداد زنده و بعضی بالعکس گفته اند و بعضی امداد سوای انبیا بی از دیگر اهل قبور انکار می کنند
و حق اینست که هر که در حالت حیات از وی امداد توان ساخت بعد از موت هم از وی جائز است حقیقت استمداد آنست
که حاجت خود را از درگاه کارساز حقیقی بخواهد و بروح انبیا و اولیا و شهدا و دیگر بنده های مقرب خدا در انجاح مطلب آن
توسل نماید اما آنچه بر قبور مشائخ و کبرای دیگر میبرند و بشرط برآمدن حاجات مقرر میکنند باطل است بالاجماع زیرا که نذر بغیر خدا
جائز نیست پس حیله اینست که بگوید نذر خدا میکنم اینکه برآید فلان حاجت من اینقدر طعام یا شیرینی بدرگاه این بزرگ
بدهم پس جائز است تصرف کردن خوردن آن غنی را و تبرک را سوای فقیر و آنچه بر قبور اولیا بطریق نیاز می زنند آن حق
ورثه و اولاد است و جائز نیست با وجود بودن اولاد تصرف دیگری در آن و اگر اولاد نباشد خدمه قبر اولیست

واگر خادم هم نباشد فقرا و مساکین [illegible] المختار کذا فی العمدة و همین [illegible] توشه مخدوم شاه عبدالحق ردولوی که
شیخ عبدالقدوس گنگوهی در رساله خود نوشته است که هر کرا حاجتی پیش آید [illegible] مخدوم [illegible] بر آید لا محاله
همین ست که آن توشه را خواه قیمت آن را پیش صاحب سجاده وی یا فرزندان وی برساند اگر نیابد [illegible] بخانواده وی تقوای آن
که صوفی باشند و یا اهل مدینه که ضرورست و این توشه روبروی مخدوم صاحب جاری شده [illegible] مخدوم [illegible] شوند
که هر که توشه مالی از ان خرج کند یا بخورد و از جان بر آید بعد حضرت مخدوم فرزندان و نواسان شیخ [illegible] اجازت دادند
که اگر پیش ما فرستادن نتوانند هر جا که مریدان ما باشند برسانند و هر کسی که اجازت سید هم [illegible] قصه آن حاصل
دران رساله مرقوم ست غرض نیز دیگر معتقدان اولیا را سد جائزست و در روا حاجت خود اولیا را شفیع گردانیدن
و بعد انجاح مطالب بر چیزی معین فاتحه ایشان کردن [illegible] قباحتی نبود البته روح آن بزرگ بعامل این امر
مایل شده از قباحت آن مطلع فرمودند نبینی که درین عالم صاحب غرضان اهل کاران بادشاهان را برای حصول
مطالب خود وسیله میسازند و این چه بدست [illegible] میکنند و درین فعل [illegible] کسی شریک بادشاه و فاعل مختار میداند
و نمیگوید علی هذا القیاس مردم خدا پرست اولیای حق را نیز صاحب [illegible] البته در کار خود شفیع میگردانند
و از خدا روا حاجت خود بوسیله وی میخواهند و بالتجا و استمداد از وی بر آمد کار میشود و قباحتی ندارد و جای
اعتراض نیست و در شفاعت اولیا و انبیا شکی نیست و جمیع برگزیدگان حق رجوع بحق ست نه بغیر چون غیر نباشد
چه قباحت ست و مخفی مباد که بر طعام و شیرینی وغیره که مردم فاتحه میکنند شک نیست که بروح آنکس میرسد
که بعضی بزرگان بتحقیق رسانیده اند چنانچه در کتاب سیر مخدوم جهانیان جهان گشت نیز مرقوم ست و بعضی
کسان از ان عالم معلوم گردانیده اند و اگر بیفائده بودی کسی این عمل نکردی و از وقت بزرگان ما تقدم تا ایندم این
رسم جاری نماندی مگر شرط ست که آن طعام وغیره بمحتاج بخورانند و میت را از صدقات وغیره نیز نفع میرسد چنانچه
شیخ افضل اله ابادی در رساله احوط نوشته اند که فقیه ابو اللیث رحمة الله علیه در تنبیه الغافلین آورده که از
پدر خویش شنیدم که گفت [illegible] سید [illegible] صالح مری قصد مسجد جامع کرد تا نماز صبح آنجا گذارد بر گورستان گذشت
سخت پگاه بود گفت ساعتی اینجا باشم تا صبح دمد آنجا [illegible] دو رکعت نماز گذارد و پهلوی خویش بر گور نهاده بخفت در
خواب دید که مردگان از گورهای بر می آیند و حلقه حلقه نشسته اند و حدیث میکنند [illegible] جوانی بود غمناک بجامه

این قصه [illegible] دهلوی [illegible] جلال الدین [illegible] ١٢٣٠ مولوی علی [illegible]

و در پهلوی نشسته ساعتی بر نیامد که طبقها دید که می آمد و دستارها بران کشیده و هر مردی از ایشان طبقی فرو گرفتند
و در گور خود بردند همه رفتند و آن جوان بماند و ویرا هیچ طبق نماند غمناک بنشست که بگور خود فرو رود صالح او را گفت یا
عبد الله چیست که ترا غمناک می بینم و این چه بود که دیدیم گفت دیدی این طبقها گفتم آری گفت این کردارها
و لطفهای زندگانست که مردگان خویش را می کنند چون به نیت مردگان صدقه دهند بایشان ادا کنند
شب آدینه آن کردارها نزدیک ایشان آرند و من مرد بودم از فلان ولایت مادر خود را اینجا آوردم تا هر دو
حج کنیم و چون اینجا ببصره رسیدیم من فرمان یافتم و مادرم بعد از وفات من شوهر کرد و مرا فراموش ساخت و هرگز
با شوهر نگوید که مرا فرزندی بود و بدنیا چنان مشغول است که هرگز مرا یاد نمی کند نه اندر تنگی نه اندر فراخی بخیر قدم نه بلقمه که
از من سزاوار تر بنعم دادن کسی بر من هیچ کس نیست که مرا یاد کند صالح گفت که مادر تو کجاست نشان داد چون روز شد نماز گذارده رفت
و از خانه آن زن پرسید تا نشان یافت و با وی ملاقات کرد و در تنهائی از وی پرسید که ای نیکبخت فرزند داری گفت گاهی بوده
چنین صالح بود مگر بر دست بس صالح آن قصه از وی بگفت چون آن زن این قصه شنید زار زار بگریست تعریف وی کرد
و گفت ای صالح یک هزار درهم از من بگیر و بر فرزندم صدقه کن و بعد ازین هرگز ویرا فراموش نکنم از دعا و صدقه
تا زنده باشم صالح از انجا آمد و آن هزار درم میان هفته صدقه کرد چون شب آدینه دیگر آمد باز دران گورستان
آمد و همچنان یک دوگانه خوانده پشت بگوری نهاده بخواب رفت باز همچنان معامله دید و دران میان جوانی را دید
شادان و لباس سپید پوشیده نزدیک وی آمد گفت یا صالح مژده خدا ترا جزای خیر دهد بانچه که با من کردی
هدیه من رسید گفت ای جوان شما مردگان روز آدینه را می شناسید گفت بلی می شناسیم و مرغان اند که هوا
نیز می شناسند و گویند سلام باد امروز نیک انرا یعنی جمعه انتهی و در ترتیب الصلوة است که اتفاق است علما را
در نفع ثواب صدقه میت اما در نفع ثواب دعا و نماز اختلاف است نزدیک شافعی نیست نفع میت را هیچ چیز از
نماز و روزه و دعا که زندگان برای میت میکنند و نزدیک ابی حنیفه ثواب نماز و روزه و خواندن قرآن و
دعا و استغفار و اعتاق رقبه و غیر آن بنیت میت نفع می کند او را و میرسد ویرا کذا فی شرح عین العلم و گفته اند
که دعا برای میت بمنزله هدیه است برای زندگان در حدیث آمده که هر که به نیت میت کند صد هزار بار لا اله الا الله
بگوید ثواب آن را بمیت بخشد آمرزیده شود آن میت اگرچه مستوجب عقوبت باشد کذا در نفحات وغیره گفته

که ختم تهلیله هفتاد هزار بار برای میت موجب نجات خوانند و نجات آن میت که برای آن میت بخوانند و درینباب
قصه عجیب در نفحات مذکور ست اگر خواهی مطالعه کن و در کفایه شعبی میگوید که وقتیکه تصدق می کنند
کسی بنیت میت میفرماید حقتعالی جبرئیل را که آن صدقه را بقبر میت ببرد و بگوید السلام علیک یا ولی او رهانه هدیه
فلان ابن فلان پس می برد جبرئیل قبر او را از نور و سپید سازد او را از مدینه در بهشت وسعت می کند با او هزار
حوری بپوشاند او را هزار حله از حکم خدا انتهی و حضرت شاه ولی الله محدث دهلوی در کتاب همعات خود در بیان
نسبت اویسیه نوشته اند که ازینجاست حفظ اعراس مشایخ و مواظبت زیارت قبور ایشان و التزام فاتحه خواندن
و صدقه دادن برای ایشان و اعتنا تمام کردن بتعظیم آثار و اولاد و منتسبان با ایشان انتهی و نیز در حدیث ست
که روزی پیغمبر علیه السلام بر مزاری گذشت دید که بر وی عذاب میشود پس شاخ درختی تازه بر وی نهاد یاران
پرسیدند فرمود این شاخ تازه تسبیح حق میکند تا وقتیکه سبز خواهد بود و نماند آن تسبیح میت خواهد رسید هرگاه که تاثیر
سبزه چنین ست تاثیر کلام حق که از زبان بنی آدم بر آید چگونه نخواهد شد لهذا مردم بر مقابر رفته تکبیرات میخوانند
و دعاها می کنند گویند روح مرده تا چهل قدم و پس پس زنده که آنجا میرسد می آید که چیزی بما هدیه دهد چون نخواند چیزی
سوی لعنت کند و برا که اینقدر بخیل ست که بر مقابر آید و زبان را بکار حرکت نداد پس طریق زیارت کردن باید
بدانکه در مطلوب الطالبین ست چون بخواهد که بروضه پیر یا اوستاد یا بزرگی دیگر بزیارت رود باید که گل و شیرینی و چیز
نقد با خود ببرد و اگر نتواند سبزه هم کافی ست خالی دست نرود و از چپ قبر درآید و پایان قبر تقبیل نماید بعده طواف
کند چون از طواف فارغ شود مقابل روی راست مزار بایستد و بگوید اَلسَّلَامُ عَلَیْکُمْ یَا اَهْلَ لَا اِلٰهَ
لَا اِلٰهَ اِلَّا اللهُ پس گل یا سبزه بدست راست خود بر آستانه قدر نزدیک روی میت آهسته بنهد و بنشیند و شیرینی
و نقد را در پیش خود دارد و آیه چند از قرآن نیز بخواند و ثواب آن نذر کند بعده هر دو دست بر دارد و درود و فاتحه و آیة الکرسی
و اذا زلزلت الارض و الهکم التکاثر یگان یگان بار و اخلاص یازده بار و کلمه توحید یازده بار بخواند و بگوید ثواب قرأت
القرآن وَ جَعَلْتُ ثَوَابَهَا بِرُوحِ فلان بن فلان بعد ازان انگشت سبابه بر مزار گذارد و سه مرتبه درود بخواند و هر
حاجتی که داشته باشد عرض نماید و شیرینی نقد را بوارثان آن بزرگ یا بخادمان او بدهد و خود رخصت شود انتهی
و در کتاب ترتیب الصلوة ست که در فتاوی نجم الدین نسفی آورده که چه سبب ست جمله مومنان را بتکه زیارت کنند مرگان را

سلہ فائدہ باید دانست کہ تعیین یوم زیارت و فاتحہ بزرگان دین وغیرہ چنانکہ از احادیث ثابت آیۃ قرآنی
نیز دلالت بر اثبات آن دارد در سورۂ مریم ہست کہ حضرت عیسی میفرماید والسلام علی یوم ولدت و یوم اموت و یوم ابعث
حیا و پیدا نیست کہ ہمچو عیسی نبی اولو العزم تعیین یوم برائے اسلامتی خود کردہ خصوص در قرآن ما کہ واجب التعمیل ہست اگر گویند
کہ این آیۃ حکایت از قول آن نبی ہست پس گوییم لہ آری اما این حکایت بسبیل اظہار تعنت و عناد وغیرہ نیست کہ واجب الترک
بود چنانچہ حکایات دیگر از کفار و منافقان اند اکنون بنظر انصاف کسے انکار تعیین یوم بدلیل نقلی نمی توان کرد و دلیل عقلی
خود ہمین تعیین با تعیینات ہست کہ امری بوجہ این تعیین بلا تعیین نمی تواند شد و الکنایۃ ابلغ من التصریح آن اگر کسے
این گوید کہ فلان امر سوائے این روز نافع تر و موثر تر نیست این قول والبتہ بظاہر با لسنت می نماید گو بود اوید فضائل ایام
مخصوصہ مثل رمضان و ایام حج وغیرہ بیجا نبودہ باشد و با اینہمہ اگر کسے ہمچنان در پی انکار سود و نہ فہمید نیست
سے من انچہ شرط بلاغ ہست با تو گفتم ؛ تو خواہ از سخنم پند گیر و خواہ ملال ؛ واللہ اعلم بالصواب و الیہ المرجع
والمآب ۱۲ اللہم اجعل قلب کاتبہ انورا

سلہ فائدہ دعا خواندن باین عبارت کہ بحق فلان بر تقدیر مراد از حق رحمت حق یا حق تفضیلی غیر مکروہ ہست
در سراجیہ می نویسد و جاء فی الآثار ما دل علی الجواز و در تفسیر عزیزی مذکور ہست کہ در روایت توجہ حضرت آدم یعنی اسئلک
بحق محمد انچہ آمدہ ہمین محمول ہست بر حق تفضیلی کہ مذہب اہلسنت ہست و انچہ در کتب فقہ ممنوع ہست حق حقیقی
بر مذہب معتزلہ کہ افعال عباد را مخلوق ایشان میدانند پس جزائے آن افعال حق حقیقی بندگان ہست و از انجا کہ در زمانہ
سابق مذہب معتزلہ رواج بسیار داشت و استعمال این لفظ موہم مذہب ایشان می شد فقہا از استعمال این لفظ
منع نمودند تا خیال کسے بآن مذہب نرود انتہی و ملا علی قاری بعد نقل کراہت بحق فلان وغیرہ و نقل اختلاف
در این از تصانیف خود میفرماید اللہم انی اسئلک بحق السائلین علیک و بحق ممشای الیک المراد بالحق الحرمۃ
او الحق الذی وعدہ بمقتضی الرحمۃ اذ لیس لاحد علی اللہ حق پس مراد انست کہ حق وجوبی بر خدا کسے را
نیست پس بحق فلان بایں معنی کہ درست است بایں معنی کہ بالا گفتم ۱۲ اللہم اجعل قلب کاتبہ انورا

در هر هفته یکبار کذا فی خزانة الروایة و در حدیث آمده هر که زیارت کند قبر والدین یا یکی را هر روز جمعه آمرزیده شود
او را و جائز نیست زنان را بیرون آمدن برای زیارت قبور و حرام ست مگر برای زیارت قبر آنحضرت کذا فی
کنز العباد و در محیط گفته هرگاه که زنان برای زیارت میت برآمدن از خانه کنند لعنت میکنند آنرا خدای تعالی
و فرشتگان وی و چون از خانه برآیند گرد میکنند آنها را شیاطین از هر طرف و چون بر قبر میرسند لعنت می کند
آنها را روح میت و چون برمیگردند همچنان در لعنت خدا و فرشتگان وی میباشند تا آنکه داخل شوند خانه را کذا
فی کفایة الشعبی و بعضی لاباس گفته اند کذا فی مجمع البرکات و عارف ربانی شیخ عبد الوهاب شعرانی که از اکابر صوفیه
محدثین ست از ابن عباس نقل کرده است که اصح آنست که رخصت در زیارت عام ست برای مردان و زنان انتهی
پس هر چون کسی برای زیارت رود نعلین از پا کشد و چنانکه در حالت حیات او دور و نزدیک می نشست همچنان
بنشیند برابر سینه یا سر میت نشیند پشت بقبله روی سوی میت و بگوید السَّلَامُ عَلَیْکُمْ اَهْلَ الدِّیَارِ مِنَ الْمُؤْمِنِیْنَ
وَالْمُسْلِمِیْنَ کُنْتُمْ لَنَا سَلَفٌ وَنَحْنُ لَکُمْ تَبَعٌ وَاِنَّا اِنْ شَاءَ اللّٰهُ بِکُمْ لَاحِقُوْنَ اَسْأَلُ اللّٰهَ لَنَا وَلَکُمُ الْعَافِیَةَ
و اگر قبر شهدا باشد بگوید سَلَامٌ عَلَیْکُمْ بِمَا صَبَرْتُمْ فَنِعْمَ عُقْبَی الدَّارِ اگر مقابر مسلمانان و کافران مختلط باشد
بگوید السَّلَامُ عَلٰی مَنِ اتَّبَعَ الْهُدٰی و قبر را بوسه ندهد و از دست و چشم مسح نکند و انحنا نماید و خاک قبر را برد
تا الدیگر قبر والدین را کذا فی کفایة الشعبی اگر کنوز جلالی مینویسد که محدثان در زیارت قبر رسول الله صلی الله علیه وسلم
چنین میگویند السَّلَامُ عَلَیْکَ اَیُّهَا النَّبِیُّ وَرَحْمَةُ اللّٰهِ وَبَرَکَاتُهُ و در قبر ابی بکر رضی الله عنه السَّلَامُ عَلَیْکَ
یَا خَلِیْفَةَ رَسُوْلِ اللّٰهِ صَلَّی اللّٰهُ عَلَیْهِ وَسَلَّمَ و در زیارت قبور اولیا السَّلَامُ عَلَیْکُمْ وَرَحْمَةُ اللّٰهِ وَبَرَکَاتُهُ
یَا اَوْلِیَاءَ اللّٰهِ رَضِیَ اللّٰهُ عَنْکُمْ وَجَزَاکُمُ اللّٰهُ عَنَّا خَیْرَ مَا جَزَی اللّٰهُ اَوْلِیَاءَ مِنْ اُمَّةِ مُحَمَّدٍ صَلَّی اللّٰهُ عَلَیْهِ وَسَلَّمَ
و در زیارت سادات السَّلَامُ عَلَیْکُمْ وَرَحْمَةُ اللّٰهِ وَبَرَکَاتُهُ یَا اَوْلَادَ رَسُوْلِ اللّٰهِ رَضِیَ اللّٰهُ عَنْکُمْ وَ
جَزَاکُمُ اللّٰهُ عَنَّا خَیْرَ مَا جَزٰی وَلَدَ نَبِیٍّ عَنْ اُمَّتِهِ صَلَّی اللّٰهُ عَلَیْهِ وَسَلَّمَ و در زیارت قبور علما السَّلَامُ عَلَیْکُمْ
وَرَحْمَةُ اللّٰهِ وَبَرَکَاتُهُ یَا اَیُّهَا الْعُلَمَاءُ رَضِیَ اللّٰهُ عَنْکُمْ وَجَزَاکُمُ اللّٰهُ خَیْرَ مَا جَزٰی عَالِمًا مِنْ اُمَّتِهِ صلعم
و در زیارت استاد بعد از سلام یَا اَیُّهَا الْاُسْتَاذُ رَضِیَ اللّٰهُ عَنْکَ وَجَزَاکَ اللّٰهُ عَنَّا خَیْرَ مَا جَزٰی اُسْتَاذًا
مِنْ تَلَامِذَتِهِ و در زیارت عوام السَّلَامُ عَلٰی اَهْلِ الدِّیَارِ مِنَ الْمُؤْمِنِیْنَ وَالْمُسْلِمِیْنَ وَیَرْحَمُ اللّٰهُ الْمُسْتَقْدِمِیْنَ مِنَّا

حواشے متعلق صفحہ ۱۲۴

۱۵ فائدہ جاننا چاہیے کہ اس مسئلہ زیارت قبور مین تعمیم مرد و عورت دونونکے لیے حضرت مولف نے جو قول شیخ عبد الوہاب
شعرانی کا تحریر فرمایا یا میرے استاد و پیر و مرشد برحق مولانا و ولی العالم حضرت شاہ تقی علی قلندر قدس سرہ نے بطور حاشیہ اس قولکو
یہان ارقام فرمایا کر داخل کتاب کیا اور نیز بعضے تالیفات حضرت مولف مین تو بنابر اختصار و انعام عوام کالانعام ہی ورنہ زیارت
کا عام ہونا دونونکو ایسا مشہور عام تمام ہی مشکوۃ شریف مین حدیث کنت نہیتکم کے ترجمہ مین حضرت شیخ عبد الحق محدث دہلوی کہ
جامع بین الفقہ والحدیث ہین یون فرماتے ہین کہ روکا تہا مینے تمکو اس سے پہلے زیارت کرنے قبرونسے سو اب زیارت کرو اور ایسا
پہلے حکم کہ منسوخ جانو بعضونے کہا ہی کہ بسبب صحبت کنی کا قریب عہد تہا اور اختلاف کیا ہی عورتون مین پس بعضونے کہا ہی کہ رخصت مردونکو
ہی اور عورتونکو منع باقی ہی مگر زیارت رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم مین اور بعضونے کہا ہی کہ رخصت شامل ہی مردون و عورتون
دونونکو اور جو کچہ حدیث مین آیا ہی کہ خدا دور رکہے اپنی رحمت سے عورتون زیارت کرنے والی قبرونکو کہتے ہین کہ یہہ حدیث رخصت سے
پہلے کی ہی جیسا کہ حدیث دوسری اوسکی موید ہی وہ یہہ ہی کہ عن عائشۃ قالت کیف اقول یا رسول اللہ یعنی فی زیارۃ القبور
الحدیث یعنی پوچہا حضرت عائشہ نے کہ کیا پڑہا کرون یا رسول اللہ اونکی مراد پڑہنے سے پڑہنا وقت زیارت قبرونکے تہا حضرت شیخ فرماتے
ہین کہ یہہ حدیث دلالت کرتی ہی اوپر جائز ہونے زیارت کے عورتونکو اور اس بات پر کہ حدیث لعنت کی رخصت سے پہلے تہی انتہی اور فتاوی
بزازیہ مین نصاب الاحتساب کے آٹہوین باب سے یون نقل کیا ہی کہ بہتر واسطے عورت کے یہہ ہی کہ نہ زیارت کرے کسی قبر کی سوا قبر پیغمبر
صلی اللہ علیہ وسلم کے واسطے آنے وعید اور حدیث اگرچہ دلالت کرتی ہی اس وعید پر لیکن منسوخ ہی دوسری حدیث سے جو کنت نہیتکم ہی الخ
اور بحر الرائق مین لکہا ہی واصح ان الرخصۃ ثابتۃ لہما یعنی صحیح تر یہہ ہی کہ رخصت مردون و عورتون دونونکو ہی اور عالمگیری
مین ہی کہ لکہا ہی قول امام محمد رحمۃ اللہ علیہ کا چاہیے والا جواز کا ہی عورتونکو بہی کیونکہ اونہون نے تخصیص مردونکی نہین کی ہی اور جامع
مین لکہا ہی کہ زیارت قبور مستحب ہی مردونکو اور اسیطرح عورتونکو بہ اسلیے مختار الفتاوی مین ہی کہ اوسمین مضائقہ زیارت قبور کا
اور یہی قول ابو حنیفہ کا ہی اور امام صاحب کا ظاہر قول چاہتا ہے جواز کا عورتونکے لیے کیونکہ امام نے مردونکی تخصیص نہین کی ہی اور
کہ اختلاف کیا مشائخ نے عورتونکی زیارت قبور کے لیے شمس الائمہ سرخسی نے کہا کہ اصح یہہ ہی کہ رخصت ثابت ہی مردون اور
مسلم حدیث مین آیا ہی کہ عائشہ رضی اللہ عنہا زیارت کرتی تہین قبر رسول اللہ کو ہر وقت اور زیارت کرتی تہین حضرت عائشہ قبر اپنے بہائی
عبد الرحمن کو اور فتاوی سراجیہ مین لکہا ہی ولا باس لہما ای الحایض والجنب بزیارۃ القبور اور ایسا ہی لکہا ہی فتاوی حمادیہ مین
کشف بزدوی سے نقل کر کے اور در مختار مین ہی کہ لا باس بزیارۃ القبور ولو للنساء لحدیث کنت نہیتکم الا فزوروہا اور محیط مضائقہ

منا والمتأخرين عنا وانا ان شاء الله بكم لاحقون انتم لنا فرط ونحن لكم تبع نسأل الله لنا
ولكم العافية اللهم البسهم ملابس رضوانك واسكنهم في بحبوحة جنانك واعفهم من عذابك
وبغفرانك يس بخواند كلمه توحيد كه آن موجب تخفيف قبر ميت ومغفرت قائل است وبعد از ان آهسته سوره فاتحه
يكبار واخلاص سه بار يا هفت بار يا پانزده بار يا دوازده بار سوره التكاثر وآية الكرسي واذا زلزلت كانها
بخواند ودعاى مغفرت براى ميت كند ودرود بخواند وثواب آن را ببخشد ومستحب است خواندن سوره ملك ويس وغيران از قرآن
نزد قبر مكروه است نزد ابى حنيفه ودر مذهب امام محمد مكروه نيست وعليه الفتوى قال الشهيد في
مشايخنا اخذ بقول محمد وبعضى گفته اند كه كراهت در خواندن بجهر است وآهسته مكروه نيست اگرچه
ختم قرآن كند ودر ظاهر روايت در جواز جهر اخفا برابر است وجائز است زيارت در جميع ايام هفته ودر روز وشب
خصوصا روز جمعه وپنجشنبه ودوشنبه ودر بستان گفته كه ارواح مردگان روز جمعه ميگردند زير عرش
تا وقت ظهر وسجده ميكنند خدا را وصلوة ميگذارند با ملائكه پس هر كه فاتحه يا قرآن به نيت ميت قبل از جمعه بخواند
روح ميت از زير عرش نزد يك قارى بر زمين مى آيد ولعنت ميكند او را پس بهتر آنست كه قبل از جمعه فاتحه بخواند
چنانچه متعارف است وانچه از حديث ثابت شده همين است كه زيارت در جمعه اول وثانى افضل است وهمين
متعارف در حرمين شريفين نهادن گل بر مقابر نيكست دائم كه تر باشد تسبيح ميكند ومرده را تسبيح وانس ميگيرد
وگذشت آنحضرت صلى الله عليه وسلم بر گور دو كس كه عذاب كرده ميشدند بر قبر ايشان دو شاخ تر بر هر قبر نهاد
وفرمود تا اين هر دو شاخ تر باشد اين هر دو مردگان را عذاب نخواهد بود فلهذا اگر بر قبر گياهى يا غير آن بروئيد تا كه
تر باشد بر كندن آن مكروه است واگر خشك شود مكروه نيست كذا في خزانة الرواية وقيمت گل كه بر مقابر نهند
بدرويش اولى تر است انتهى وديگر آداب زيارت كه فقير در مجمع الفوائد مولفه خود نوشته است اينست كه براى
زيارت قبور روز پنجشنبه صبح وشام وبعد نماز جمعه وروز شنبه قبل طلوع ودوشنبه وشب برات وعيدين وعاشوره آمده
بايد رفت كه حاضر ميباشند ارواح خاصة شب برات افضل است ودر احياء العلوم آورده است كه شب هائى فاضله
پانزده است شش از رمضان يعنى هفدهم وبست ويكم وبست وسوم وبست وپنجم وبست وهفتم وبست ونهم واول
شب محرم شب عاشوره واول شب رجب شب پانزدهم وبست وهفتم رجب شب پانزدهم شعبان كه شب برات است

و شب عرفه و شب عیدین و بروایت امام اعظم رحمه الله ایام تشریق نیز و عشره ذی الحجه و روز عاشوره و روز عیدین و روز شب برات
و روز بیست و هفتم رجب و بیست و هفتم رمضان این وقتیکه برای زیارت روانه شود باید که در راه بلهو و لعب مشغول نشود
چون نزدیک بسه برسد پیاده شود و یاد کند جای خود بلکه بعبرت اشک جاری شود و بقبور گام نهد و تکیه نکند و سجده نکند و قبل
روانگی اول بخانه دو رکعت نماز خواند در هر رکعت بعد فاتحه آیة الکرسی یکبار و اخلاص سه بار بخواند و ثواب آن بروح الکس
بخشد که خدا تعالی در گور آنکس نوری پیدا کند و خواننده را هم ثواب بسیار دهد و اگر در شب دل شود دو رکعت
بخواند در هر رکعت بعد فاتحه آیة الکرسی یکبار و اخلاص سه بار و الهکم التکاثر ده بار و ثواب آن بروح مرده بخشد
نور رسد حق تعالی در گور او هزار فرشته نور که در گور او و بخشد آن مرده را ثواب هزار شهید و نیز از آداب زیارت
آنست که چون نزدیک گور رسد پشت بقبله و رو بمیت کند و بگوید السَّلَامُ عَلَيْكُمْ يَا أَهْلَ الْقُبُورِ
يَغْفِرُ اللهُ لَنَا وَلَكُمْ أَنْتُمْ لَنَا سَلَفٌ وَنَحْنُ بِكُمْ بِالْأَثَرِ و اگر گور شهید باشد بگوید سَلَامٌ عَلَيْكُمْ بِمَا صَبَرْتُمْ
فَنِعْمَ عُقْبَى الدَّارِ و اگر گور مسلم و کافر یکجا باشد بگوید السَّلَامُ عَلَى مَنِ اتَّبَعَ الْهُدَى و به قبر بزرگان رفتنی یا بعید
ایستاده باشد بعده برو بمیت نشیند و بخواند فاتحه با تسمیه آیة الکرسی و اذا زلزلت و الهکم التکاثر یکبار و اخلاص پانزده بار
و معوذتین یکان بار بگوید بِسْمِ اللهِ وَعَلَى مِلَّةِ رَسُولِ اللهِ که بردارد خدا عذاب تاریکی و تنگی قبر از
صاحب آن و اگر قرآن خواند در گوشه مقبره بخواند برای ایشان بخواند بعده بر قبر یکه خواهد دست نهد و بگوید
اللَّهُمَّ اغْفِرْ لَهُمْ فَإِنَّهُمْ قَدِ افْتَقَرُوا إِلَيْكَ و نیز بگوید اللَّهُمَّ آنِسْ وَحْشَتَهُمْ وَآمِنْ رَوْعَتَهُمْ وَارْحَمْ غُرْبَتَهُمْ وَ
تَقَبَّلْ حَسَنَاتِهِمْ وَكَفِّرْ سَيِّئَاتِهِمْ و قبر مادر و پدر را بوسیدن باک نیست و گرد قبر مرد صالح گردیدن مضایقه
نیست و بروایت تاکید آمده که یازده بار سوره اخلاص بر قبور خواندن کافی ست و در خبر است هر که فاتحه
و آیة الکرسی یکبار ثمه بخواند خدا تعالی اقل کند هر قبر از مشرق تا مغرب چهل نور و وسعت بخشد قبور را و بلند
کند درجه هر مرده او بهر چه خواننده را دهد ثواب شصت انبیا از خلق کند از هر حرف فرشته که تسبیح کند برای او
تا قیامت بعده اگر زیادت خواهد سوره یسین سوره ملک بخواند و اگر خواهد زیاده از آن چیزی دیگر از قرآن بخواند
که هر آیت از قرآن موجب ثواب بسیار است و نیز در حدیث آمده است در مفتاح المسائل که هر که زیارت کند قبر مؤمن و بخواند
اللَّهُمَّ إِنِّي أَسْأَلُكَ بِحَقِّ مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ أَنْ لَا تُعَذِّبَ هَذَا الْمَيِّتَ بردارد خدا تعالی از وی عذاب میت

تا نفتح صبح و بر قبر مادر و پدر روز جمعه رود که ثواب بسیار است و بخواند الحمد یکبار و اخلاص هفت بار الله تعالی روشن
کند قبور آنها را به هفتاد نور و اگر بخواند این تحمید که انس رضی الله عنه از آنحضرت صلی الله علیه وسلم روایت کرده است
الحمد لله رب السموات و رب الارض و رب العالمین و له الکبریاء فی السموات والارض وهو العزیز
الحکیم و بگوید اللهم اجعل ثوابها لوالدی پس باقی نماند حق والدین برو احسان ثواب بود و اگر بار بار
بگوید این تحمید بروح مومنان نیز ثواب است و اگر شب پنجشنبه بعد نماز مغرب دو رکعت بخواند بعد فاتحه سوره اذا
و کوثر و سه چهار قل یک یک بار و ثواب آن بوالدین بخشد نهایت ثواب هست از ابوالحسن خرقانی منقول است
که از علی منقول است که چون مرده را در گور نهند و کسی دو رکعت نماز بخواند در هر یک بعد فاتحه آیة الکرسی یکبار
و اخلاص و معوذتین یکبار و چون در قعده بنشیند تشهد بخواند و سر بسجده نهد و بگوید سبحان من تعزز بالقدرة
والبقاء وقهر العباد بالموت والفناء و بعده بردارد و سلام گوید و بر گور آید و بگوید ای فلان ابن فلان
این نماز هدیه تست برادر حق تعالی تاریکی و تنگی از آن گور و اگر همه مسلمانان آمرزش خواهد قبول شود و حق تعالی
گوید ای فرشتها گواه باشید که بخشیدم او را و گذارنده نماز را و مادر و پدر او را و فرزندان او را برکت اینکار فضائل
این بسیار بود کم کرده نوشته شد و بوسیدن پای قبر مادر و پیشانی قبر پدر بسیار ثواب دارد و نیز کلمه تمجید سه بار و کلمه توحید
سه بار بر قبور خواندن ثواب عظیم دارد انتهی مرید را باید که چند بار گرد قبر پیر طواف کند و زیر پای شیخ البته چیزی بدارد
و خود را مثل تربت بماند که ارواح را [illegible] ش نصیبی تمام است و پیش تربت پیر زیاده از قرائت سوره
یسین نه نشیند که نشست بسیار خوف ترک ادب است که آنجا ایستاده چیزی نگوید بلکه چشم بر تربت پیر دارد تا بسبب نشستن
دیگران آرنج وی باشند و ترک ادب کردن نشود و پیاده بردن آنجا ضرور است که مشایخ همچنین نوشته اند انتهی فصل
در بیان نگاه داشتن خرقه و متاع پیران و بزرگان و تیمن و تبرک گرفتن بدان که وجود حضرات
مشایخ چشمه است بدانکه خرقه و متاع مستعمله بزرگان و پیران که مریدان و معتقدان بخانه خود نگاه میدارند و از
آن بجا می آرند و بدان تبرک میگیرند خالی از برکت نیست فواید بسیار دارد و بی شک سبب تیمن و یادگاری حال ایشان
ایشان صاحب آن میگیرد که بعد از وفات پیغامبر علیه السلام تا ایندم دستور است که ورثه و معتقدان آنرا نگاه
داشته میدارند و این مشائخ ظاهر است صحابه نیز کرده اند چنانچه در کتاب السنن عمرو بن مهاجر روایت کرده است که عمر

هم تلاش کردم نیافتم آخر آن پسر بمرد بعد چندی بیگم آن مدت الوقت چون نگاه کردم بر طاقچه همیشه
میدید آنچه بنظر آمد ازینحال معلوم شد که در قسمت آن پسر موت بود لهذا غائب شده بود انتهی از جمیع
شیخ شرف الدین یحیی منیری قدس سره در مکتوبی بشیخ مظفر خلیفه خود نوشته اند که چون در کار خداوندان
دل گذر کند همه جدا دل گردد و نشاید که از آن دیگر چیزی از ناخن پا تا موی سر ضائع گردد و اینهم از عالم دل باشد
از انجاکه حضرت رسالت پناه صلی الله علیه وسلم چون موی باز کردی صحابه بر یکدیگر قسمت کردندی هر جا که رسیدی
پوشیده از آن کار بجای بی گذر افتد و از انجا بود که حضرت رسالت پناه صلی الله علیه آله وسلم پیراهن منافق از بهر
دل پسرش که مسلمانی بود داد و آن پیراهن با آن منافق در گور نهادند صحابه پرسیدند یا رسول الله صلی الله
علیه آله وسلم او را هیچ سود دارد فرمود تا که تاری ازان بر جاست او را عذاب نباشد ازینجاست که جوانان
بخرقه پیران تبرک بگیرند و تفرقه کنند تا هر کسی ازان نصیب یابد و آیه جز ضمین صاحبدل لطفی تفرق کردن
عادتی بود در ان چه غرض انتهی لطیفه مشایخ نوشته اند که کفش پیر و دیگر بیناچه بمصلا و دستار و ردا قبه و
اهم حرمت است آنرا در مجلس مجلی با حرمت دارد و جمعه دست بران بنهد و گاه گاه آنرا بکشد و بر دیده
و سینه بمالد و برکت آن انچه طلب بود و نیت کند کسی که از جامه شیخ چیزی یابد در گوشه خود مسالها فیه الا
حمید قاضی مقامات عالیه خواجه حبیب الله احرار مینویسد که میفرمودند که درویش احمد دستار طلبید گفت
از موجبات تعظیم و احتشام من است و الحاح نمودن دستار خود را باو دادم تقریب آنکه توجه خاطر اوست آثار عظیم

تمت

قطعه تاریخ طبع کتاب مستطاب شرائط الوسایط طبع زاد منشی محمد رضا صاحب جبر کاکوری

چه این رساله اقدس که خوش کتابی هست
جناب شاه علی اکبر نکو فرجام
چو بهر سال آغاز طبع کوشیدم
کلام شاه تراب علی کمال کلام ۱۲ ۹۲

برای صحو معانی ز شاه عرش مقام
خوشا کتاب نبی همت مولف آن
ز حکم شاه ذوی الاحترام ذو الاحکام
سپس چو مژده انجام طبع بشنیدم

بطبع آمده از حسن سعی قدوه دین
چه اجتهاد نمودند بهر فیض انام
رسید مصرع عالی همین بطبع مرا
بگفت هاتف غیبی بگو بخیر تمام
۱۲ ۹۲

فہرست مضامین و مطالب کتاب شرایط الوسایط

اشتہار